



مرکز مطالعات راهبردی فرهنگی افق

قم - ۱۳۹۲

تقدیم به محضر آیت الله العظمی امام خامنه‌ای



«اگر بخواهیم برای جنایات آمریکا فهرست درست کنیم،
یک کتاب می‌شود»

بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸/۸/۱۲

۱۰۰ سند جنایت آمریکا

میرا طور جنون



محمد محمدی نیا
Taha.mmn@gmail.com

تهیه کننده: مرکز مطالعات راهبردی-فرهنگی افق ۱۴۰۴



نویسنده: محمد محمدی نیا
مشاور و ناظر پروژه: محمدحسین فرج نژاد
پیگیری و اجرا: عباس صادق
طراح و صفحه آرا: علی محمد خواسته
طرح جلد: سیدمهدی میرحیدری



چاپ اول: مهرماه ۱۳۹۲
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

برای تهیه و توزیع این کتاب
با شماره ۰۹۱۲۷۹۷۷۶۸۳ تماس بگیرید.



مرکز مطالعات راهبردی فرهنگی افق

قم- ۱۳۹۲

فهرست مطالب

مقدمه / ۹

فصل اول: تروریسم دولتی و جنایات نظامی / ۱۱

- لیست مداخلات و جنایات نظامی آمریکا / ۱۲
- تولید مرگ توسط دولت آمریکا و سرمایه‌داران تسلیحاتی / ۲۱
- خصومت علیه همه ادیان / ۲۳
- طاعون تمدن غرب، کشتار و نسل‌کشی‌های گسترده دیگران / ۲۴
- جنایت اتمی در عراق، بوسنی، سومالی، هائیتی و جزایر اقیانوس آرام / ۲۵
- **قاره آمریکا (آمریکای لاتین) / ۲۷**
- معنای واقعی نظم نوین جهانی در آمریکای مرکزی / ۲۷
- مکزیک، اشغال نیمی از سرزمین / ۲۸
- بولیوی، عقب‌ماندگی در اثر ارتباط با آمریکا / ۲۹
- هتک استقلال کوبا / ۳۰
- پاناما، قربانی همیشگی حرص آمریکایی / ۳۱
- جوخه‌های مرگ در السالوادور و «گردان آتلاکتال» / ۳۲
- خزان کردن «سال‌های بهار» گواتمالا / ۳۳
- **قاره آسیا / ۳۴**
- طاعون اتمی، سوغات آمریکایی برای مردم ژاپن / ۳۴
- جنگ میکروبی علیه چین و کره / ۳۶
- براندازی و بلندپروازی در اندونزی / ۳۷
- چهره واقعی امپراتوری سکولار آمریکا در ویتنام / ۳۸
- خشونت‌بارتر از استعمار فرانسه و ژاپن در ویتنام / ۳۹
- جنگ‌های شیمیایی و بیولوژیک علیه ویتنام / ۴۰
- شریک جرم جنایات ۳۰۰ هزار مأمور مخفی در ویتنام / ۴۱
- فاجعه «مای‌لای» / ۴۲
- ماموریت برای فیلیپین / ۴۳
- هدیه سازمان ملل نوپدید به مردم کره / ۴۴
- لائوس / ۴۵
- کامبوج / ۴۷
- «حمام خون از نوع سودمند» در تیمور شرقی / ۴۹
- حمایت همه‌جانبه از رژیم صهیونیستی / ۵۰
- شعله جنگ در خلیج فارس / ۵۱
- نسل‌کشی عراق / ۵۲
- ترکیب تحریم اقتصادی شدید و تهاجم نظامی / ۵۳
- تخریب افغانستان و احیای تجارت مواد مخدر / ۵۴
- **قاره آفریقا / ۵۶**
- کارخانه داروسازی الشفاء سودان / ۵۶

فصل دوم: دیکتاتوری بین‌المللی (جنایات سیاسی) / ۵۹

الف. جنایات خارجی (علیه مردم جهان) / ۵۹

- دنیای وارونه / ۶۰
- آمریکا، همان جهان است و جهان همان آمریکاست / ۶۱
- دولت یاغی / ۶۲
- زیاده‌طلبی امپراتوری / ۶۳
- ارتش مخفی سازمان سیا / ۶۴
- سیا و جعل اسناد / ۶۵
- بازسازی دنیا پس از جنگ جهانی دوم بر اساس نظم نوین آمریکایی / ۶۶
- علت‌العلل همه بدبختی‌های کنونی بشر / ۶۷
- قاره آمریکا (آمریکای لاتین) / ۶۸
- دموکراسی‌هایی به سبک هیتلری در همه قاره آمریکا / ۶۸
- تلاش برای دموکراسی! در نیکاراگوئه / ۶۹
- حقه‌های کثیف علیه اکوادور / ۷۰
- جامائیکا / ۷۲
- عملیات وسیع تروریسم سیاسی در السالوادور / ۷۳
- قاره آسیا / ۷۴
- چین / ۷۴
- لانه جاسوسی و فساد در سوریه / ۷۵
- اسناد تیمور شرقی / ۷۶
- کمک بلاعوض به رژیم صهیونیستی / ۷۷
- قاره اروپا / ۷۸
- تبدیل یونان به کشوری وابسته / ۷۸
- تلاش برای براندازی دولت آلبانی / ۷۹
- آلمان شرقی دهه ۱۹۵۰ / ۸۰

ب. جنایات داخلی (علیه مردم آمریکا) / ۸۱

- سرخ‌پوستان / ۸۲
- داستان کریستف کلمب و سرخ‌پوستان / ۸۲
- زمین‌خواری، مهاجرت اجباری، دیاسپورای واقعی / ۸۳
- سرکوب مطالبات سرخ‌پوستان / ۸۴
- سیاه‌پوستان / ۸۵
- لغو نمایشی بردگی، نقض آزادی و حقوق سیاهان / ۸۵
- حقوق مدنی سیاه‌پوستان در نیمه قرن بیستم / ۸۶
- برده‌داری ۱۰ تا ۱۵ میلیون سیاه‌پوست آفریقایی / ۸۷
- قفس انسان و شکار برده / ۸۸
- سرکوب شدید اعتراضات مردمی / ۸۹
- شورش هی مارکت / ۸۹
- بی‌عدالتی نظام‌مند / ۹۰
- جزوه‌های سال ۱۷۷۶ / ۹۰

فصل سوم: جنایات فرهنگی، اجتماعی و حقوقی / ۹۱

- تروریسم مواد مخدر / ۹۲
- الگوی استعماری جنگ تریاک / ۹۳
- «صنعت غیرقانونی مرگ» در خدمت «صنعت قانونی مرگ» / ۹۴
- ایجاد اختلال در مبارزه با مواد مخدر / ۹۶

- قاجاق اعضای بدن انسان و نوزادان / ۹۷
- تخریب محیط زیست / ۹۸
- پروتکل کیوتو / ۹۸
- سرقت علمی / ۹۹
- سرقت دانش گیاهان دارویی / ۹۹
- استقلال برای چه کسی؟ / ۱۰۰
- زنان، سرخ پوستان و بردگان سیاهپوست در اعلامیه استقلال / ۱۰۰
- قانون اساسی برای چه کسی؟! / ۱۰۱
- آزادی بیان در جنگ جهانی اول / ۱۰۲
- آزادی عقیده / ۱۰۳
- نژادپرستی در جنگ جهانی دوم و داعیه هولوکاست / ۱۰۴
- حقوق بشر / ۱۰۵
- تجویز شکنجه / ۱۰۵
- تکنیک‌های مصوب شکنجه / ۱۰۶
- زندان‌های سری / ۱۰۸
- زندان‌های داخل آمریکا / ۱۰۹
- صدام حسین در نقش مجری سیاست‌های آمریکا / ۱۱۱
- فرهنگ پورنوگرافیک، فروپاشی فرهنگ مردم آمریکا / ۱۱۲
- «انقلاب روابط جنسی»، افزایش تولد حرامزاده‌ها و افزایش جنایات / ۱۱۳
- صنعت فست فود / ۱۱۴
- اوضاع مدارس / ۱۱۵

فصل چهارم: جنایات اقتصادی / ۱۱۷

- یکسان سازی و بی عدالتی / ۱۱۸
- انسانیت در لابلای چرخ دنده‌های توسعه اقتصادی / ۱۲۰
- گرسنگی دادن / ۱۲۱
- بردگی اروپا و دامن زدن به قحطی و گرسنگی / ۱۲۲
- WTO / ۱۲۳
- روش اول، رهبری پول جهان / ۱۲۴
- روش دوم، کنترل اقتصاد داخلی کشورها / ۱۲۵
- روش سوم، اهرم «تجارت آزاد» / ۱۲۶
- روش چهارم، اهرم «جهان سازی» در قالب «لیبرالیسم نو» / ۱۲۷
- تهدیدسازی به کام بقاء اقتصاد نظامی (اقتصاد میلیتاریستی) / ۱۲۸
- دموکراسی به سبک آمریکایی برای فیلیپین / ۱۲۹
- هشتمین شاهکار جهان / ۱۳۰

فصل پنجم: جنایات علیه ایران / ۱۳۱

- جنایت علیه ایران در کلام رهبری / ۱۳۲
- جنگ نرم / ۱۳۳
- هواپیمای مسافربری ایران / ۱۳۵
- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران / ۱۳۶
- احیاء نظام دیکتاتوری ایران و حمایت‌های مستمر از آن / ۱۳۸
- پشتیبانی همه‌جانبه از صدام در جنگ با جمهوری اسلامی / ۱۳۹
- سهم در جنایت شیمیایی و میکروبی علیه ایران و کردهای عراق / ۱۴۰

لمقدمه

آمریکاستیزی نه برخوردی متعصبانه با یک ملت مستقل و نه نوعی ملی‌گرایی افراطی است. آمریکا ستیزی یعنی مقابله با یک فرهنگ خاص که ما آن را «فرهنگ آمریکایی» می‌نامیم. بنابراین آمریکائی بودن تنها به کسانی که در آمریکا متولد شده‌اند یا به بنیان‌گذاران آمریکا تعلق ندارد. «آمریکایی» به تمام کسانی اطلاق می‌شود که با این فرهنگ خاص زندگی می‌کنند. بر این اساس، مفاهیم جغرافیایی و نژادی در این بحث جایی ندارد.

آمریکاستیزی در برابر یک نظام تحمیلی فاسد جهانی و رهبران آن قرار گرفته و به همان اندازه که برای نجات محرومان جهان از سلطه آمریکا تلاش می‌کند، برای رهایی مردم آمریکا که خود نیز قربانی این نظام شده‌اند، تلاش خواهد کرد. مکتب «آمریکاستیزی» و فرهنگ «آمریکاگرایی» اکنون مقابل یکدیگر واقع شده‌اند در این رویارویی اگر «آمریکاگرایی» پیروز شود بی‌شک شاهد نابودی دنیا، زوال انسانیت، نابودی تاریخ مشترک انسانها و حذف خدا از زندگی انسان‌ها خواهیم بود.

(آمریکا ستیزی چرا؟ پروفسور روژه گارودی، ترجمه: جعفر یاره، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ هشتم ۱۳۸۷، ص ۹-۱۱)

فصل اول

تروریسم دولتی و جنایات نظامی

□

لیست مداخلات و جنایات نظامی آمریکا

از آنجا که مجال پرداختن به تمامی جنایات نظامی آمریکا در این کتاب نیست، تنها به ذکر تعدادی از آنها بسنده می‌شود. برای اطلاع از فهرست نسبتاً کامل این فجایع، «زولتان گراسمن»، نویسنده آمریکایی مجله «کانتر پانچ» لیستی از مداخلات نظامی ایالات متحده در طول یک صد سال اخیر را تهیه کرده است که از دخالت در منطقه Wounded Knee در جنوب این کشور آغاز و به افغانستان ختم می‌شود. این مقاله بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر منتشر شد:

* داکوتای جنوبی، ۱۸۹۰

۳۰۰ هندی در منطقه Wounded Knee قتل عام شدند.

* آرژانتین، ۱۸۹۰

ورود نظامیان آمریکایی به بوینوس آیرس

* شیلی، ۱۸۹۱

درگیری نظامیان آمریکایی با شورشیان داخلی و سرکوب آن‌ها

* هائیتی، ۱۸۹۱

تظاهرات ضد آمریکایی کارگران سیاه‌پوست در جزیره «ناواسا» و سرکوب آن‌ها توسط نظامیان آمریکایی

* ایداهو، ۱۸۹۲

سرکوب اعتراض کارگران معدن توسط نظامیان آمریکایی

* هاوایی، ۱۸۹۳

دخالت نیروهای نظامی آمریکا و سرنگونی حکومت پادشاهی مستقل آن و ضمیمه کردن این کشور به خاک ایالات متحده

* شیکاگو، ۱۸۹۴

سرکوب شورش کارگران راه آهن که ۳۴ کشته بر جای گذاشت

* نیکاراگوئه، ۱۸۹۴

اشغال منطقه «بلوفیلدر» برای ماه‌های متمادی

* چین، ۵ - ۱۸۹۴

ورود نظامیان آمریکایی در جنگ چین - ژاپن

* کره، ۶ - ۱۸۹۴

استقرار نیروهای نظامی آمریکا در سئول در دوران جنگ

* پاناما، ۱۸۹۵

استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه کلمبیا

* نیکاراگوئه، ۱۸۹۶

پیاده شدن تفنگداران دریایی ایالات متحده در بندر «کوریتو»

- * چین، ۱۹۰۰ - ۱۸۹۸
- درگیری شورشیان داخلی با نظامیان خارجی
- * فیلیپین، ۱۹۱۰ - ۱۸۹۸
- تصرف منطقه از اسپانیا که بیش از ۶۰۰ هزار کشته فیلیپینی برجا گذاشت.
- * کوبا، ۱۹۰۲ - ۱۸۹۸
- تصرف منطقه از اسپانیا که همچنان تنگداران آمریکایی در آن مستقرند.
- * پورتوریکو، ۱۸۹۸
- تصرف منطقه از اسپانیا و ادامه اشغال سرزمین
- * گوام، ۱۸۹۸
- تصرف منطقه از اسپانیا که همچنان به عنوان یک پایگاه نظامی از آن استفاده می شود.
- * مینه سوتا، ۱۸۹۸
- درگیری نظامیان آمریکایی در اطراف دریاچه «لیچ»
- * نیکاراگوئه، ۱۸۹۸
- استقرار نظامیان ایالات متحده در بندر «سان فوان دل سور»
- * ساموا، ۱۸۹۹
- ورود مجدد نیروهای نظامی آمریکا به بندر «بلوفیلدز»
- * ایداهو، ۱۹۰۱ - ۱۸۹۹
- نظامیان آمریکایی منطقه «کورآلن» را تصرف کردند.
- * اوکلاهوما، ۱۹۰۱
- سرکوب شورش هندوها توسط نظامیان آمریکایی
- * پاناما، ۱۹۱۴ - ۱۹۰۱
- خارج ساختن منطقه از تصرف کلمبیا در سال ۱۹۰۳ و تصرف کانال از سال ۹۹ - ۱۹۱۴
- * هندوراس، ۱۹۰۳
- ورود نظامیان آمریکایی به جریان های انقلاب
- * جمهوری دومینیکو، ۱۹۰۴ - ۱۹۰۳
- حضور نظامیان ایالات متحده در تحولات انقلاب
- * کره، ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴
- ورود نظامیان ایالات متحده در جنگ ژاپن - روسیه
- * کوبا، ۱۹۰۹ - ۱۹۰۶
- حضور نظامیان ایالات متحده در زمان برگزاری انتخابات دموکراتیک
- * نیکاراگوئه، ۱۹۰۷
- اجرای «دیپلماسی دلار» برای کشور تحت الحمايه
- * هندوراس، ۱۹۰۷
- حضور نیروهای نظامی آمریکا در طول دوران جنگ با نیکاراگوئه

- * پاناما، ۱۹۰۸
- دخالت نظامیان آمریکایی در نتایج انتخابات
- * نیکاراگوئه، ۱۹۱۰
- حضور نیروهای آمریکایی در بندر «بلوفیلدر» و «کوریتنو»
- * هندوراس، ۱۹۱۱
- حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در جنگ‌های داخلی
- * چین، ۴۱ - ۱۹۱۱
- ادامه اشغال برخی از سرزمین‌ها
- * کوبا، ۱۹۱۲
- ورود نیروهای نظامی آمریکا به «هاوانا»
- * پاناما، ۱۹۱۲
- دخالت نیروهای آمریکایی پس از شکست انتخاباتی
- * هندوراس، ۱۹۱۲
- حمایت و حفاظت نظامیان آمریکایی از منافع اقتصادی ایالات متحده
- * نیکاراگوئه، ۲۳ - ۱۹۱۲
- ۲۰ سال مبارزه و سرکوب چریک‌های داخلی
- * مکزیک، ۱۹۱۳
- دخالت نظامیان آمریکایی پس از تحولات انقلابی
- * جمهوری دومینیکو، ۱۹۱۴
- درگیری و مبارزه با شورشیان در منطقه «سانتودومینگو»
- * کلرادو، ۱۹۱۴
- سرکوب شورش و اعتراض کارگران معدن
- * مکزیک، ۱۸ - ۱۹۱۴
- دخالت‌های متعدد و سرکوب متمادی مخالفان داخلی
- * هائیتی، ۳۴ - ۱۹۱۴
- ادامه حضور و اشغال ۱۹ ساله پس از انقلاب
- * جمهوری دومینیکو، ۲۴ - ۱۹۱۶
- هشت سال اشغال مداوم توسط تفنگداران دریایی
- * کوبا، ۳۳ - ۱۹۱۷
- اشغال نظامی، تحت‌الحمايگی اقتصادی
- * جنگ جهانی اول، ۱۸ - ۱۹۱۷
- حمله به کشتی‌ها و ورد به جنگ علیه آلمان
- * روسیه، ۲۲ - ۱۹۱۸
- پنج مرتبه فرود نیروهای ایالات متحده برای مقابله با «بلشویک‌ها»
- * پاناما، ۲۰ - ۱۹۱۸
- ایفای نقش پلیس در این کشور پس از برگزاری انتخابات

- * یوگسلاوی، ۱۹۱۹
- ورود آمریکا به نفع ایتالیایی ها در جنگ مقابل صرب ها در منطقه «دالماتیا»
- * هندوراس، ۱۹۱۹
- دخالت نظامیان آمریکایی در جریان برگزاری انتخابات
- * گواتمالا، ۱۹۲۰
- دو هفته مبارزه و سرکوب علیه جدایی طلبان
- * ویرجینیای غربی، ۲۱ - ۱۹۲۰
- بمباران و سرکوب اعتراضات کارگران معدن
- * ترکیه، ۱۹۲۲
- سرکوب ملی گرایان در «ازمیر»
- * چین، ۲۷ - ۱۹۲۲
- دخالت نظامیان در اعتراضات ملی و داخلی
- * هندوراس، ۲۵ - ۱۹۲۴
- دو بار پیاده شدن نیروهای نظامی ایالات متحده در خاک این کشور در
- هنگام برگزاری انتخابات
- * پاناما، ۱۹۲۵
- سرکوب اعتراضات عمومی
- * چین، ۳۴ - ۱۹۲۷
- استقرار نظامیان ایالات متحده در اطراف کشور
- * السالوادور، ۱۹۳۲
- اعزام کشتی های جنگی در هنگام شورش «فاریبون دو مارتی»
- * واشنگتن دی سی، ۱۹۳۲
- سرکوب اعتراضات کارگری
- * آلمان، ۴۵ - ۱۹۴۱
- حضور در جنگ جهانی دوم علیه آلمان ها برای مدت سه سال و نخستین
- جنگ هسته ای
- * دیترویت، ۱۹۴۳
- سرکوب شورش سیاهان
- * ایران، ۱۹۴۶
- تهدید هسته ای، نظامیان شوروی خاک آذربایجان را ترک کردند
- * یوگسلاوی، ۱۹۴۶
- بازخواست درباره علت سرنگونی هواپیمای آمریکایی
- * اوروگوئه، ۱۹۴۷
- تهدید هسته ای، بمباران کشور برای گرفتن زهر چشم
- * یونان، ۴۹ - ۱۹۴۷
- عملیات کماندویی، حضور نیروهای آمریکایی در جریان جنگ داخلی

- * چین، ۴۹ - ۱۹۴۸
- خروج آمریکایی‌ها پیش از پیروزی حزب کمونیست از این کشور
- * آلمان، ۱۹۴۸
- تهدید هسته‌ای، بمب افکن‌های هسته‌ای فرودگاه برلین را به تصرف در آوردند.
- * فیلیپین، ۵۴ - ۱۹۴۸
- عملیات کماندویی، دخالت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) در سرکوب شورش «هاک»
- * پورتوریکو، ۱۹۵۰
- عملیات کماندویی، سرکوب شورشیان آزادی خواه و مستقل
- * کره، ۵۳ - ۱۹۵۰
- جنگ کره جنوبی و ایالات متحده با چین و کره شمالی، تهدید هسته‌ای جدی، بمباران شدید سال ۱۹۵۰ و نیز سال ۱۹۵۳ و ادامه بحران‌ها در شبه جزیره کره تاکنون
- * ایران، ۱۹۵۳
- عملیات کماندویی، دخالت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) در سرکوب حکومت مصدق و استمرار حکومت شاه
- * ویتنام، ۱۹۵۴
- تهدید هسته‌ای، دخالت نظامیان و سرکوب داخلی
- * گواتمالا، ۱۹۵۴
- عملیات کماندویی، بمباران و تهدید هسته‌ای، دخالت CIA پس از روی کار آمدن حکومت ملی‌گراها و حفاظت از منافع اقتصادی ایالات متحده
- * مصر، ۱۹۵۶
- تهدید هسته‌ای، شوروی اعلام کرد که به بحران کانال سوئز خاتمه می‌دهد.
- * لبنان، ۱۹۵۸
- دخالت نظامیان آمریکایی و سرکوب شورش داخلی
- * عراق، ۱۹۵۸
- عراق، کویت را تهدید کرد که آن را اشغال می‌کند.
- * چین، ۱۹۵۸
- افزایش درگیری چین با شبه جزیره تایوان
- * پاناما، ۱۹۵۸
- درگیری نظامیان آمریکایی با شورشیان داخلی
- * ویتنام، ۷۵ - ۱۹۶۰
- جنگ ویتنام که حدوداً یک تا دو میلیون کشته بر جای گذاشت. تهدید هسته‌ای در سال ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹
- * کوبا، ۱۹۶۱
- شکست عملیات کماندویی و جاسوسی سازمان CIA

- * آلمان، ۱۹۶۱
- درگیری در احداث دیوار برلین در آلمان
- * کوبا، ۱۹۶۲
- بحران موشکی کوبا و احتمال بروز درگیری با شوروی
- * لائوس، ۱۹۶۲
- عملیات کماندویی، سرکوب جنگ‌های چریکی داخلی
- * پاناما، ۱۹۶۴
- تهدید پاناما برای بازپس‌گیری کانال
- * اندونزی، ۱۹۶۵
- عملیات کماندویی، میلیون‌ها کشته بر اثر جنگ و آشوب داخلی و دخالت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA)
- * جمهوری دومینیکو، ۶۶ - ۱۹۶۵
- دخالت نظامیان آمریکایی در جریان انتخابات داخلی
- * گواتمالا، ۶۷ - ۱۹۶۶
- عملیات کماندویی، دخالت نظامیان آمریکایی در سرکوب شورش‌های داخلی
- * دیترویت، ۱۹۶۷
- سرکوب شورش سیاهان که ۴۳ کشته بر جای گذاشت
- * ایالات متحده، ۱۹۶۸
- درگیری‌های داخلی و دخالت نظامیان، حدود ۲۱ هزار نظامی در شهرها مستقر شدند
- * کامبوج، ۷۵ - ۱۹۶۹
- بیش از دو میلیون کشته در یک دهه آشوب و بحران و شورش‌های داخلی و بمباران آن‌جا
- * عمان، ۱۹۷۰
- * لائوس، ۳ - ۱۹۷۱
- بمباران وسیع
- * داکوتای جنوبی، ۱۹۷۳
- سرکوب شورش
- * خاورمیانه، ۱۹۷۳
- تهدید هسته‌ای درگیری شدید در منطقه
- * شیلی، ۱۹۷۳
- عملیات کماندویی، براندازی حکومت توسط سازمان سیا
- * کامبوج، ۱۹۷۵
- بمباران و عملیات کماندویی، ۲۸ کشته در حادثه سقوط هلی کوپتر و توقف کشتی‌ها

- * آنگولا، ۹۲ - ۱۹۷۶
- عملیات کماندویی، سرکوب شورش سیاهان آفریقای جنوبی توسط سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA)
- * ایران، ۱۹۸۰
- تهدید هسته‌ای، مداخله مستقیم نظامی برای نجات گروگان‌های آمریکایی در سفارت آمریکا در تهران، هشت کشته در سانحه هوایی برخورد هلی‌کوپترها در حادثه طبس
- * لیبی، ۱۹۸۱
- سقوط دو جت لیبیایی در منطقه manoeuvres
- * السالوادور، ۹۲ - ۱۹۸۱
- عملیات کماندویی، سرکوب شورش داخلی و دخالت در جنگ‌های داخلی، گروگان‌گیری و تلاش برای نجات نظامیان آمریکایی
- * نیکاراگوئه، ۹۰ - ۱۹۸۱
- عملیات کماندویی، دخالت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) در تجهیز گروه شورشی کنترا و سرکوب شورش کارگران معدن
- * لبنان، ۸۴ - ۱۹۸۲
- درگیری‌های داخلی فالانژها و بمب‌گذاری مقرر تفنگداران آمریکایی
- * هندوراس، ۸۹ - ۱۹۸۳
- تحکیم خطوط مرزی و حضور نظامیان ایالات متحده در کشور
- * گراندا، ۸۴ - ۱۹۸۳
- حضور نظامیان آمریکایی پس از انقلاب کشور به مدت چهار سال
- * ایران، ۱۹۸۴
- با حمله ناجوانمردانه ناو آمریکایی، دو هواپیمای ایرانی در خلیج [همیشه] فارس سقوط کردند
- * لیبی، ۱۹۸۶
- حملات هوایی به مقر دولتمردان و ملی‌گرایان حکومتی
- * بولیوی، ۱۹۸۶
- حضور نظامیان ایالات متحده در مناطق کشت کوکائین
- * ایران، ۸ - ۱۹۸۷
- دخالت ایالات متحده در جنگ عراق علیه ایران به طرفداری از دولت بغداد
- * لیبی، ۱۹۸۹
- دو جنگنده لیبیایی سقوط کردند
- * جزیره ویرجین، ۱۹۸۹
- سرکوب شورش سیاهان با حضور نظامیان ایالات متحده
- * فیلیپین، ۱۹۸۹
- حمایت از دولت در مقابل کودتاچیان

* پاناما، ۹۰ - ۱۹۸۹

درگیری‌های داخلی، بازداشت دولتمردان و حضور ۲۷ هزار سرباز ملی و کشته شدن بیش از ۲ هزار نفر

* لیبریا، ۱۹۹۰

کشتار خارجی‌ان و شهروندان در طول جنگ‌های داخلی

* عربستان سعودی، ۹۱ - ۱۹۹۰

ورود نیروهای نظامی آمریکا در جنگ عراق - کویت، برای اخراج عراق از این کشور، حضور ۵۴۰ هزار نیرو در منطقه و در کشورهای عمان، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و اسرائیل

* عراق، ۱۹۹۰

کشته شدن بیش از ۲۰۰ هزار نفر در جریان جنگ عراق - کویت، اعلام منطقه پرواز ممنوع شمال و جنوب، نابود شدن ارتش حزب بعث عراق و بمباران شدید این کشور

* کویت، ۱۹۹۱

آزادسازی کویت از دست عراقی‌ها و بازگشت رژیم سلطنتی آمریکایی.

* لس آنجلس، ۱۹۹۲

حضور نظامیان در شورش‌های ضد پلیسی و سرکوب آن

* سومالی، ۹۴ - ۱۹۹۲

حضور نظامیان آمریکا با اجازه سازمان ملل در این کشور در جریان جنگ‌های داخلی و سرکوب شورش‌های منطقه‌ای

* یوگسلاوی، ۹۴ - ۱۹۹۲

حضور نظامیان آمریکا در کنار نیروهای آتلانتیک شمالی (ناتو) در صربستان و مونته‌نگرو

* بوسنی، ۹۵ - ۱۹۹۳

بمباران مناطق صرب نشین، مراقبت از منطقه پرواز ممنوع در دوران جنگ‌های داخلی

* هائیتی، ۹۶ - ۱۹۹۴

حمایت از رئیس جمهوری در مقابل کودتاچیان و سرکوب شورش نظامیان کشور

* کرواسی، ۱۹۹۵

حضور نظامیان آمریکایی در این کشور در جریان درگیری‌های صرب‌ها و کروات‌ها

* زئیر (کنگو)، ۹۷ - ۱۹۹۶

حضور نظامیان ایالات متحده در جریان درگیری قبیله‌های هوتو و توتسی و در مناطق آشوب‌زده کشور و کشتار چند صد هزار نفر

* لیبریا، ۱۹۹۷

حضور نظامیان ایالات متحده در کشور و برای کنترل شورش در کشور

- * آلبانی، ۱۹۹۷
- حضور نظامیان آمریکایی در شبه جزیره بالکان
- * سودان، ۱۹۹۸
- حملات موشکی به مراکز دارویی با این بهانه که برای تولید بمب میکروبی برای تروریست‌ها استفاده می‌شده است
- * افغانستان، ۱۹۹۸
- حملات افراطیون و تروریست‌ها به مقر سابق آموزشی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکایی (CIA) و حمله به مقر سفارت آمریکا
- * عراق، ۱۹۹۸
- بمباران برخی مواضع عراق پس از اخراج بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد از سوی دولت عراق
- * یوگسلاوی، ۱۹۹۹
- درگیری شدید صرب‌ها در کوزوو و دخالت شدید نیروهای نظامی ناتو
- * یمن، ۲۰۰۰
- حمله به کشتی USS cole
- * مقدونیه، ۲۰۰۱
- خلع سلاح شورشیان آلبانیایی تبار توسط نظامیان ناتو
- * ایالات متحده، ۲۰۰۱
- حملات ۱۱ سپتامبر در نیویورک و واشنگتن به برج‌های دو قلوی سازمان تجارت جهانی
- * افغانستان، ۲۰۰۱
- آغاز جنگ علیه تروریسم و بمباران مواضع طالبان با هدف سرنگونی القاعده و اسامه بن لادن و احتمال گسترش جنگ به عراق و سودان (چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۱۳۲-۱۴۶)



تولید مرگ توسط دولت آمریکا و سرمایه‌داران تسلیحاتی

هرگز تا این حد منابع اقتصادی و این قدر دانش فنی و علمی «به تولید مرگ» اختصاص نیافته است. کشورهایی که بیشترین سلاح را به جهان می‌فروشدند همان‌هایی هستند که مسوولیت صلح جهانی را در اختیار دارند.

کارخانه‌های تولید سلاح، متناسب با نیازشان، به اندازه کارخانه‌های «دشمن تراشی» فعالند. روند فروش سلاح بعد از چندین سال کاهش در پایان جنگ سرد، به تدریج رو به افزایش رفت.

در «عصر صلح» (نام دوره‌ای که از پایان جنگ جهانی دوم شروع شد.) جنگ، بیش از ۲۲ میلیون انسان را سلاخی و بیش از ۴۰ میلیون نفر را از زمین و کشورشان آواره کرده است. چه کسانی از این تراژدی سود می‌برند؟

در سال ۱۹۶۸، پدر روحانی «لوتر کینگ»، دو ماه پیش از ترورش، اعلام کرد که کشور ایالات متحده «بزرگترین تدارکچی خشونت در دنیاست». سی سال بعد آمارها، گفتار این کشیش مقتول را تأیید کرد:

از هر ۱۰ دلاری که در دنیا صرف سلاح می‌شود، ۴/۵ دلار سر از این کشور در می‌آورد. بزرگترین دلالتان اسلحه دنیا، ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه و چین هستند. این پنج کشور با تصادفی عجیب، همان کسانی‌اند که دارای حق «وتو» در شورای امنیت هستند. عالی‌ترین نهاد بین‌المللی که تمام کشورها در آن مشارکت دارند، سازمان ملل است که تنها «مشاوره» می‌دهد، حرف می‌زند یا سکوت اختیار می‌کند؛ اما این شورای امنیت است که «تصمیم» می‌گیرد، اقدام می‌کند یا از اقدام عملی خودداری می‌کند.

حق و تو در واقع یعنی قدرت تصمیم‌گیری برای دنیا؛ بنابراین صلح جهانی در دست پنج قدرتی است که از کاسبی نان و آبدار جنگ بیشترین سود را می‌برند؛ پس تعجبی ندارد که در سال‌های اخیر، ایالات متحده، فقیرنشین‌ترین محله پاناماسیتی را بمباران کرد و یا عراق را با خاک یکسان نمود. روسیه، چچن را به خاطر گناه استقلال‌خواهی با خون و گلوله مجازات کرد. فرانسه، جنوب اقیانوس آرام را با آزمایش‌های هسته‌ای آلوده کرده و....

ایالات متحده، حمله به پاناما و تهاجم به عراق را به عنوان فرصتی برای آزمایش اسباب‌بازی‌های جدیدش پنداشت و نمایشگاهی جهانی برای آخرین سلاح‌های موجود در بازار، برای مشتریان خود برپا کرد. به ازای هر دلاری که سازمان ملل صرف صلح می‌کند، جهان، دو هزار دلار صرف «حفظ جنگ» می‌کند و در این مراسم «قربانی»، شکار و شکارچی

هم جنسند و برنده کسی است که تعداد بیشتری از برادرانش را بکشد. نیمی از ۳۵ هزار سلاح هسته‌ای موجود در جهان در اختیار ایالات متحده است و بقیه در اختیار روسیه و سایر قدرت‌ها. صاحبان «انحصاری» این سلاح از اینکه هر کشور دیگری به قدرت اتمی نائل شود فریادشان به آسمان بلند می‌شود و این فریاد اعتراض در حالی است که آنها در مذمت و تقبیح خطر چنین سلاحی برای جهان کم نمی‌آورند. اکنون که ایالات متحده و روسیه، دوران جنگ سرد را گذرانده و دست در دست هم دارند، این زرادخانه عظیم اتمی برای چیست؟

هر جنگی مشکل «یافتن دشمن» را دارد. جنگ، بدون تهدید و تعرض، چطور می‌تواند قانع‌کننده باشد؟! هنگامی که «امپراتوری شرارت» (لقب شوروی میان دولتمردان آمریکا) سرنگون شد، پنتاگون و تجار اسلحه، خود را در تنگنا یافتند. نیاز جدی به «دشمن» رخ نشان داد. ماشین هالیوود به کار افتاد تا دشمنانی را در بیرون جو و ورای کهکشان‌ها، از مریخی‌های درنده، خزندگان پست و بیگانگان سوسک‌آسا، تولید کند. در این میان صدام حسین که در دهه ۱۹۸۰ (هنگام تجاوز به ایران) پسر خوبی بود در دهه نود از بد هم بدتر شد.

«جهان مکان خطرناکی است»؛ این دکترین بوش پدر در ۱۹۹۱، سال‌هاست که توجیه‌کننده بالاترین بودجه جنگی بر روی زمین است که به طور اسرارآمیزی «بودجه دفاعی!» نامیده می‌شود. این نام همچنان یک معماست؛ زیرا از سال ۱۸۱۲ که انگلیسی‌ها واشنگتن را آتش زدند، تاکنون به ایالات متحده حمله نشده و هیچ دشمنی از مرزهای آن کشور عبور نکرده است.

[بودجه فعلی نظامی و امنیتی آمریکا حدود هزار میلیارد دلار است که غالباً دولت، آن را از مالیات مردم متوسط و ضعیف آمریکا تأمین می‌کند و به جیب کلان‌سرمایه‌داران صهیونیست و صاحبان مجتمع‌های نظامی-صنعتی سرازیر می‌کند.]

(به من دروغ نگوا، به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۳۱۵ - ۳۲۰)



خصوصیت علیه همه ادیان

بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، «زولتان گراسمن» نویسنده یکی از مجلات رادیکال به نام «کانتر پانچ» لیستی با عنوان «مداخلات نظامی ایالات متحده از اطراف تا افغانستان در طول یک قرن»، را منتشر ساخت. این لیست در اسناد کنگره و نیز در بخش تحقیقاتی کتابخانه کنگره ثبت شده است. این فهرست ۱۳۴ مداخله منطقه‌ای و جهانی طی ۱۱۱ سال در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۱ را شامل می‌شود. هر قدر بر وسعت و دامنه «امپراتوری آمریکا» در طول این سال‌ها افزوده شده، شدت مداخلات آمریکا در جهان نیز افزایش یافت و این امر با هدف حفظ و توسعه منافع «تنها ابر قدرت جهان» صورت گرفته است.

نخستین نشانه‌های دخالت نظامی ایالات متحده در شرق آسیا (کره، ویتنام، اندونزی و هم‌چنین ایران) نمودار شد که بسیار هم فجیع و خشونت بار بودند. دومین مرحله مداخلات، در اروپای شرقی بود که اتحاد جماهیر شوروی را در بر می‌گرفت. اما به دلیل وجود یک ابر قدرت دیگر مقابل ایالات متحده، امکان مداخله خشونت بار نظامی نبود. سومین مرحله در آمریکای لاتین بود. از کوبا شروع شد و بسیاری و شاید همه کشورهای این منطقه را در بر گرفت. فجایع و پیامدهای این مداخلات بسیار زیاد بود، اما به اندازه آنچه در شرق آسیا اتفاق افتاد نبود. چهارمین مرحله، غرب آسیا را در بر گرفت، از فلسطین آغاز شد، ایران و لیبی و سپس دامن لبنان و سوریه را گرفت و در سال ۱۹۹۰ به عراق رسید و در آخر هزاره سوم، مداخلات نظامی این «غول ناآرام»، افغانستان را فرا گرفت. بنابراین گستره مداخلات و تهاجم آمریکائی، هم جوامع بودایی و کنفوسیوس را شامل شد هم مسیحیان ارتدوکس، هم مسیحیان کاتولیک و در نهایت تمدن اسلامی را.

(چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۹۲-۹۵)

طاعون تمدن غرب، کشتار و نسل‌کشی‌های گسترده دیگران

زمانی که غاصبان اروپایی و اسپانیایی قاره آمریکا بزرگترین قتل عام تاریخ بشر تا آن زمان را به راه انداختند، ظلم به مردم را با این بهانه توجیه ساختند که بومی‌هایی را مشاهده می‌کنند که به ندرت غذای بهتر از جانوران وحشی دارند، دست کمی از دیوانه‌ها و یا حیوانات ندارند و قادر به اداره امور خود نیستند. («فرانسیسکو ویتوریا»، تئورسین و یکی از جلوداران اومانیسیم اسپانیا در قرن ۱۶)

زمانی که قصاب‌های انگلیسی، چند سال بعد، قبل از عزیمت به آمریکای شمالی برای گسترش دادن استعمار خود، کوهستان‌های اسکاتلند را ویران و با همین شیوه با مردم سلطنت برخورد کردند، به تعبیر «جرج واشنگتن» برای رام کردن گرگ‌هایی که در لباس آدم بودند و رفع موانعی که سر راه پیشرفت تمدن قرار داشت، انجام وظیفه می‌کردند.

یکصد و پنجاه سال بعد، اعقاب آن‌ها، آمریکای شمالی را از وجود این آفات بومی پاک کردند و تعداد انسان نماهای! بومی آمریکای شمالی را در خلال عملیات هولناک «امحاء جمعیت» از ۱۰ میلیون به ۲۰۰ هزار نفر کاهش دادند و بعد، برای متمدن کردن حیوانات! سایر نقاط دنیا از جمله آسیای جنوب شرقی توجه خود را به فیلیپین و امثال آن متمرکز کردند. [در برخی از منابع، تعداد کشته‌شدگان را در نسل‌کشی سرخ‌پوستان بین سال‌های ۱۴۵۰ تا ۱۸۰۰ میلادی، تا ۲۰۰ میلیون نفر آورده‌اند.]

پرزیدنت «مک‌کنیلی» جزایر آزاد! شده از جنگجویان هندی را از وجود هزاران نفر از این گونه موجودات خالی کرد و صعود آنها را به بهشت تسریع نمود. به نوشته نیویورک تایمز: «این موجودات گمراه را با قتل عام به سبک استعمار انگلیسی و اسپانیایی نجات دادند.» این روزنامه اضافه کرد: «ما باید این افتخار را تا زمانی که احترام به سلاح‌های ما را بیاموزند پذیرا شویم و بعد به وظیفه دشوارتر پردازیم یعنی واداشتن آن‌ها به احترام قائل شدن برای نیات ما.»

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۱۰-۵۱۱)



جنایت اتمی در عراق، بوسنی، سومالی، هائیتی و جزایر اقیانوس آرام

دو بمب اتمی که آمریکا به وسیله آن‌ها، هیروشیما و ناگازاکی را از هستی ساقط کرد، از نوع بمب‌های «اشتقاقی» پلوتونیوم (هیروشیما) و اورانیوم (ناگازاکی) بودند. این کشور از نوع دیگری از بمب‌ها و گلوله‌های اتمی (غیر اشتقاقی) نیز در تهاجمات خود استفاده کرده است. برای سال‌ها، آمریکا از «اورانیوم تخلیه شده» - یک فرآورده فرعی سوخت راکتور اتمی - برای تولید گلوله توپ، تیر و محافظ زره تانک استفاده کرده است. این مازاد اورانیوم که مرکبی از ایزوتوب اورانیوم ۲۳۸ می‌باشد، تخلیه شده (Depeted) نام دارد.

اورانیوم تخلیه شده چند خاصیت متمایز کننده دارد:

اولاً، بسیار متراکم بوده و قادر به نفوذ در خودروهای زرهی بسیار سنگین می‌باشد. این خاصیت در قتل عام جنگ نفت (جنگ کویت) در سال ۱۹۹۱، توسط آمریکا، به اثبات رسید.

ثانیاً، خودبه‌خود در زمان اصابت می‌سوزد و به ذرات بسیار ریزی کمتر از پنج میکرون تبدیل می‌گردد که به راحتی در موقع تنفس به داخل ریه و خون یا از طریق پوست وارد خون می‌شود و خون آن را به تمام قسمت‌های بدن منتقل می‌کند.

ثالثاً، این ذرات معلق در هوا، قدرت ده‌ها مایل حرکت و قابلیت آلوده کردن خاک و آب را نیز دارند.

رابعاً، اورانیوم ۲۳۸، از خود اشعه «آلفا»، «گاما» و «بتا» نیز منتشر می‌کند. اشعه گاما به محض ورود به یک سلول، موجب تغییرات ژنتیکی خواهد شد و ژن را از حالت طبیعی خود خاج می‌کند. اشعه آلفا و بتا نیز باعث مرگ سلول، تغییرات ژنتیکی و سرطان می‌شوند. در سلول نطفه - مادینه (ova) و نرینه (sperm) - باعث نقص در نسل‌های آینده می‌شود. امروزه افراد زیادی در عراق دارای فرزندان ناقص‌الخلقه شده‌اند و به این علت بعضی عراقی‌ها از ازدواج یا تولید نسل (به علت ترس از فرزندان ناقص) خودداری می‌کنند. این نقص عضو، سرطان یا عوارض دیگر ممکن است تا نسل‌ها تداوم داشته باشد.

خامساً، عمر اورانیوم تخلیه شده، ۴۵۰ میلیارد سال است.

سادساً: وجود این ماده در آب، هوا یا خاک، به محصولات کشاورزی نیز صدمه می‌زند. در عراق ۱۴ نوع آفت کشاورزی در نتیجه بمباران‌های آمریکا مشاهده شده است.

آمریکا در جنگ نفت (حمله آمریکا به عراق) ۵۰۰۰۰۰ موشک و راکت مجهز به اورانیوم تخلیه شده بر سر عراقی‌ها سرازیر کرد. تنها جنگنده‌های Fairchild A-۱۰، ۹۴۰۰۰۰ گلوله‌ی ۳۰ میلی‌متری اورانیوم تخلیه شده

را به عراقی‌ها شلیک کردند که در مجموع مقدار ۲۵۶۰۰۰ کیلوگرم ماده فوق، فقط از این طریق به کار رفته است. در طول جنگ بین سه تا شش میلیون گرم اورانیوم تخلیه شده منطقه را آلوده کرده است. قربانیان این جنایت اتمی محدود به مردم عراق نمی‌شد؛ بلکه حدود ۹۰ هزار نفر از سربازان آمریکایی نیز تا سال ۱۹۹۷ به عوارض ناشی از اورانیوم مبتلا شدند. دقیقاً همان گونه که نوزادان عراقی با پنج انگشت در دو طرف کتف به جای دو دست به دنیا می‌آمدند سربازان آمریکایی فرزند می‌آوردند.

در حال حاضر آمریکا سلاح مجهز به مواد رادیواکتیو را در رده «سلاح متعارف» قرار داده و همراه با ناتو از آن در نقاط مختلف از جمله بوسنی، سومالی، هائیتی و جزایر مارشال در اقیانوس آرام استفاده کرده‌اند. آمریکا در طول ۱۹۴۶-۱۹۵۸، ۶۷ بمب اتمی و هیدروژنی را در جزایر اقیانوس آرام منفجر نمود. با انفجار این بمب‌ها، ساکنین این جزایر قتل عام و بازماندگان یا به عنوان حیوانات آزمایشگاهی مورد استفاده آزمایشگاه‌های آمریکا قرا گرفتند یا فرزندانشان ناقص الخلقه، فاقد چشم یا فاقد گوش متولد شدند.

این کشور در طول ۵۰ سال (۱۹۴۵-۱۹۹۵) چهار هزار میلیارد دلار برای طرح‌های هسته‌ای هزینه کرده است. این بودجه اتمی فقط در سال ۱۹۹۶ به ۲۵ میلیارد دلار رسید و تا سال ۲۰۰۵، ۴۰ میلیارد دلار دیگر اضافه شد.

(آمریکا بدون نقاب، سید هاشم میرلوحی، تهران: کیهان، چاپ سوم ۱۳۸۹، ص ۵۱-۶۱)



قاره آمریکا (آمریکای لاتین) معنای واقعی نظم نوین جهانی در آمریکای مرکزی

طبق تصاویر ارائه شده، آمریکا، برنده جنگ سرد است. آمریکا به عنوان رهبر لیبرال دموکراسی و سیستم سرمایه‌داری اکنون راهنمای راه منتهی به «نظم نوین جهانی» و توسعه اقتصادی است. شاخص‌های توسعه اقتصادی و نصاب‌های رفاه عمومی حاصل از فتوحات آمریکا در آمریکای مرکزی، به خوبی معنای واقعی نظم نوین جهانی به رهبری ایالات متحده را نشان می‌دهد. برای نمونه:

کمسیون اقتصادی سازمان ملل گزارش می‌دهد: درصد فقر زدگان گواتمالایی بعد از برقراری دموکراسی غربی در این کشور در سال ۱۹۸۵ از ۴۵٪ به ۷۶٪ در سال ۱۹۸۸ رسیده است. آمار موسسه امور تغذیه آمریکای مرکزی حاکی است در هر سال ۲۰ هزار گواتمالایی از گرسنگی می‌میرند. اکثریت چهار میلیون کودک گواتمالایی از ابتدائی‌ترین خدمات محرومند و بحران اقتصادی در این کشور به یک بحران اجتماعی تبدیل شده است.

آمار سازمان بهداشت قاره آمریکا حاکی است یک کودک از هشت کودکی که در آمریکای مرکزی متولد می‌شوند زیر سن پنج سالگی می‌میرند و ۷۰٪ از بازماندگان نیز از سوء تغذیه و بیماری‌های مربوط به آن رنج می‌برند.

طبق تحقیقات سازمان بهداشت جهانی، ۱۵ میلیون نفر از مردم آمریکای مرکزی (یعنی حدود ۶۰٪) در فقر زندگی می‌کنند که حدود ۱۰ میلیون نفر آن‌ها دچار فقر شدیدند. ۷۵٪ از روستاییان گواتمالا، ۶۰٪ در السالوادور، ۳۰٪ در نیکاراگوئه و ۳۷٪ در هندوراس فاقد هرگونه مراقبت‌های بهداشتی‌اند.

واشنگتن برای وخیم‌تر کردن شرایط، سهمیه بندی حیرت آوری را در مورد بعضی مواد غذایی و سیاست‌های خاصی در مورد سیمان، گل، و عملیات تولید سلولز و شیشه اعلام کرده است.

از بین رفتن جنگل‌ها، فرسایش خاک و دیگر انواع نابودی محیط زیست تا اندازه زیادی با مدل‌های عمرانی تحمیلی به منطقه، اقدام آمریکا به بمباران‌های وسیع، عملیات نابود سازی جنگل‌ها و مراتع به وسیله ارتش در جریان انهدام پایگاه‌های چریک‌ها و نظامی کردن منطقه در دهه ۱۹۸۰ مرتبط است.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۳۰۵-۳۱۲)

مکزیک، اشغال نیمی از سرزمین

مکزیک در ابتدا بسیار وسیع بود. تا حدود نیمه قرن ۱۹، این کشور، ایالات تگزاس، نیومکزیکو، یوتا، نوادا، آریزوا، کالیفرنیا و بخش‌هایی از کلرادو و وایومینگ را در برمی گرفت.

تگزاس، طی جنگ استقلال طلبانه‌ای، به کمک ایالات متحده از مکزیک جدا شد و خود را «جمهوری تک ستاره» نامید. کنگره در سال ۱۸۴۵، سرزمین بسیار پهناور تگزاس را به ایالات خود ملحق کرد.

رئیس جمهور «جیمز پولک» یکی از توسعه طلبان به سوی سرزمین‌های غنی و وسیع غربی بود. او به وزیرش گفت یکی از هدف‌های اصلی اش به عنوان رئیس جمهور افزودن کالیفرنیا (آن سوی رشته کوه‌های راکی و غربی ترین قسمت آمریکای شمالی) به ایالات متحده است. اکثر آمریکائیان در آن زمان، آن‌طور که در خطابه‌های رهبران و ژنرال‌ها یا مقالات نویسندگان و روزنامه نگاران منعکس می‌شد، این اختیار را برای خود می‌دیدند که تمام آمریکای شمالی را اشغال کنند، زیرا مشیت الهی این سرزمین را برای آن‌ها مقدر کرده است؛ درحالی‌که، قلمرو این کشور در بدو تشکیل، به بخش ساحلی اقیانوس اطلس، و مقداری از اراضی نیمه شرقی آمریکای شمالی محدود می‌شد.

رئیس جمهور «پولک»، با زیر پا گذاشتن توافق‌های پیشین با کشور مکزیک، ارتش را به سوی آن کشور حرکت داد. با جنگ‌های خونین و سرکوب شورش‌های ساکنین بومی، سرزمین‌های متعلق به مکزیک، مغرورانه، یکی پس از دیگری به ایالت‌های آمریکا تبدیل می‌شدند. سربازان مست ارتش، دهکده‌های مکزیک را غارت می‌کردند و موارد متعدد هتک ناموس رو به افزایش بود.

ارتش تا شهرهای مرکزی مکزیک فعلی به حرکت ادامه داد. بر شهر ساحلی «وراکروز» طی دو روز، ۱۳۰۰ گلوله توپ جنگی سرازیر کرد. هزاران هزار نفر کشته و زخمی طرفین جنگ، بناهای ویران کشور مکزیک، از دست رفتن نیمی از آن که بخش پهناوری از آمریکای امروزی را تشکیل می‌دهد از پیامدهای این مشیت الهی! بود.

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیعی سروستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷-۱۴۷)



بولیوی، عقب‌ماندگی در اثر ارتباط با آمریکا

در سال ۱۹۴۹ سازمان سیا دو منطقه بی ثبات آمریکای لاتین را شناسایی کرد. دولت «آیزنهاور» در ارتباط با یکی از آن دو منطقه، «بولیوی»، ارتش آن کشور را تحت کنترل در آورد و آن را با جنگ‌افزار مدرن تجهیز کرد و صدها افسر را به «مدرسه کودتا» در پاناما و سایر نقاط فرستاد. در سال ۱۹۶۴ کودتایی به وقوع پیوست. کودتای ۱۹۸۰ نیز با کمک شخصی به نام «کلاس باربی» انجام شد. وی تحت کنترل آمریکا برای سرکوب مقاومت ضد فاشیستی در فرانسه کار می‌کرد.

در تحقیق اخیر «یونیسف» می‌توان پیامدهای مداخله ایالات متحده در بولیوی را مشاهده کرد: «یک نوزاد از سه نوزاد بولیویایی، در سال اول جان خود را از دست می‌دهند. بنابراین بولیوی در کنار بالاترین میزان تولد، پایین‌ترین نرخ رشد جمعیت را داراست.»

«سازمان فائو» تخمین می‌زند که بیش از نیمی از کودکان بولیوی از سوء تغذیه رنج می‌برند. در میان واجدین شرایط کار، ۲۵٪ بیکار و ۴۰٪ دیگر در بخش اشتغال غیر قانونی (مانند مواد مخدر و قاچاق) فعالیت می‌کنند. (دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۶۶-۵۶۸)

□

هتک استقلال کوبا

آخرین سال‌های قرن ۱۹، دوران شورش مردم کوبا علیه استعمار دیرین اسپانیا بر این کشور است. کوبا، جزیره‌ای مهم، نزدیک ایالت فلوریدا، همواره طعمه‌ای لذیذ برای ایالات متحده بوده و هست. البته روشن بود بدون اعزام نیروی نظامی به آن جزیره، آمریکا نمی‌تواند منافعش را بیابد. انفجاری مشکوک در بندر هاوانا، پایتخت کوبا، موجب نابودی ناو جنگی آمریکایی شد. هیچ مدرکی که علت انفجار را نشان دهد یافت نشد. اما در سال ۱۸۹۸، نیروهای نظامی رئیس‌جمهور «مک‌کینلی» وارد جنگ با اسپانیا در کوبا شدند که در نتیجه حدود ۵۱ هزار سرباز آمریکایی مردند. پس از تسلیم شدن اسپانیا، ارتش آمریکا طوری رفتار کرد که انگار شورشیان کوبایی اصلاً وجود خارجی نداشتند و هیچ نقشی در شکست اسپانیا ایفا نکرده بودند. ارتش هم‌چنان در کوبا ماند و طولی نکشید که هم‌زمان با دراختیار گرفتن راه آهن، معادن و مزارع نیشکر کوبا، سرمایه داران آمریکایی نیز وارد جزیره شدند. ارتش به مردم کوبا اعلام کرد تا زمانی که قانون اساسی جدید کوبا، قانون آمریکایی «متمم پلات» را در خود ننگجاند آن کشور را ترک نخواهد کرد. این قانون به ایالات متحده اجازه می‌داد هر زمان که بخواهد و به هر مقدار که بخواهد در امور کوبا دخالت کند و عملاً استقلال کوبا، هتک شد.

(همان، ص ۲۰۸-۲۱۱)



پاناما، قربانی همیشگی حرص آمریکایی

سراسر مدتی که جرج بوش پدر، مدیر سازمان سیا و «سزار مواد مخدر» بود، «مانوئل نوریه گا» رئیس جمهوری که ایالات متحده به بهانه‌ی مقابله با او، ویرانی‌های بزرگی را بر پاناما تحمیل کرد، از همکاران رسمی سیا و جزء لیست حقوق بگیران این سازمان بود.

طبق معاهده بین‌المللی بنا بود کریسمس ۱۹۹۰، اداره و کنترل پاناما به دولت پاناما واگذار شود؛ از دیگر سو، پاناما به مالکیت ۶۰٪ از یک خط لوله نفتی بزرگ در کانال پاناما می‌رسید. واضح بود که کارگزاران قدیمی آمریکا باید دوباره به قدرت می‌رسیدند و مجالی برای تلف کردن وقت نبود.

منافع دیگر تجاوز به پاناما، تنگ‌تر کردن حلقه فشار علیه نیکاراگوئه و کوبا بود که از اقتصاد باز پاناما برای گریز از تحریم و مجازات‌های تجاری - غیر قانونی - آمریکا استفاده می‌کردند. (تحریمی که در لغو آن توسط سازمان ملل فقط آمریکا و اسرائیل برای منفی دادند!) تجاوز به پاناما، موجب احیای قدرت نخبگان اروپایی سفیدپوست شد که از صحنه بیرون رانده شده بودند. عملیات تجاوز، باجنگ اقتصادی و اعزام صدها متخصص جنگ روانی به کشور پاناما، آغاز شد. حملات ارتش آمریکا طبق آمارهای کمیسیون حقوق بشر آمریکای مرکزی، دو تا سه هزار کشته بر جای گذاشت. در این میان، هلی‌کوپترهای ارتش، ساختمان‌ها، اتوبوس‌ها و آمبولانس‌هایی را هدف قرار می‌دادند که فقط به غیر نظامی‌ها اختصاص داشتند. محل سکونت و دفاتر تمامی اقشار سیاسی مخالف با این تجاوز، منهدم و اموال با ارزش آن‌ها ربوده شد. سربازان متجاوز، حتی افراد مجروح را با سرنیزه به قتل رساندند و اجازه ندادند به صلیب سرخ دسترسی داشته باشند.

بنابر آمار رسمی ارتش، در برابر هریک نفر نظامی آمریکایی، تقریباً ۱۰ غیر نظامی پانامایی کشته شدند. آمار واقعی این جنایات، به دلیل شرایط خشونت‌آمیز حاکم، سوخته شدن اجساد و دفن مردگان در گورهای دسته‌جمعی نامعلوم مانده است. دادستان عمومی پاناما نیز اجازه بازرسی از اجساد مدفون در گورهای مشترک را نمی‌داد.

پاناما به آزمایشگاه مدرن‌ترین تکنولوژی جنگی تبدیل شد. برای کشوری که نیروی هوایی آن فاقد جنگنده و حتی رادار است، از جنگنده‌های «اف-۱۱۷ ای» برای نخستین بار استفاده شد؛ درحالی‌که به گفته سرهنگ «هک ورت» صد نفر از کادر نیروهای ویژه برای دستگیری رئیس جمهور پاناما کافی بود. با این همه، این عملیات بزرگ برای طبقه ممتاز سفیدپوست تاجر، رفاه‌فراينده و جوشش ثروت به دنبال داشت که بعد از ۲۰ سال، نفوذ خود را باز یافته بودند. (دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵،

صص ۲۵۳-۲۳۱)

جوخه‌های مرگ در السالوادور و «گردان آتلاکتال»

استمرار سیاست‌های آمریکا در السالوادور از اسناد «گردان آتلاکتال» به خوبی آشکار می‌شود. نشریه «آمریکا زواج» ضمن بررسی دستاوردهای این واحد نخبه که توسط آمریکا تاسیس، مجهز و آموزش دیده شد، نوشت: «در ۱۹۸۱ زمانی که ۱۵ کارشناس ضدشورش از مدرسه نیروهای ویژه ارتش آمریکا، به السالوادور اعزام شد. این گردان تشکیل شد و از همان سال در عملیاتی شرکت داشت که در آن صدها نفر غیر نظامی در جریان کشتار وسیع، تجاوز به زنان و سوزاندن همه‌جا نابود شدند. گردان فوق بعدها در بمباران روستاها و قتل صدها غیر نظامی به وسیله تیر اندازی مستقیم، غرق کردن و... شرکت داشت.»

«کمیته وکلای حقوق بشر» مدعی شد: «قاتلان مسیحیان یسوعی تا سه روز پیش از این قتل عام، تحت آموزش نیروهای ویژه آمریکا قرار داشتند. این آموزش دهندگان نظامی چند روز بعد در هتلی در السالوادور به دام افتادند.»

یکی از اعضاء جوخه مرگی که با «گردان آتلاکتال» همکاری داشته، در مورد تجارب دسته اول خود در دولت ارباب‌آفرین السالوادور اعتراف کرد و اطلاعات مشروحی درباره عملیات قتل و ترور با همکاری دولت و مستشاران اطلاعاتی آمریکا - تا بالاترین سطوح - ارائه داد. کمیسیون حقوق بشر در مکزیك نیز این اعترافات را تایید کرد.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۵۵-۵۵۷)



خزان کردن «سال‌های بهار» گوآتمالا

«پیرو گلیخروس»، محقق تاریخ آمریکای لاتین می‌نویسد: «سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۵۴ دهه‌ای استثنایی و بی‌نظیر برای کشور غرق در استبداد گوآتمالا بود. در سال‌های «بهار گوآتمالا»، نیم میلیون نفر زمین‌های زراعی مورد نیاز دریافت کردند و این نخستین بار در تاریخ این کشور بود که به جای آن که زمین‌های سرخ‌پوستان غصب شود به آنها زمین داده می‌شد. نسیم تازه‌ای در روستاهای گوآتمالا وزیدن گرفت. سیاست‌های دولت «جیکوب آربنز» رضایت و حمایت تقریباً تمامی مردم را جلب کرد که سازمان سیا بعدها آن را نشانه «سطح پایین روشنفکری» آن مردم خواند. دولت برای «بسیج روستاییان» اقدام کرد و به وسیله سازماندهی کارگران، اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی یک جنبش قوی ملی برای آزاد کردن گوآتمالا از یوغ دیکتاتوری نظامی، عقب‌ماندگی اجتماعی و استثمار اقتصادی پدید آورد. برنامه‌های دولت برای مشارکت مردم در این اهداف، در تضاد مستقیم با منافع الیگارشی این کشور و صاحبان تجارت و اراضی بزرگ قرار گرفت.»

این بهار، در کودتایی که توسط سازمان سیا و افسران خائن گوآتمالایی رخ داد، کشور را به حالت گذشته بازگرداند. «رژیم رعب و وحشت» مجدداً جان گرفت و در اواخر دهه ۱۹۶۰ با مشارکت مستقیم دولت آمریکا به اوج رسید.

رهبران تعاونی‌ها، معلمان دو زبانه و رهبران اجتماعات محلی مورد ترور قرار می‌گرفتند، یعنی درست همان الگوی مربوط به السالوادور و نیکاراگوئه. در اوایل دهه ۱۹۸۰، موج ترور به سطح قتل عام وسیع در ارتفاعات متعلق به سرخ‌پوستان رسید. این خشونت ارتش، با حمایت دولت ریگان، علاوه بر کنترل کلیسا، صدای مطالبات مردمی برای انجام اصلاحات را نیز خاموش کرد.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۶۱-۵۶۳)

□

قاره آسیا

طاعون اتمی، سوغات آمرکایی برای مردم ژاپن

«ویلفرد برچت» ژورنالیست شهیر استرالیایی الاصل، مقاله «طاعون اتمی» خود را «خبر داغ قرن» نامید. (وی اولین خبرنگاری است که وارد هیروشیما می شود):

«پیش از دو واقعه بمباران اتمی، شوروی اطلاعاتی مبنی بر آمادگی ژاپن برای خروج از جنگ به واشنگتن فرستاده بود و از این رو پرسش های زیادی در رابطه با انگیزه آمریکا از پرتاب بمب های اتمی باقی می ماند. هنگام مشاهده شهر هیروشیما پس از انفجار اتمی، هیچ چیز جز زمین های مسطح به چشم نمی آمد. تخریب به شکل پودر شدن توأم با سوختن صورت گرفته بود. اگر دیدن خرابی های مادی شهر، هولناک به نظر می رسید آثار مخرب انسانی که در بیمارستان شاهدش بودم هزار برابر وحشتناک تر جلوه می کرد. تمام بیماران نحیف و بسوی تهوع آوری می دادند.

رئیس بیماران می گفت: «افرادی بدون هرگونه علامت در بدن و کسانی که در زمان انفجار حتی اینجا نبودند مریض شدند و مردند. سلامتی آنها بدون هیچ دلیل ظاهری رو به وخامت می رفت، اشتهایشان کور می شد، موی سرشان می ریخت، لکه آبی رنگی در بدنشان ظاهر می شد و ناگهان از چشم، دهان و بینی شان خونریزی شروع می شد. شروع می کردیم به تزریق آمپول ویتامین اما گوشت بدن در محل سوراخ تزریق، شروع به فاسد شدن می کرد و در تمام این موارد، مریض می مرد. کاری هم از ما بر نمی آمد. سلول های سفید خون نابوده شده و و هر کس به عنوان مریض اینجا آورده می شد مرده خارج می شد.

در اطراف هر بیماری چند زن بعضا با بچه چمباتمه زده بودند. البته بیماران خود عمدتاً زن یا کودک بودند. اکثر پرستاران در لحظات اول کشته شده، دیگران نیز در حین پرستاری از بین رفته بودند یا در آن شرایط نمی توانستند بیمار بپذیرند. اجساد زیر آوار باید به همان شکل دفن نشده باقی می ماندند.»

رئیس بیمارستان دکتر کاتسویه می گفت: «من در ایالات متحده تحصیل کرده ام، به تمدن غربی ایمان داشتم و خود مسیحی ام؛ اما مسیحی ها چگونه می توانند این بلا را بیافرینند؟! حداقل چند تا از دانشمندان را بفرستید و پادزهر در اختیارمان بگذارید تا این بیماری وحشتناک را متوقف کنیم. هیچ سرنخی از منشا این مرگ و میر و چگونگی درمان آن به دست نیامده است. ماهی هایی که با جریان آب از مرکز شهر می گذرند همچنان می میرند. تا سی روز بعد از انفجار بمب، مردم به طور

اسرار آمیزی هنوز در حال مردنند.»

اوت ۱۹۴۵، بمب اتمی آمریکا، شهر پر جمعیت هیروشیما را با خاک یکسان کرد. تا پایان سال، کشتار هیروشیما به ۱۴۰ هزار و ناکازاکی به ۷۰ هزار نفر رسید. به گفته نایب رئیس «بیمارستان بمب اتمی هیروشیما» در سال ۱۹۸۰، دولت ژاپن، ۳۷۰ هزار نفر را به عنوان «قربانی بمب اتم» به رسمیت شناخت و این رقم بسیار کمتر از آمار واقعی قربانیان است زیرا شرط ثبت رسمی به این عنوان، داشتن دو شاهد غیر خویشاوند است که برای بسیاری از قربانیان، معرفی شاهد، غیر ممکن بود. در مورد آثار ژنتیک انفجار اتمی، پیامدهای کامل آن فقط تا صد سال بعد معلوم می شود.»

(به من دروغ نگوا، به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۵۵-۷۳)

جنگ میکروبی علیه چین و کره

افزون بر اقدامات پنهانی و غیر پنهانی سیاه، ضایعات جنگ کره نیز به خاک چین سرایت کرد. تعداد فراوانی بمباران و گلوله باران به وسیله هواپیماهای آمریکایی منجر به قتل بسیاری از غیر نظامیان و ویرانی‌های بی‌شمار گردید. «جنگ میکروبی» را نیز باید به این جنایات افزود. براساس اعتراف ۳۸ خلبان اسیر آمریکایی در دست چین، در خلال ماه‌های سال ۱۹۵۲ مقادیر هنگفتی میکروب بیماری‌های عفونی و حشرات باکتری‌دار بر روی کره و شمال شرقی چین ریخته شد. بسیاری از این خلبانان وارد جزئیات دقیق این عملیات مرگبار شدند از جمله نوع بمب‌ها، حشره‌ها و بیماری‌هایی که میکروب آن را با هواپیماهای خود حمل می‌کردند.

پاره‌ای از این اقدامات، پیشرفت شیوه‌هایی بوده که ژاپنی‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۲ در جنگ میکروبی بر ضد چین به راه انداختند. دولت آمریکا، دانشمندان ژاپنی مسئول این پروژه را در سال ۱۹۴۵ دستگیر کرد، ولی در ازای اینکه اطلاعات فنی خود را در اختیار دانشمندان «مرکز پژوهش زیست شناسی ارتش آمریکا» قرار دهند به آنان مصونیت بخشید.

نیویورک تایمز در ۱۹۷۰ گزارش داد در دوران جنگ کره، ارتش آمریکا در اسناد مربوط به سلاح‌های شیمیایی نازی‌ها که مصادره کرده بود به جستجو پرداخت و به نوعی گاز اعصاب بسیار مرگبار به نام «سارین» دست یافت. در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰، ارتش به تولید هزاران گالن از ماده «سارین» اقدام نمود.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۸، ص ۲۸ - ۳۱)



براندازی و بلندپروازی در اندونزی (۱۹۵۷-۱۹۵۸)

«گمان می‌کنم وقت آن رسیده باشد که پاهای «سوکارنو» را روی آتش بگذاریم» این جمله را معاون برنامه ریزی سیا در سال ۱۹۵۶ به زبان آورد و به دنبال آن، تلاش آمریکا در برکناری رهبر پرچوش و خروش پنجمین کشور پرجمعیت و بزرگترین مجمع الجزایر جهان، به «مانور نظامی گسترده» و «توطئه جنسی» مبدل گردید.

در سال ۱۹۵۷، شواهدی مبنی بر تلاش نافرجام سازمان سیا در سقوط هواپیمای «جوئن لای» وزیر خارجه چین و یا قتل «سوکارنو» رهبر مبارزات استقلال علیه استعمار هلند، ارائه شد.

پس از عدم موفقیت سناریوهای تطمیع و تفرقه افکنی در اندونزی، سازمان سیا تشخیص داد که اوضاع اندونزی اقدام مستقیم بیشتری را ایجاب می‌کند. عملیات نظامی پیشنهادی سیا در مقیاسی بود که به کمک همه جانبه پنتاگون نیاز داشت و این منوط به موافقت «گروه ویژه» شورای امنیت ملی بود. هنگامی که سفیر آمریکا در اندونزی - مخالف طرح سازمان سیا - عوض شد خرسندی کارمندان این سازمان در اندونزی، بخاطر هموارتر شدن مسیر تجاوز نظامی، فراهم آمد.

ستاد عملیات با موافقت انگلیسی‌ها در سنگاپور مستقر شد؛ پایگاه‌های آموزشی در فیلیپین، تأسیس و زمین‌هایی در جزایر اقیانوس آرام به عنوان فرودگاه مسطح و آماده شد. شماری از شهروندان اندونزی، فیلیپین، تایوان، آمریکا و نیز چند ماجراجوی اجیر با مقادیر فراوانی تجهیزات و اسلحه در اوکیناوا و فیلیپین گرد آمدند. سازمان سیا برای بلندپروازانه‌ترین عملیاتش تا آن تاریخ، ده‌ها هزار شورش را آموزش داد و مسلح کرد.

زیر دریایی‌های آمریکائی، بعضی نیروها را پیرامون سواحل سوماترا پیاده می‌کردند. نیروی هوایی آمریکا ناوگان حمل و نقل عظیمی ترتیب داد که هزاران تن مهمات و اسلحه به درون خاک اندونزی منتقل می‌کرد. گروهی از ۱۵ بمب افکن ب - ۵۲ آماده نبرد شدند.

به عنوان گام نخست پروژه، در ماه‌های نخست ۱۹۵۸، شورش در جزایر اندونزی آغاز شد و خلبانان سیا به پرواز درآمدند. تنها در یک حمله هوایی یکی از خلبانان، ۷۰۰ نفر از غیر نظامیان در بندر آمبون جان خود را از دست دادند، بازار این بندر و کلیسا - در حالی که مملو از مردمی بود که برای اجرای مراسم مذهبی روز معراج آمده بودند - بمباران شد. سوکارنو با مهارت باقی ماند تا اینکه سرانجام ارتش با کمک سیا، رژیم او را سرنگون کرد.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۵ - ۲۲۷)

چهره واقعی امپراتوری سکولار آمریکا در ویتنام

چهره واقعی امپراتوری سکولار آمریکا، اعمال جنایت‌بار خود را به بهترین وجه در ویتنام برای مردم جهان آشکار ساخت: مواد شیمیایی خطرناک و گازهای مسموم‌کننده، سلاح‌های بیولوژیکی، بمب‌های فسفر و ناپالم، شکم دریدن، عضو بریدن، تجاوز جنسی، اردوگاه‌های کار اجباری، انواع شکنجه‌های کوتاه مدت و دراز مدت و...، همگی توسط نیروهای نظامی و پلیس سیاسی این کشور در ویتنام به وقوع پیوست. بیمارستان‌ها، آسایشگاه‌ها، درمانگاه‌ها، مدارس و دهکده‌ها، همه به وضع کاملاً اسفناکی توسط بمب‌های آمریکایی سوخته و ویران شده است. به رغم همه این جنایات، هر روز در سراسر جهان، به ویژه میان مردم ویتنام -مردمی که ۲۵ سال، علیه سه دولت مقتدر صنعتی (فرانسه، ژاپن و ایالات متحده) جنگیدند- مقاومت و مبارزه، مقابل این دیکتاتوری بین‌المللی بیشتر شده است.

(جنایات جنگ در ویتنام، برتراند راسل، ترجمه: ایرج مهدویان، تهران: فرهنگ، چاپ اول ۱۳۴۷، ص ۱۰۰)



خشونت بارترا از استعمار فرانسه و ژاپن در ویتنام

ژنرال هارکینز، رئیس دائره عملیات ارتش آمریکا در ویتنام می گوید: «در سال ۱۹۶۲ فقط در حدود ۴۰/۰۰۰ نفر از ویتنامی ها طی جنگ ها کشته شده اند» اما در ۱۹۶۳، آمار منتشر شده تا ۱۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافته بود. در اواسط ۱۹۶۲، تعداد آوارگانی که در «سکونت گاه های عمومی» جا داده شده بودند پنج میلیون نفر ذکر شده که در این میان فقط ۴۵ هزار نفر، دانش آموز بودند.

تعداد مردمی که در جزیره پائولو کاندرا، در ۱۹۶۳ زندانی بودند بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر می شده است. طبق تخمین رهبر بودائیان عضو جبهه آزادی بخش ملی، تا اواسط ۱۹۶۳، ۱۶۰ هزار نفر کشته، ۷۰۰ هزار نفر شکنجه، ۴۰۰ هزار نفر زندانی، ۳۱ هزار نفر هتک ناموس شده، ۳ هزار نفر را شکم دریده، ۴ هزار نفر را سوزانده و یک هزار نفر را از استخوان گیج گاه شکسته بودند. علاوه بر آن ۴۶ روستا به وسیله سلاح های شیمیایی مورد حمله واقع شده و در اواسط ۱۹۶۲ تقریباً نیمی از روستانشینان ویتنام جنوبی در «سکونت گاه های عمومی» نگهداری شده بودند که این رقم در سال بعد، به هفت میلیون نفر رسید.

۶۰٪ از تلفاتی که به وسیله سخنگویان نظامی آمریکا اعلام می شد به هیچ وجه با عملیات جنگی سرو کار نداشت. فجایع گوناگون این دوره از تاریخ ویتنام، آن را از همه دوران های حاکمیت استعماری فرانسویان و ژاپنی ها خشونت بارترا ساخت.

(همان، ص ۶۰-۶۲)

□

جنگ‌های شیمیائی و بیولوژیک علیه ویتنام

اتحادیه دانشمندان آمریکا اطلاعاتی درباره جنگ‌های شیمیائی برای وزارت دفاع فرستاد و اظهار داشت: «ایالات متحده، ویتنام را به صورت میدان آزمایش سلاح‌های شیمیائی و بیولوژیک خویش تبدیل کرده است. به اعتراف خود ارتش، داروهای استفاده شده، نابودی درختان میوه، سبزی کاری‌ها، گله‌ها و حیوانات اهلی را به همراه داشته است.

لیست داروهای به کار رفته شامل ارسینک سفید، ارسینت‌های سدیم و کلسیم، ارسنات‌های سرب و منگنز، DNC، DNP که توسط پوست جذب شده و تولید تاول‌های دردناکی می‌کند، می‌شود.»

طبق گزارش کنگره جهانی زنان، تاثیر سلاح‌های سمی که در ۴۶ روستا به کار رفته بود، بر حدود ۲۰ هزار نفر که غالبا زن، کودک و پیر بودند، ابتلا به سوختگی، کوری، و اسهال خونی بیان شد. استفاده از گلوله‌های آتش‌زا که پس از انفجار، فسفر ملتهبی ایجاد می‌کنند صحنه کودکان نیمه جانی را پدید آورد که سراسر بدن آنها سوخته شده بود.

(همان، ص ۶۵)



شریک جرم جنایات ۳۰۰ هزار مامور مخفی در ویتنام

ساخت «دهکده‌های دولتی» یا «سکونت گاه‌های عمومی» با هدف دست نیافتن چریک‌های ویتنامی به غذا، مخفی گاه، کسب اطلاعات و نیروی تازه و هم چنین جداسازی از دهقانان صورت گرفت. حدود ۵۸٪ از کل جمعیت ویتنام در ۱۲/۰۰۰ کمپ نگهداری شدند که هر یک به وسیله حصارهای خیزران و سیم خاردار، سگ‌های محافظ و برجک‌های مسلح محصور شده بود.

ایالات متحده شریک جرم حمله نیروهای دولتی ویتنام به دهقانان بی دفاع، دریدن شکم زنان آستن و بیرون آوردن جنین‌هایشان برای عبرت سایرین و شریک جرم جنایات بی شمار ۳۰۰ هزار مامور مخفی است. طبق گزارشی که تسلیم کمیسیون بین‌المللی نظارت بر امور ویتنام شده بود، ۶۸۵ نفر از مردم بوسیله سلاح گرم یا شکنجه ناقص العضو شده بودند. در لیست تاریک جنایات آمریکا در ویتنام، آلوده ساختن زمین‌های زیرکشت، نابود کردن منابع اصلی تغذیه مردم و آتش زدن خانه‌ها و انبارهای آنان را نیز باید افزود.

(همان، ص ۶۳)

□

فاجعه «مای لای»

ثروتمندترین و به اصطلاح ابرقدرت اول دنیا، نزدیک به ۱۰ سال تلاش می کرد جنبشی انقلابی در کشوری کوچک را شکست دهد و مانع اتحاد ویتنام شمالی و جنوبی می شد. پس از عقب نشینی فرانسه از ویتنام طبق صلحنامه «جنبش ویتمین» میان انقلابیون شمال و جنوب، قرار شد ویتنام شمالی و جنوبی پس از دو سال یکی شوند و مردم دولت منتخب خود را برگزینند.

در سال ۱۹۶۴، رئیس جمهور جدید، «لیندون جانسون» با ادعای دروغ شلیک ویتنامی ها به سمت یک ناو آمریکایی - که در واقع برای سیا جاسوسی می کرد و هیچ شلیکی هم صورت نگرفته بود - بمباران ویتنام شمالی و روستاهای جنوب آن را آغاز کرد. در این بمباران، گاه از بمب های ناپالم استفاده می شد که بدن انسان را به صورت بسیار وحشتناک می سوزاند.

یک نمونه هولناک از جنایات نیم میلیون سرباز آمریکایی در ویتنام، دهکده «مای لای» است. سربازان همه روستاییان را - از جمله مردم پیر و زنانی که بچه در آغوش داشتند - به درون گودالی جمع کردند و سپس همگی را به گلوله بستند. ۴۵۰ تا ۵۰۰ نفر، در قبرهای دسته جمعی دفن شدند. یکی از افسران مسؤول این اقدام به حبس ابد محکوم شد؛ آن هم پس از تلاش ارتش برای مخفی نگه داشتن حادثه مای لای و درز کردن اخبارش به بیرون. با این همه، آن افسر فقط سه سال بازداشت خانگی را تجربه کرد.

یک افسر ارتش در اعترافات خود می گوید تراژدی های بسیاری شبیه «مای لای» رخ داد و مخفی ماند. به بهانه ممانعت از شکل گیری پایگاه های چریک های ویت کنگ - مبارزان ویتنامی - لائوس، کشور همسایه ویتنام نیز بمباران شد که از مردم آمریکا پنهان نگاه داشته شد؛ هر چند اقدام مشابه در کشور همسایه دیگر، کامبوج، به گوش عموم رسید و غوغای اعتراضات در درون ایالات متحده علیه جنون توسعه طلبی آمریکایی به راه افتاد.

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیع سرروستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹، ص ۳۰۵-۳۱۷)



مأموریت برای فیلیپین

جنگ با اسپانیا، آمریکا را در اولین قدم‌های ورود در قرن بیستم، مسلط بر مجموعه جزایر بزرگ فیلیپین، جزایر اقیانوس آرام و جزیره پورتوریکو -همسایه کوبا- کرد. رئیس جمهور مک کینلی به گروهی از مبلغان مسیحی توضیح داد: «کاری نمانده که انجام دهیم جز اینکه فیلیپینی‌ها را به تعالی برسانیم، متمدن کنیم و مسیحی نماییم.»؛ اما سناتور بوریج پرده از سخاوت ایالات متحده برداشت و در سنا گفت: «درست در آن سوی جزایر فیلیپین، بازار بی‌انتها و نامحدود چین قرار دارد. ما از هیچ یک از آن دو، دست نمی‌کشیم.»

فیلیپینی‌ها در سال ۱۸۹۹ علیه اشغال آمریکا انقلاب کردند؛ همانطور که بارها بر ضد استعمار اسپانیا شوریده بودند. سه سال طول کشید تا آمریکا قیام فیلیپینی‌ها را سرکوب کند. آمریکایی‌ها بیش از جبهه‌ی کوبا سرباز از دست دادند از دیگر سو، بیماری و جنگ تعداد زیادی از مردم بی‌گناه فیلیپین را هلاک کرد.

در اشغال جزایر فیلیپین نیز همانند کوبا، بحث نژاد مطرح بود و برخی سربازان سفید پوست آمریکایی فیلیپینی‌ها را پست‌تر از خود می‌دانستند. «مارک تواین» نویسنده مشهور آمریکایی می‌نویسد: «ما با تدفین هزاران جزیره نشین، برای آن‌ها صلح به ارمغان آوردیم. زمین ایشان را نابود ساختیم، دهکده‌هایشان را به آتش کشیدیم و بیوه زنان و یتیمان را بیرون راندیم و این چنین طبق مشیت الاهی! ابر قدرت جهان هستیم.»

(همان، ص ۲۱۱-۲۱۶)

□

هدیه سازمان ملل نوپدید به مردم کره

کره پس از جنگ جهانی دوم، از تسلط ژاپن خارج و به یک حکومت دیکتاتوری سوسیالیستی وابسته به شوروی و یک دیکتاتوری محافظه کار وابسته به آمریکا تقسیم شد. در سال ۱۹۵۰ کره شمالی به کره جنوبی حمله کرد. سازمان ملل که پس از جنگ دوم جهانی تأسیس شده بود و تحت سیطره ایالات متحده قرار داشت دعوت به کمک به کره جنوبی کرد. رئیس جمهور «ترومن» -آغازگر دوران موسوم به جنگ سرد- ارتش آمریکا را به نیروی نظامی سازمان ملل مبدل کرد.

وقتی نیروهای آمریکایی در سراسر کره شمالی تا مرز چین پیشروی کردند، چین نیز به جانب‌داری از کره شمالی وارد میدان شد. جنگ در عرض سه سال موجب مرگ بیش از دو میلیون کره‌ای شد و دو کره را ویران کرد. اما این جنگ پیامد با ارزشی برای آمریکا داشت: این جنگ موجب پیوستن لیبرال‌های بسیاری به محافظه‌کاران در حمایت از رئیس جمهور، جنگ و اقتصاد میلیتاریستی شد.

(همان، ص ۲۸۱-۲۸۴)



لائوس (۱۹۵۷-۱۹۶۳)

«ایالات متحده طی دو سال گذشته، مداوم‌ترین بمباران هوایی تاریخ را علیه هدف‌های عموماً غیرنظامی در لائوس انجام داده است... جت‌های آمریکایی، بیشتر روستاها و شهرهای شمال شرقی این کشور را ویران کرده‌اند... تقریباً هر روز یک بمب بر سرشان فرو ریخته و در دو سال گذشته بیشتر اوقات خود را در غارها و چاه‌ها به سر می‌برده‌اند.» (نشریه اقتصادی خاور دور، هنگ کنگ، ۱۹۷۰)

«ما به عنوان آمریکایی می‌توانیم از عملیات خود در لائوس احساس افتخار کنیم، این عملیات هیچ صدمه‌ای به آمریکاییان نزده است.» (معاون وزیر خارجه وقت آمریکا، ۱۹۷۱)

این بار نیز، برچست کمونیست، دلیل آغاز حرکت ماشین جنگی ایالات متحده بود. در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، انواع مداخلات که شامل کودتاها و ضدکودتاهای پی‌درپی، شرکت دادن مردان سیاسی سرنگون‌شده در حکومت جدید و روی کارآمدن رژیم‌های حامی استعمار می‌شد، برای سرزمین فقیر و روستایی‌نشین لائوس تجویز و عملی شد. در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰، فقط سیا و وزارت خارجه آمریکا می‌توانستند ادعا کنند که ترتیب دادن کودتاهای متوالی، دست کم یکی در هر سال، آن‌هم با زور و رشوه، به آنان تعلق دارد.

دولت‌های دست‌نشانده و سازمان‌سیا، در انتخابات تقلب و صندوق‌ها را از آراء قلابی می‌انباشتند. صدها میلیون دلار آمریکایی در کشور کوچکی که ۹۹٪ اقتصادش کشاورزی و بر اساس معاملات پایاپای قرار داشت، ریخته شد که نتیجه آن ارتشای باورنکردنی، اختلاس، سوء استفاده مالی و مصرف‌گرایی اسراف‌ی شد.

از نیمه دهه ۱۹۵۰، سازمان‌سیا، مقدمات تاسیس یک «ارتش سری» را با سازماندهی بعضی قبایل لائوسی ترتیب داد. در اواسط دهه ۱۹۶۰، تعداد سربازان به ۳۰ هزار نفر رسید، که چندین هزار نفر از تایلند، ویتنام جنوبی، فیلیپین، تایوان و کره جنوبی نیز به آنان افزوده شدند. این افراد در کشورهای خودشان به وسیله مربیان آمریکایی آموزش تخصصی می‌دیدند. بسیاری از خلبانان شرکت هواپیمایی «ایر آمریکا» (متعلق به سیا) در کنار هزاران آمریکایی دیگر به امور لجستیکی ارتش سری کمک می‌کردند. در سال‌های دهه ۱۹۶۰ چندین زمین مسطح برای فرود آمدن هواپیما، آشیانه، انبار، مرکز رادار و سربازخانه در کشور لائوس ایجاد شد. این بهترین جنگی به شمار می‌رفت که سازمان‌سیا در هر کجای دنیا ترتیب داده بود. تا سال ۱۹۶۴، حملات به صورت پراکنده بود؛ اما از این سال، در پی تحولاتی در لائوس، بمباران مستقیم نیروی هوایی آغاز شد.

در فاصله ۱۹۶۵-۱۹۷۳ بیش از دو میلیون تن بمب بر سر ملت لائوس فروریخته شد که بیش از مقدار بمبی بود که آمریکا در دوران جنگ جهانی دوم مجموعاً بر آلمان و ژاپن ریخته بود. دهکده‌ها با خاک یکسان، تعداد بیشماری بر اثر شدت مواد منفجره، زنده به گور شدند یا به وسیله ناپالم و فسفر زنده زنده سوختند یا بر اثر ترکش بمب‌ها قطع عضو یا سوراخ سوراخ شدند. در سرتاسر عملیات تهاجمی ارتش، سیاست طفره و پنهانکاری از سوی کاخ سفید اجرا شد.

هیچ راه نجاتی برای مردم لائوس وجود نداشت. برای نمونه اهالی روستای «مئوکه» که می‌خواستند بی طرف بمانند و حاضر نبودند فرزندان ۱۳ سال به بالای خود را در ارتش سری سیا به جنگ بفرستند، با قطع جیره برنج روبرو و سپس توسط نیروی هوایی بمباران شدند.

جامعه‌ای که ایالات متحده بر او جنگ تحمیل کرده بود و از سوی دیگر با ترفندهای سیا از قبیل ریختن میلیون‌ها دلار اسکناس تقلبی به وسیله هواپیما، اقتصادش را نابوده ساخت، پیش از این خصومت‌ها، توسط حکومتی اداره می‌شد که مردم را به عصر پس از استعمار و فرهنگ غرور ملی سوق می‌داد. به جای ستایش فرهنگ غرب و تدریس زبان فرانسه، زبان لائوسی در آموزشگاه‌ها تدریس می‌شد. مبارزه گسترده با بی سوادی، اصلاحات ارضی و... به حرکت در آمده بود.

وقایع لائوس که دنباله رویدادهای ویتنام بود، این کشور را به سرزمین «خانه‌بدوشان بی‌دهکده و مزرعه» تبدیل کرد. یک نسل آواره، صدها هزار کشته و بیشتر از آن معلول شده بودند. یک دهه مداخله نظامی، آسیای جنوب شرقی را به منبع تولید ۷۰٪ تریاک جهان و تهیه کننده مواد خام برای بازار پر رونق هروئین آمریکا مبدل ساخت. بخشی از فرآیند تصفیه هروئین نیز در آزمایشگاهی در قرارگاه سیا در شمال لائوس انجام می‌شد.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۳۲۳-۳۳۷)

□

کامبوج (۱۹۵۵-۱۹۷۰)

در سال ۱۹۶۵، سربازان تایلندی و چریک‌های ویتنام جنوبی که کامبوج را به صورت ساندویچ در میان گرفته بودند به خاک کامبوج تجاوز کردند. این چریک‌ها از کمک مالی سیا برخوردار بودند. یادداشت‌های شورای امنیت ملی آمریکا تایید می‌کند که واشنگتن، از فشار تایلند و ویتنام جنوبی در مرزهای کامبوج برای کشاندن پادشاهش (سیهانوک) به وابستگی آمریکا استفاده می‌کرد.

سیا افزون بر سربازان تایلندی و ویتنام جنوبی، دو نیروی چریکی دیگر به نام «خمرسرای» و «خمرکروم» از قبایل کامبوجی مخالف، استخدام، آموزش داده و مسلح کرده بود. در اواخر سال ۱۹۵۸ با کمک مالی سیا این نیروها به درون کامبوج رخنه کرده و در کودتای ژنرال خائن کامبوجی و درون یک توطئه برندازی قرار گرفتند. این کودتا و توطئه‌های قتل، بمب گذاری اتومبیل مشترک سیهانوک (شاه کامبوج) و رئیس جمهور چین و دیگر اقدامات سازماندهی شده سیا، به فرجام نرسیدند؛ اما قاچاق اسلحه در صندوق‌های سفارت آمریکا، خرابکاری در اقتصاد کامبوج و تاسیس بانکی در پنوم پن (پایتخت کامبوج) برای تضعیف روحیه مقامات بلند پایه، تاحدودی به توفیق انجامید.

آمریکا در تعقیب ویتنامی‌های شمالی، روستاهای کامبوجی نزدیک مرز را چند بار بمباران کرد. با افزایش جنگ در هند و چین، تاخت و تازهای چریک‌های تربیت شده سیا به درون خاک کامبوج افزایش یافت. بمباران هوایی گسترده، فروریختن بمب‌های ناپالم و کار گذاشتن مین‌های زمینی توسط ارتش آمریکا، شمار فراوانی از مردم غیر نظامی کامبوج را هلاک کرد.

در سال ۱۹۶۹ اوضاع به یکباره دگرگون شد. با روی کار آمدن نیکسون و هنری کسینجر (به عنوان مشاور امنیت ملی رئیس جمهور) حملات پراکنده ایالات متحده به درون کامبوج به بمباران گسترده هواپیماهای غول پیکر ب-۵۲ یا «فرش بمبریزی» مبدل شد. در طی ۱۴ ماه بعدی، بیش از ۳۶۳۰ بار، هواپیماهای ب-۵۲ بر روی کامبوج بمب ریختند. دولت نیکسون، گزارش‌های نظامی را تحریف می‌کرد و اغلب استدلال می‌آورد که دشمنان ویتنامی آمریکا در خاک کامبوج پایگاه دارند و او حق دارد از حق تعقیب خود استفاده کند.

در سال ۱۹۷۰ طی یک کودتای سیاسی، «لون نول» به ریاست کامبوج رسید. «سیمون هرش» در شرح حال کسینجر می‌نویسد که طبق مدارکی انکارناپذیر، لون نول از سال ۱۹۶۹ با ماموران سیا در ارتباط و تماس بوده است.

هنوز چند ساعت از کودتا نگذشته بود که جنگ پنج ساله و وحشتناک کامبوج در ۱۹۷۰ آغاز شد. بر اثر قدرت هوایی آمریکا، ده‌ها روستای کامبوج به خاکستر تبدیل شد. صف‌های طولانی آوارگان، راهپیمایی خود را آغاز کردند. بهانه این تعدی نابودکننده، جنگ با ویتنام شمالی بود.

در سال ۱۹۷۳، موافقتنامه پایان یک دهه جنگ ویتنام امضا شد؛ با این‌همه بمباران کامبوج همچنان ادامه یافت. بمبارانی که تا پیش از موافقتنامه مذکور، به بهانه حمایت از جان آمریکاییان در ویتنام انجام می‌شد؛ ولی با پایان جنگ ویتنام نه تنها بمباران قطع نشد بلکه مقدار بمبی که در ماه‌های بعدی بر سر کامبوج ریخته شد، دو برابر مجموع سال‌های پیش بود. با این تجاوز، اقتصاد سنتی جامعه کامبوج نابود شد و کامبوج کهن برای همیشه به تاریخ پیوست اضافه بر اینکه بیش از دو میلیون نفر بی‌خانمان شده بودند.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۳۲۲-۳۰۷)



«حمام خون از نوع سودمند» در تیمور شرقی

برخورد با قتل عام‌های عظیم دو گونه است؛ همانند رفتار با تروریسم. «ادوارد هرمن» و من - چامسکی - با بررسی عملکرد آمریکا به دو نوع جنایت برخوردیم:

«حمام خون از نوع سازنده و سودمند» که قابل قبول یا حتی برای منافع طبقه برتر جامعه، سرشار از فایده است و «حمام خون از نوع منفور» که توسط دشمنان رسمی آمریکا به راه انداخته می‌شود.

نمونه‌ای برای حمام خون از نوع سودمند، می‌تواند تجاوز دولت اندونزی به تیمور شرقی در ۱۹۷۵ باشد و برای حمام خون منفور، تصرف کامبوج توسط استالین در همان سال.

آدمکشی از نظر حجم و مشخصات در حد یکسانی بود؛ اما تفاوت‌هایی نیز وجود داشت: تجاوز اندونزی و حمام خونی که به راه انداختن از حمایت مادی و دیپلماتیک مهم آمریکا و هم‌پیمانان او برخوردار شد درحالی‌که این قتل عام عظیم می‌توانست با قطع شدن این حمایت به راحتی پایان یابد. دومین وجه تفاوت، واکنش و انعکاس این فجایع بود. خبرهای مربوط به فاجعه تیمور شرقی و مشارکت خطیر آمریکا و هم‌پیمانانش یا تکذیب شد، یا مورد سکوت طولانی قرار گرفت و یا از بازتاب فریاد آسیب‌دیدگان و شهدادهای آوارگان اجتناب شد دقیقاً مانند بمباران کامبوج توسط ارتش آمریکا در چند سال پیش. از دیگر سو در ارتباط با تهاجم استالین، فریب کاری و دروغ پردازی وسیع در مورد اخبار و شواهد صورت پذیرفت.

در زمانی که همه چیز مناسب اهداف و نیات آمریکا باشد افشا شدن مشارکت مستقیم این دولت در عملیات قتل عام، موجب نگرانی خاصی نمی‌شد؛ بلکه موضوع اصلی برای دولتمردان، یافتن ترکیب مناسب بین تکنیک‌های مختلف برای کنترل مردم بود. آنچه که در عمل اتفاق افتاد بمباران با هواپیماهای بی - ۵۲، استفاده از بمب‌های ناپالم، شکنجه، مثله شدن، ناپدید شدن افراد، گرسنگی دادن و کنترل اجباری افراد در اردوگاه‌های اجباری بود.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۴۱-۵۴۳)

حمایت همه جانبه از رژیم صهیونیستی

تا سال ۱۹۸۹، واشنگتن در مجموع ۲۳ بار از «حق وتو»ی خویش برای جلوگیری از تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت علیه عملکرد اسرائیل استفاده کرده است. هر کسی با بررسی خلاصه مذاکرات اعضای شورای امنیت به خوبی به عمق حمایت‌های واشنگتن از رژیم صهیونیستی پی خواهد برد.

آمریکا تقریباً همیشه از ارتکاب آشکار «تروریسم دولتی» توسط اسرائیل چشم‌پوشی کرده و می‌توان گفت هیچ حرفی از تسلیحات هسته‌ای این رژیم در واشنگتن و بخش عمده رسانه‌های آمریکایی به میان نمی‌آید. مجموع کمک‌های مادی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۱ به رژیم صهیونیستی از مرز ۵۳ میلیارد دلار فراتر می‌رود. از سال ۱۹۸۵ به این سو همه کمک‌ها، بلاعوض و از بازپرداخت وام معاف بوده است. تا سال ۱۹۹۸ مجموع کمک‌های سالیانه آمریکا به اسرائیل از مرز سه میلیارد دلار فراتر رفته است و این امر در مقایسه مبالغ نقدی اعطایی با جمعیت کم اسرائیل، بسیار قابل توجه است. فاصله ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ کمک‌های پرداختی به این رژیم جنایتکار به تنهایی ۴۳٪ کل کمک‌های خارجی آمریکا را شامل می‌شد و تا اواسط دهه ۱۹۸۰، به ازای هر نفر اسرائیلی سالانه ۱۵۰۰ دلار یارانه به رژیم صهیونیستی پرداخت شده است.

علاوه بر موارد فوق، پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها و اطلاعات جمع‌آوری شده توسط سازمان سیا، تحویل مقامات اسرائیلی شده است. اسلامگرایان دنیا متفق القول، آمریکا را شریک جرم اصلی تروریسم دولتی اسرائیل می‌دانند و دلیل عمده نفرت از این دولت میان آنان همین است.

حمایت از اسرائیل نه تنها حد و حدودی ندارد بلکه با شتاب فزاینده‌ای از فاز دیپلماتیک به فازهای نظامی و اقتصادی توسعه پیدا کرده و در نهایت جانبداری تام و تمام از زرادخانه‌های هسته‌ای رژیم صهیونیستی را در پی داشت. اگر آمریکا واقعا علاقه‌مند است تا خاورمیانه را عاری از تسلیحات کشتار جمعی ببیند باید به لزوم پیوستن رژیم صهیونیستی به پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای (NPT) تاکید کند که اسرائیل تاکنون همواره از امضای این پیمان بین‌المللی خودداری کرده است.

(علیه تروریسم، فردریک اچ. گارو، علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۶،

ص ۴۲ - ۵۱)



شعله جنگ در خلیج فارس

در جنگ خلیج فارس بهانه ای که برای شعله ور کردن جنگ ارائه شد پاسخگویی به اشغال کویت توسط عراق بود و این بازی تبلیغاتی در حالی انجام شد که وقتی سازمان ملل، اشغال کرانه غربی رود اردن، ارتفاعات جولان، جنوب لبنان و حتی بیت المقدس به وسیله اسرائیل را محکوم کرد، مقابله با اشغالگر صهیونیست برای آمریکا معنا و مفهومی نداشت. آمریکا به همان عملیات استعماری دست زد که انگلستان در ۱۹۶۱ انجام داد و کویت را از عراق جدا کرد. در آن زمان نصف تولیدات نفت عراق در کویت صورت می گرفت. انگلیسی ها یکی از فاسدترین حاکمان و روسای قبایل خاورمیانه را به حکومت کویت نصب کردند.

نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا در نیویورک تایمز مورخه هفتم ژانویه ۱۹۹۱ چنین می نویسد: «ما به خاطر دفاع از دموکراسی به کویت نرفته ایم چون نه در کویت و نه در کشورهای منطقه دموکراسی وجود ندارد. ما برای سرکوبی یک دیکتاتور به کویت نرفته ایم... ما برای دفاع از تساوی بین المللی هم به کویت نرفته ایم ما به این دلیل به آن جا نرفته ایم که به هیچ کس اجازه ندهیم به منافع حیاتی ما لطمه بزند».

آلن پیرفیت، تحلیلگر صاحب نظر بین المللی و یکی از وزرای ژنرال دوگل، پس از اشاره به نقش گروه فشار طرفدار اسرائیل در آمریکا که خواهان خلاص شدن از شر صدام حسین بودند می افزاید: «گروه فشار تجاری به این نتیجه رسید که جنگ می تواند بار دیگر چرخ اقتصاد را به حرکت در آورد. مگر جنگ جهانی دوم و سفارشات زیادی که برای اقتصاد آمریکا به همراه آورد موجب پایان بحران اقتصادی ۱۹۲۹ آمریکا که تا پایان جنگ جهانی، آمریکا نتوانسته بود از آن خارج شود، نشد؟! مگر جنگ کره باعث رونق مجدد اقتصاد آمریکا نشده بود؟! پس هر جنگی که بتواند برای آمریکا پیشرفت به همراه آورد، جنگ مبارکی است.» نتیجه این جنگ مبارک! کشتار یک میلیون عراقی شد.

در این جاساست که گفته ژورس در مورد نظام سرمایه داری به اثبات می رسد که «سرمایه داری در بطن خود جنگ دارد همان گونه که ابر غلیظ نشان از طوفان دارد».

(پروفسور روژه گارودی، آمریکا ستیزی چرا؟، جعفر یاره، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ هشتم ۱۳۸۷، ص ۵۷-۶۰)

□

نسل‌کشی عراق

«استعفا می‌دهم؛ زیرا سیاست‌های تحریم اقتصادی، در حال نابودکردن تمامی جامعه است. هر ماه ۵ هزار کودک عراقی جان می‌دهند... من نمی‌خواهم مجری برنامه‌ای باشم که در حکم نسل‌کشی است.» با این استعفانامه، «دنيس هالیدی» از سمت دستیار دبیر کل سازمان ملل با ۳۴ سال سابقه کنار رفت.

«هانس فون اسپونک» جانشین هالیدی در عراق نیز با بیش از ۵۰ سال سابقه به نشانه اعتراض استعفا کرد. خانم «برگه‌هارت» رئیس «برنامه جهانی غذا» نیز در پی آنان استعفا داد. این اقدام جمعی آنان بیسابقه بود. مسؤولان آمریکایی و برتانیایی می‌دانستند که محاصره اقتصادی - که از سال ۱۹۹۰ آن را تحمیل کرده بودند - برای ملتی که تقریباً به طور کامل متکی به واردات است، ویرانگر خواهد بود؛ زیرا زیرساخت‌های عراق تقریباً به طور کامل در بمباران‌های تحت هدایت آمریکا و انگلیس در ۱۹۹۱، عمداً فلج شده بود. اثرات بمباران عمده‌ی زیرساخت‌های عراق برای مردم فاجعه‌بار بود. ۲۸ بیمارستان، تاسیسات آب و فاضلاب، تمامی هشت سد آبی تامین‌کننده برق عراق، سیلوهای ویژه انبار غلات و شبکه‌های آبرسانی مورد اصابت قرار گرفته بودند.

فروپاشی سامانه تصفیه آب، انتشار بیماری‌های همه‌گیر وبا، هیپاتیت و حصبه را به دنبال داشت. هزینه این فاجعه بر حسب تلفات انسانی به گزارش یونیسف تکان‌دهنده بود. بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸، پانصد هزار کودک زیر پنج سال، رنجور از تبعات سوء تغذیه مزمن، آلودگی آب و نبود بهداشت و درمان جان باختند. (حدود سه برابر تلفات ژاپن در حمله اتمی آمریکا). با این همه «مادلین آلبرایت» نماینده آن زمان آمریکا در سازمان ملل در مصاحبه‌ای با تلویزیون CBS برابر این سؤال که «شنیده‌ایم نیم میلیون کودک جان باخته‌اند - که با ضمیمه بزرگسالان به بیش از یک میلیون عراقی می‌رسد... آیا ارزشش را دارد؟» پاسخ داد: «فکر می‌کنیم ارزشش را دارد.»

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۱۵۶-۱۶۰)



ترکیب تحریم اقتصادی شدید و تهاجم نظامی

از زمان آتش بسی که علی الظاهر به جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ پایان داده بود، عراق به طور میانگین هر سه روز یکبار هدف بمب یا موشک قرار می گرفت. اینکه این بمباران‌ها، طولانی ترین عملیات بمباران آمریکایی - انگلیسی تاریخ بود چندان توجه رسانه‌ها را بر نینگیخت؛ در حالی که جوامع کشاورزی، دهکده‌های ماهیگیری و سایر اهداف غیر نظامی هدف قرار می گرفت.

از ۱۴ باری که تا سال ۲۰۰۲ از تحریم اقتصادی برای حفظ «نظم جهانی»! استفاده شد فقط تحریم‌های عراق، جامع بود و واردات و صادرات آن از هر جنبه را در بر می گرفت و این برای کشوری که در حال بازیابی از جنگ منهدم کننده بود، بسیار سنگین است.

غالباً محدودیت‌های تحمیلی ایالات متحده حول یک محور یعنی ورود یک قلم کالای اساسی چرخیده و باعث شده بسیاری اقلام دارای مجوز ورود، در غیاب کالای اساسی از حیز انتفاع ساقط شوند. پیش از جنگ خلیج فارس عراق کشوری برخوردار از تحصیلات رایگان، برق فراوان، کشاورزی مدرن و دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی برای ۹۳٪ جمعیت بود.

به گفته مقامات پنتاگون در سال ۱۹۹۱، هدف از حملات هوایی به شبکه توزیع برق، متلاشی کردن بنیان‌های اقتصاد مدنی آن کشور بود. تنزل شرایط بهداشتی در عراق، تا آن حد رقت بار نیز، ناشی از فروپاشی خدمات عمومی بود که چند ماه پس از پایان تهاجم آمریکا، دبیرکل سازمان ملل گزارش داد عراق از نظر مواد غذایی، آب، بهداشت و درمان و سایر زیرساخت‌ها با یک «بحران» روبرو است.

(به من دروغ نگو!، به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۱۶۶-۱۶۷)

□

تخریب افغانستان و احیای تجارت مواد مخدر

در زمان دولت بوش به افغانستان، آمریکا بیشترین تلاش را برای نادیده گرفتن واقعیت‌های تلخ افغانستان صورت می‌داد. کاخ سفید هنوز هم زیر بار مسوولیت عواقب یکی از شوم‌ترین تصمیمات خود نمی‌رود. با گذشت ماه‌ها از اشغال افغانستان، کشته و آواره شدن سیل عظیمی از مردم مستضعف افغان، نابود شدن اقتصاد و زیرساخت‌های اساسی کشور و تاراج منابع زیر زمینی و منافع حاصل از آن، هنوز اسامه بن لادن، زنده و سر حال در جایی نامعلوم به سر می‌برد. از دیگر سو، موج بی‌سابقه تولید تریاک، افغانستان را فراگرفته بود و این کشور در آستانه تبدیل شدن به مافیای بزرگ مواد مخدر بود.

بابی چارلز، مسئول اداره مبارزه با مواد مخدر وزارت خارجه آمریکا در آن زمان هشدار داد: «من زنگ خطر را به صدا درآوردم که این موضوع (رشد غیر قابل کنترل تولید تریاک، مقارن با اشغال افغانستان)، دموکراسی افغانستان را خواهد بلعید». اواخر سال ۲۰۰۴ به چارلز اخطار شد که دیگر خیلی مزاحم شده‌است و اوایل سال بعد، توسط وزیر خارجه جدید (کاندولیزا رایس) برکنار شد.

اول سال ۲۰۰۱، سازمان سیا فهرست بلند بالایی از اهداف مناسب برای بمباران در افغانستان را تهیه کرده بود که البته این فهرست شامل ۲۰ تا ۲۵ آزمایشگاه اصلی تولید مواد مخدر، انبار و تاسیسات مرتبط بود. پنتاگون و کاخ سفید بعد از حمله به افغانستان از دادن هرگونه دستوری برای بمباران این تاسیسات یا دستگیری اربابان مواد مخدر افغان، کاملاً خودداری کردند.

این تصمیم (صرف نظر کردن عامدانه از مبارزه با مواد مخدر) اولین علامتی بود که نشان می‌داد کاخ سفید و پنتاگون کاری با موانع کشورسازی و دموکراسی در افغانستان ندارد بلکه فقط آمده‌اند تا با تروریسم! بجنگند. پنتاگون بیم آن داشت که انجام عملیات علیه مواد مخدر، ارتش را رویاروی جنگ سالارانی قرار دهد که به ایالات متحده در این تهاجم پرهزینه کمک می‌رسانند؛ از این رو معاون وزیر دفاع در سال ۲۰۰۲ در کاخ سفید اعلام کرد که «مبارزه با مواد مخدر بخشی از جنگ علیه تروریسم نیست».

اواخر حکومت طالبان کشت خشخاش رسماً ممنوع اعلام شده بود و این ممنوعیت سبب شده بود که در سال ۲۰۰۱، تولید تریاک افغانستان به فقط ۷۴ تن محدود شود. همین که دولت جدید افغانستان تحت پشتیبانی آمریکا قدرت را به دست گرفت، کنترل‌ها و ممنوعیت‌ها از سوی دولت مرکزی برداشته شد و ظرفیت تولید تریاک در سال ۲۰۰۲

به ۱۲۷۸ تن صعود کرد. تولید در سال بعد به بیش از دو برابر و در سال ۲۰۰۴ به بیش از ۲ برابر سال ۲۰۰۳ (یعنی چهار برابر سال ۲۰۰۲) رسید.

بدین ترتیب در سال ۲۰۰۴، افغانستان ۸۷٪ تریاک دنیا را تولید می‌کرد. میزان کشت خشخاش در ۲۰۶ هکتار اراضی افغانستان، هروئینی به ارزش ۷ میلیارد دلار تولید می‌کرد و افغانستان را در رتبه اول اراضی زیر کشت مواد مخدر و در آستانه پشت سر گذاشتن کلمبیا به عنوان پایتخت قاچاق مواد مخدر جهان قرار می‌داد. با این حساب دولت تحت الحمايه آمریکا در افغانستان را «دولت مواد مخدر» می‌توان نامید.

سال‌ها بود که تئوری توطئه در مورد نقش سیا در ترانزیت کوکائین از آمریکای لاتین به سراسر دنیا، به دست فراموشی سپرده شده بود. اکنون تجارت هروئین افغانستان چنان است که سوالات جدی در مورد نزدیکی بیش از حد سیا، پنتاگون و کاخ سفید با اربابان افغانی دست‌اندرکار تجارت هروئین مطرح خواهد شد.

(دولت جنگ، جیمز، رایزن، ترجمه: محمد مهدی احمدی معین و مهدی ذوالفقاری، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۲۲۵-۲۱۵)

□

قاره آفریقا

کارخانه داروسازی الشفاء سودان

اگر شبکه بن لادن نیمی از فرآورده‌های دارویی در آمریکا و امکانات تهیه مجدد آن را از بین می‌برد، ایالات متحده چه واکنشی نشان می‌داد؟ تلفات واقعه ۱۱ سپتامبر را می‌توان با نتایج مستقیم و غیر مستقیم بمباران کارخانه داروسازی «الشفاء» سودان به وسیله کلیتون در اوت ۱۹۹۸ مقایسه کرد. سودان از سازمان ملل درخواست کرد که به تحقیق پیرامون دلایل بمباران بپردازد اما واشنگتن حتی از این اقدام جلوگیری کرد و پس از آن نیز تقریباً هیچ‌کس نکوشید تا در این زمینه تحقیق کند. اما ما قطعاً باید چنین کنیم حداقل برای کسانی که توجه اندکی به حقوق بشر دارند. هنگام برآورد چنین جنایاتی، نه تنها تعداد کسانی را که در محل بمباران کشته شده‌اند محاسبه می‌کنیم بلکه کسانی که در نتیجه آن حادثه به صورت غیر مستقیم جان خود را از دست دادند نیز جزء این آمار محسوب می‌شوند.

در این بمباران، کارخانه داروسازی الشفاء خارطوم (پایتخت سودان) هدف موشک‌های کروز قرار می‌گیرد. یک سال پس از حمله (اوت ۱۹۹۸) مرگ و میر ناشی از بمباران به آرامی رو به افزایش بود. در پی نابودی تجهیزات داروسازی، ده‌ها هزار نفر که بسیاری از آنها را کودکان تشکیل می‌دهند، به مالاریا، سل و دیگر بیماری‌هایی که به راحتی قابل علاج بود مبتلا شده و در نتیجه جان خود را از دست دادند. کارخانه داروسازی الشفاء ۹۰٪ از فرآورده‌های عمده دارویی سودان و تمام نیازهای دارویی دامپزشکی موجود در داخل سودان (که دارای جمعیت عمدتاً چوپان است) را تأمین می‌کرد. تحریم‌های اعمال شده علیه سودان ورود مقادیر کافی از داروهای لازم برای جبران خلأ انهدام کارخانه را غیر ممکن ساخته است.

سفیر آلمان در سودان می‌نویسد: "مشکل می‌توان تخمین زد که چند نفر در این کشور فقیر آفریقایی در پی انهدام کارخانه الشفاء جان باختند. با نابودی «الشفاء» آن کشور هیچ ذخیره کلروکوئین، داروی معمول برای درمان مالاریا، (بیماری کشنده و رایج در آفریقا) ندارد. این کارخانه تنها تولیدکننده تخصصی داروی لازم برای از بین بردن انگل‌هایی بود که از گله‌ها به انسان منتقل می‌شدند و این یکی از دلایل عمده مرگ و میر نوزادان در سودان شد."

برای سودانی که یکی از عقب مانده ترین نقاط جهان است، آب و هوای نامطلوب، مشکلات اساسی بهداشتی، زیربنای اقتصادی از هم پاشیده، زمین‌های زراعی محدود، کمبود شدید آب آشامیدنی، صنعت ناچیز،

تحریم‌های سنگین، قرض‌های بین‌المللی بی‌جهت و جنگ‌های ویرانگر داخلی داشته و دارد، چنین بمبارانی معلوم نیست چه پیامدهای جبران‌ناپذیری داشت.

(۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، نوآم چامسکی، بهروز جندقی، قم: عصر رسانه، ۱۳۸۱، ص ۵۱-۶۰)

فصل دوم

دیکتاتوری بین المللی (جنايات سياسى)

الف. جنايات خارجى (عليه مردم جهان)

دنیای وارونه

گویی «چارلز داروین» کتابهای علمی خود را به افتخار اربابان دنیا نوشته است؛ هنگامی که «جان راکفلر» در تشریح موفقیت‌هایش می‌گوید «طبیعت به برترین‌ها پاداش می‌دهد و بی‌عرضه‌ها را گوشمالی».

وقتی یک جانی شخصی را به خاطر بدهی‌اش می‌کشد اجرای این عمل را «تسویه حساب» می‌نامند؛ اما وقتی «تکنوکراسی جهانی» با کشوری مقروض تسویه حساب می‌کند آن را «برنامه تعدیل» می‌خوانند.

اقتصاد جهانی، کارآمدترین ترجمان «جنايات سازمان یافته» است. هیئت‌های بین‌المللی نظارت بر ارز، تجارت و اعتبارات، با خونسردی و مهارتی تمام، در سطح جهانی، علیه کشورهای ضعیف دست به عملیاتی تروریستی می‌زنند که روی بمب‌گذران را سفید می‌کند.

آدمکش‌های مزدور در سطح خرده‌فروشی، همان کاری را انجام می‌دهند که ژنرال‌ها در سطح عمده‌فروشی می‌کنند؛ درحالی‌که جنایاتشان به عنوان افتخار نیز ثبت می‌شود.

بورس بازان با کمک رایانه، تکنیکی را به خدمت می‌گیرند و کلان‌کلان به جیب می‌زنند که جیب‌برهای به کمین نشسته در گوشه خیابان، همان تکنیک، ولی سطح پائینش را استفاده می‌کنند.

رذل‌ترین متجاوزان به طبیعت و حقوق بشر، هیچگاه به زندان نمی‌روند، آنها خود «کلید دار» زندان‌ها هستند. کشورهای پاسدار صلح جهانی اند که بیشترین سلاح‌های مرگبار را می‌سازند و می‌فروشند.

بیشترین درآمدهای ناشی از مواد مخدر را وزین‌ترین و معتبرترین بانک‌ها پولشویی می‌کنند و عمده پول‌های دزدی را، آنها پناه می‌دهند.

موفق‌ترین صنایع، آلوده‌کننده‌ترین کارخانجاتند؛ درحالی‌که عملیات «نجات محیط زیست» با تلاش درخشان همان شرکت‌هایی صورت می‌گیرد که از نابودی آن سود می‌برند.

کسانی که بیشترین آدم‌ها را در کوتاه‌ترین زمان می‌کشند، با تشویق، جایزه «مصونیت» می‌گیرند مانند کسانی که طبیعت را با کمترین هزینه، بیشتر نابود می‌کنند.

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران:

اختران ۱۳۸۷، ص ۲۹۹ - ۳۰۴)



آمریکا، همان جهان است و جهان همان آمریکاست

اگر جهان، همان آمریکا باشد پس بسیار منطقی است که به این نتیجه برسیم که خواست‌ها و علایق ایالات متحده باید خواست کل جهان باشد و همه کسانی که علیه منافع ایالات متحده یا فرهنگ آمریکایی، فعالیت می‌کنند و با آن مخالفت می‌ورزند، در واقع مخالفان رفاه و امنیت جهانی هستند. باید با آن‌ها به شدت برخورد کرد و هر چه سریعتر و شدیدتر، باید عدالت را درباره آن‌ها به اجرا درآورد.

این امر بهترین دلیل برای دخالت‌های نظامی ایالات متحده در هر نقطه از جهان در طول یک صد سال اخیر است. برای نمونه ایالات متحده در بسیاری و شاید هم بتوان گفت در همه کشورهای آمریکای لاتین به نحوی مداخله نظامی یا اقدامات مخفیانه براندازانه و آشوب‌گرانه علیه حکومت کرده‌است، مانند: برزیل، بولیوی، کلمبیا، کوبا، دومینیک، اکوادور، السواودور، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، جامائیکا، مکزیک، پاناما، پرو و اروگوئه.

ظاهر این مداخلات در دفاع از «دموکراسی»، «حقوق بشر» و «آزادی» صورت گرفته‌است اما در حقیقت، بازارهای امن و مناسبی برای کالاهای آمریکایی به وجود آورده‌است آمریکا با مداخله در این کشورها، عملاً از کسانی که مخالف دموکراسی، حق رأی آزاد، و آزادی شناخته شده بودند، حمایت کرد و آن‌ها را به قدرت رساند و کسانی که بهای «امنیت» دلخواه آمریکا را پرداختند انسان‌های بی گناه و ضعیفی هستند که قتل عام، شکنجه و ورشکسته شدند و فقر و وابستگی دائمی در سرنوشتشان حک شد.

(چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۹۲)

دولت یاغی

«ویلیام بلام» در کتاب «دولت یاغی» چاپ ۲۰۰۱، می‌نویسد: «در فاصله زمانی ۱۹۸۴-۱۹۸۷، ۱۵۰ مورد یافت می‌شود که ایالات متحده به قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل»، نه گفته‌است. ایالات متحده، برای دهه‌های مختلف از پرداختن هزینه‌های موظف خود به سازمان ملل و بدهی‌های معوقه خودداری کرده‌است. آمریکا، یکی از دو کشوری است - دیگری، عراق است - که از سال ۱۹۸۹ که کنوانسیون حمایت از کودکان در سازمان ملل به تصویب رسید، تاکنون به آن ملحق نشده‌است. از تصویب معاهده جمع آوری مین‌های زمینی خودداری کرده و همواره «کنوانسیون منع شکنجه» را نقض کرده‌است.

ایالات متحده معمولاً در بازرسی از زندانیان خود در جریان جنگ ویتنام و نیروهای شوروی سابق که به عنوان پناهنده سیاسی به اروپای غربی مهاجرت کرده بودند، آنان را تحت شکنجه قرار داده‌است.

ایالات متحده، سازمان اطلاعات و امنیت کشور ایران (ساواک) را پدید آورد و نیروهای آن را تعلیم داد؛ سرویسی منفور و مخوف که از رژیم شاه ایران در برابر مخالفانش با قساوت پشتیبانی می‌کرد. هم چنین سرویس‌های جاسوسی - اطلاعاتی بسیاری را در کشورهای دیگر به وجود آورد، شیوه‌های شکنجه و نیروهای آن را آموزش داد و ابزارهای مخصوص شکنجه را در اختیار آن کشورها قرار داد. صرفاً برای مثال می‌توان به بولیوی، اروگوئه، برزیل و اسرائیل اشاره کرد.

در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ تنها کشوری بود که علیه کنوانسیون الحاق آموزش، کار، بهداشت، تغذیه مناسب و توسعه ملی در زمره حقوق بشر، مخالفت و آن را وتو کرد.

(چرا مردم از آمریکا متفرنند؟! مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۹۵-۹۸)



زیاده‌طلبی امپراتوری

۳۳۰۰ پایگاه نظامی، ناوگان‌های مجهز به پرتاب موشک و هواپیماهای مخصوص پرتاب بمب هسته‌ای برای حفظ فرمانروایی امپریالیزمی است که با ۶٪ جمعیت بر ۶۰٪ منافع تولیدی سیاره ما دست انداخته است. جنبه تجاوزکارانه این امپراتوری، هر ساعت ۱۶ میلیون و هر سال ۱۴۰ میلیارد دلار هزینه بر می‌دارد.

این هزینه گزاف که به بودجه همه کشورها تحمیل می‌شود، تکامل سطح زندگی ملل جهان را به عقب انداخته، رشد مبادلات بین‌المللی را کندتر ساخته و خصوصاً درآمد ملی مردم آسیا و آمریکای لاتین را به طرزی خرد کننده بلعیده است.

با هزینه تهیه نقشه‌های یک موشک که بالغ بر ۱۳ میلیون دلار می‌گردد، می‌توان هر ساله ۷۰ هزار تن کود شیمیایی تهیه نمود و هزینه ساخت یک موشک دو طبقه، برابر هزینه ساخت چهار دانشگاه است.

بودجه پرسنل وزارت دفاع ایالات متحده - به استثناء برنامه تحقیقاتی فضایی - به تنهایی در سال ۱۹۶۲، بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار بوده است یعنی در آن سال، ۶۳ سنت از هر دلار خزانه آمریکا، برای مسایل نظامی اختصاص داده شده است. از این مبلغ، ۶ سنت برای خدمات، ۱۸ سنت برای وام‌ها و مابقی در راه مسائل جنگ سرد و یا آمادگی برای ایجاد یک جنگ جدید مصرف گردیده است.

زندگی حداقل ۲۵ میلیون نفر از این کشور، مستقیماً با نوسانات مسائل نظامی مربوط گشته است. در ایالات سان دیاگو و کالیفرنیا، ۸۲٪ و در وی چیتا و کانزاس، ۷۲٪ کل نیروی کار صنایع به صنایع موشک‌سازی تعلق دارد. بدین ترتیب حدود ۵۰٪ از مردم، درآمد خود را توسط امور نظامی یا امور وابسته به آن تحصیل می‌کنند. این یعنی اقتصادی مبتنی بر میلیتاریسم یا «اقتصاد جنگ»

(جنایات جنگ در ویتنام، برتراند راسل، ترجمه: ایرج مهدویان، تهران: فرهنگ، چاپ اول ۱۳۴۷، ص ۹۵)



ارتش مخفی سازمان سیا

ارتش مخفی سازمان سیا، بودجه‌ای ۱۵ برابر بودجه دیپلماتیک ایالات متحده را به خودش اختصاص داده است و در هر جایی که مایل باشد دست به اقدام می‌زند. در برزیل، این سازمان با پشتیبانی مستقیم سفیر آمریکا در برزیل، بوسیله باندی از ژنرال‌های جاه طلب برزیلی، حکومت دموکراتیک «گولارت» را سرنگون ساختند. در آرژانتین نیز تانک‌های آمریکایی حکومت غیر نظامی فروندیزی را فقط به خاطر دفاع نیم بندش از منابع طبقه متوسط کشور و عدم خدمت شایسته به کاپیتالیسم آمریکا، واژگون کردند. نظیر چنان وقایعی بارها در اکوادور، بولیوی، گواتمالا و هندوراس بوجود آمده است. یکی از کثیف‌ترین و غیر قانونی‌ترین حکمرانان معاصر به نام «تروخیلو» را مسلح ساخته و بر علیه مردم دومینیکن پشتیبانی و جنبش انقلابی و آزادی طلبانه مردم در ۱۹۶۵ مستقیماً سرکوب کردند.

در کنگو، سربازان مزدوری که در خدمت منافع ایالات متحده و بلژیک قرار گرفته و اقداماتشان مورد تایید و پشتیبانی دولت به اصطلاح حزب کارگر بریتانیا واقع شده است، به جنایات بی شماری دست زده‌اند. آنان همه دهقانانی را که در مسیر پیشروی خود دیدند بدون استثناء به گلوله بستند. جنایت کاران نخبه ارتش آمریکا، ضد انقلابیون فراری کوبا و مزدوران آفریقای جنوبی برای این مقصود به کار گرفته شدند.

(جنایات جنگ در ویتنام، برتراند راسل، ترجمه: ایرج مهدویان، تهران: فرهنگ، چاپ اول ۱۳۴۷، ص ۹۸)



سیا و جعل اسناد

برای تبدیل السالوادور به یک ویتنام دیگر، به ویژه بعد از جو سنگین جهانی پس از تهاجم به ویتنام، نیاز به یک توافق و اجماع جهانی بود. دولت ریگان این هدف را از طریق «حمله شدید دیپلماتیک» و «افشای اسناد» زمینه سازی کرد. زمینه روانی در افکار عمومی برای پذیرش سیاست خارجی «تجاوزمحور» و از بین رفتن «آثار شکست ویتنام» و اهداف دیگر، برای دولت جدید امری لازم به حساب می آمد.

ریگان، پس از ورود به کاخ سفید به جهانیان فهماند که از نظر ایالات متحده، مبارزات مسلحانه برای رهایی ملی برابر است با تروریسم بین الملل و به معنی توسعه قدرت شوری است و «الکساندر هیگ» وزیر خارجه جدید با گفتن «بعضی چیزها مهمتر از صلح است»، تعجب همگان را برانگیخت.

در طول سال های ریاست ریگان - البته در تداوم سنت زمامداران پیشین آمریکا - برای تامین مجوز تهاجمات غیرقانونی، به «جعل اسناد» ارتباط جنش های مردمی یا دولت های آمریکای لاتین با شوروی و بلوک کمونیستی اقدام شد. در مورد السالوادور، اغلب سوسیال دموکراتهای اروپای غربی، مبارزان شبه نظامی السالوادور و مخالفان دولت را قبول داشتند. بدین ترتیب دولت ریگان و معاون او، جرج بوش - رئیس وقت سازمان سیا - در پی این بودند که این دولت ها را در مورد توطئه کمونیسم در السالوادور متقاعد کنند. وزارت خارجه آمریکا، یک «مدرک مستند» ارائه داد تا ثابت کند السالوادور به نمونه دیگری از تجاوز غیر مستقیم و مسلحانه قدرت های کمونیستی تبدیل شده است. این سند حاوی ارسال سلاح و تجهیزات فراوان توسط شوروی و متحدانش به چریک های السالوادور و معرفی کوبا به عنوان پایگاه تدارکاتی این سلاح ها بود. این افشاگری وزارت خارجه، درست در آستانه اعزام تیم های بلندپایه دیپلمات های آمریکایی به اروپا و آمریکای لاتین، از طریق روزنامه نیویورک تایمز به راه افتاد.

«فیلیپ اگی»، که ۱۲ سال مامور مخفی سیا در آمریکال لاتین بود، مقارن ورود دیپلمات های آمریکایی به آلمان، کنفرانسی مطبوعاتی در «بن» برگزار کرد. طی این کنفرانس طولانی، تجربه دوازده ساله اش در سازمان سیا در رابطه با جعل اسناد در آمریکای لاتین و مشابهت های اقدام کنونی آمریکا با توطئه های آن سال های سیا را فاش کرد. او همچنین به شواهد دال بر جعل پاسپورت و سند سازی های سیا در ایران که از سوی دانشجویان مبارز تهران هنگام تسخیر سفارت آمریکا به دست آمد نیز استناد کرد. وی این عملیات را زمینه سازی برای تهاجم جدید به شیوه تهاجم سال ۱۹۶۵ این کشور به «دومینیک» و تبدیل السالوادور به یک ویتنام دیگر دانست.

(همان، ص ۱۱ - ۸)

□

بازسازی دنیا پس از جنگ جهانی دوم بر اساس نظم نوین آمریکایی

یک مشکل که به دنبال آزادسازی مناطق از فاشیسم برای آمریکا پیش آمد این بود که جنبش‌های مقاومت حامی طبقه کارگر و فقیر، نفوذ یافته و نخبگان سنتی بی اعتبار شده بودند.

آمریکا عملاً متعهد به احیای نظام محافظه‌کاری سنتی بود و برای نیل به این هدف، در سطح جهانی سیاست‌هایی در راستای از بین بردن دموکراسی واقعی، اتحادیه‌ها و دیگر سازمان‌های مردمی و اصلاحات اجتماعی اتخاذ کرد. طبق این هدف، مقاومت‌های ضد فاشیستی را اغلب به نفع همدست‌های فاشیست و نازی خود نابود می‌کرد.

این سیاست‌ها در آسیا، در کره جنوبی، فیلیپین، تایلند، هندوچین و مهم تر از همه، ژاپن، در اروپا در کشورهای چو یونان، ایتالیا، فرانسه و مهم تر از همه آلمان، در استرالیا و در آمریکای لاتین، در گواتمالا و بولیوی در مقابله با جدی ترین تهدید از نظر سازمان سیا یعنی ناسیونالیسم، به کار گرفته شد.

گاهی اوقات تحقق این هدف مستلزم برنامه‌های خرابکاری، ترور یا حمله نظامی بود که در جهان سوم به راحتی اجرا می‌شد. در کشورهای باثبات نیز مواردی می‌توان مثال زد: مدارکی وجود دارد دال بر شرکت سازمان سیا در یک کودتای واقعی که دولت حزب کارگر استرالیا را در ۱۹۷۵ سرنگون کرد. بیم آن می‌رفت که این دولت در پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی واشنگتن در استرالیا مداخله کند.

اواخر دهه ۱۹۴۰، حدود ۱۰۰ هزار نفر توسط نیروهای امنیتی کره جنوبی که به وسیله آمریکا روی کار آمده و هدایت می‌شدند، کشته شدند. در خلال جنگ کره نیز، به وسیله نیروهای اشغالگر آمریکا، جنبش محافظه کار مدافع «سیستم ارضی نابرابر» به اریکه قدرت بازگردانده شد.

در یونان در همان سال‌ها صدها هزار نفر در جریان یک عملیات ضد شورش که توسط آمریکا سازماندهی و هدایت شده بود کشته، شکنجه، زندانی یا تبعید شدند. این موضوعات برای درک دنیای معاصر حائز اهمیت است.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۴۷۱-۴۷۶)



علت العلل همه بدبختی‌های کنونی بشر

کمپانی‌های استثمارگر نفت، فقر و استبداد را به مردم خاورمیانه تحمیل کرده‌اند، امپریالیسم انگلیس با تکیه بر قدرت مالی و نظامی ایالات متحده برای درهم شکستن نهضت انقلابی مردم عدن، باران بمب‌های سنگین و بمب‌های ناپالم را بر آنها سرازیر کرد.

در جنوب آفریقا، ثروت‌های غیر قابل تخمین معادن مس «رودزیا» -آفریقای جنوبی- در پناه دیکتاتوری‌های شبه فاشیستی و با پشتیبانی مستقیم نیروهای ناتو غارت شد. به کمک دلار آمریکا و با پشتیبانی مستقیم ۵۰/۰۰۰ سرباز انگلیسی، دیکتاتور مالزی، آن کشور را به خاک و خون کشید.

در سرتاسر دریا‌های جنوب چین، تجاوزگری آمریکایی، آشکارا به تعقیب و بازرسی همه کشتی‌ها کشیده شد. در کشور مراکش به طرح توطئه‌های خائنه و نقشه‌های دخالت‌گرانه پرداخت. این امپریالیسم، سیستم جهانی گسترده‌ای است که اساس اعمال غارت‌گرانه خود را بر تهدید عمومی جهان به برافروختن یک جنگ هسته‌ای استوار ساخته است.

اکنون به طرز دردناکی متوجه شده‌ام که هرگز نمی‌توان این امپریالیسم را به ترک تهاجم و استثمارگری اش وادار ساخت از این رو نتیجه گرفته‌ام علت العلل همه جنگ‌ها و بدبختی‌های کنونی بشر را باید در وجود همین امپریالیسم جستجو کرد. اگر در نقطه‌ای از جهان، گرسنگی، استثمار و اعمال خودخواهانه قدرت وجود دارد، اگر در جایی مردم آزاده شکنجه شده یا زیر فشار فقر و بیماری و بی عدالتی به سر می‌برند، آن نیرویی که آنان را در همه جا، به داشتن چنین سرنوشتی محکوم ساخته است، امپریالیسم آمریکاست.

(همان، ص ۱۰۱)

□

قاره آمریکا (آمریکای لاتین)

دموکراسی‌هایی به سبک هیتلری در همه قاره آمریکا

دموکراسی هندوراس مانند کلمبیا از سوی ایالات متحده، ارزش تقدیر و ستایش را دارد. حتی حکومت السالوادور و گواتمالا یعنی دولت‌های گانگستر قاتلی که به وسیله ارتش تحت‌الحمایه آمریکا اداره می‌شوند، دموکراسی قلمداد می‌شوند. نخبگان آمریکایی از اینکه این کشورها را با انتخابات آزاد! در تسلط خود دارند به خود می‌بالند. این انتخابات‌های آزاد! بعد از موج قتل عام، شکنجه، ناپدیدشدن سران و فعالان گروه‌های مخالف، مثله کردن و دیگر تدابیر موثر برای کنترل اوضاع، پدید آمدند. «خواکیم ماتیر» یکی از حامیان آکادمیک برجسته سیاست‌های دولت ریگان در آمریکای مرکزی و از اساتید دانشگاه بوستون می‌گوید: «آمریکا دموکراسی‌هایی به سبک هیتلری در السالودر و گواتمالا ایجاد کرده‌است.» اما نیکاراگوئه مورد متفاوتی بود. به خاطر وجود خطر ناسیونالیسم مستقل از آمریکا و اصلاحات اجتماعی که از دست رفتن کنترل آمریکا بر نیروهای امنیتی این کشور، بر گستره آن اصلاحات دامن زد. این از دست رفتن کنترل نیروهای امنیتی، مشکلی مهم به حساب می‌آمد که در دیگر نقاط نیز بروز کرد. در مورد گواتمالا و شیلی لازم بود به خفقان اقتصادی، خرابکاری و نیروهای نظامی برای سرنگون کردن رژیم‌های دموکراتیک روی آورد. در مورد جمهوری دومینکن در سال ۱۹۶۵، برای ممانعت از احیای یک رژیم مشروطه، تهاجم مستقیم ضروری بود. پاسخ به مساله کوبا نیز تجاوز مستقیم به خلیج خوک‌ها به نظر رسید و وقتی بازدارندگی شوروی، استفاده بیشتر از چنین تلاش‌هایی را غیر عملی ساخت، یک عملیات بی‌سابقه تروریسم بین‌المللی در کنار «جنگ ایدئولوژیک» و «جنگ اقتصادی» بی‌امان آغاز شد.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ

دوم ۱۳۷۵، ص ۲۰۵)



تلاش برای دموکراسی! در نیکاراگوئه

دولت ایالات متحده، خود در دوره بعد از جنگ ویتنام، دچار «بحران دموکراسی» و فعالیت مردمی علیه سلطه اقشار ممتاز بود؛ با این همه از تلاش برای احیاء دموکراسی! در کشورهای مختلف آمریکای مرکزی دریغ نکرد. نگاه دقیق به این جریانات، به درک معنای دموکراسی در فرهنگ سیاسی غرب کمک می‌کند.

دو کاندید انتخابات این سال‌های هندوراس نماینده زمین‌داران بزرگ و صاحبان صنایع بودند. با ارتش - یعنی رهبران واقعی که طبق قانون، مستقل از حاکمیت غیر نظامی اما مانند اقتصاد به شدت وابسته به آمریکا بود - نیز مناسبات نزدیکی داشتند. بوش در ملاقات با «کالیاس»، رئیس جمهور جدید، دولت هندراس را نماینده‌ای الهام بخش از نوید دموکراسی در قاره آمریکا خواند.

درست مقارن انتخابات هندوراس، انتخابات در نیکاراگوئه، با شدت تمام توسط رسانه‌های گروهی آمریکا تخریب می‌شد. دولتی که در راس بود به مردم اهمیت می‌داد و «ساندن‌یست»‌های نیکاراگوئه، نخستین دولت تاریخ نیکاراگوئه را روی کار آورده بودند که در یک انتخابات آزاد و عادلانه، از سوی مردم انتخاب شده بود و آن را می‌شد سمبل برجسته دموکراسی آمریکای مرکزی دانست.

مسائلی نظیر آزادی و حقوق بشر در کشورهای همجوار نیکاراگوئه، بسیار شرایط وخیمتری داشت اما از امتیاز جبران‌کننده احترام به ارجحیت و برتری آمریکا برخوردار بودند. از آنجا که این انتخابات برای واشنگتن غیر قابل تحمل بود - زیرا خارج از کنترل و اراده‌اش قرار داشت - آنچه را که در توان می‌دید برای ایجاد اختلال در انتخابات ۱۹۸۴ نیکاراگوئه انجام داد.

این مداخله تنها از طریق کمک مالی عظیمی - که رسانه‌ای شد - انجام گرفت بلکه مهمتر از آن، کاخ سفید در اعلامیه‌ای اظهار کرد که فقط پیروزی کاندید مطلوب آمریکا می‌تواند به تحریم اقتصادی - غیرقانونی - آمریکا پایان دهد. بنابراین به اطلاع رای دهندگان نیکاراگوئایی رسید که یک راه انتخاب آزاد دارند: «یا به کاندای ما رای دهید و یا شاهد گرسنگی کودکان خود باشید.»

(همان، ص ۲۰۴)

حقوق‌های کثیف علیه اکوادور

در کتاب رکوردهای جهانی، بخشی درباره «وقیح‌ترین» وجود دارد که می‌توان ایجاد سازمان‌های چپ‌گرا و براندازی در اکوادور به وسیله سازمان‌سیا را در آن ثبت کرد. این سازمان‌ها ایجاد شدند تا مبارزان متعهد را از دست جبهه چپ‌گراهای واقعی بگیرند.

ملت کوچک اکوادور در دوره دهه ۱۹۶۰ نیز همانند امروزش، «جمهوری موزفروش عقب‌مانده»ای شناخته می‌شد که از لحاظ رشد اقتصادی در آخر فهرست کشورهای قاره آمریکا قرار داشت. جامعه‌ای که درآمد یک درصد جمعیت آن قابل مقایسه با معیارهای طبقه بالای آمریکا بود؛ اما عموم مردم به تمام معنا خارج از اقتصاد، با تشکل اجتماعی ناچیز و مشارکت در حیات ملی در حد صفر بودند. داستانی که درباره کشورهای آمریکای لاتین بارها نقل شده است.

سازمان‌سیا در طی ۱۹۶۰-۱۹۶۳، در اجرای شیوه‌های خرابکاری پنهانی از هیچ چیز دریغ نکرد. سیا عوامل نفوذی خود را در تقریباً کلیه سازمان‌های سیاسی مهم از چپ افراطی تا راست و در سطوح بالا وارد کرد تا چپ‌گرایان را از احساسات ضد آمریکایی و پشتیبانی کوبا دور سازد.

در این زمان اگر سازمانی مناسب اهداف سیا وجود نداشت، آن را تأسیس می‌کرد. گاهی تجمعی از شهروندان دلسوز شکل می‌گرفت منتها با اعلامیه‌هایی حاکی از لزوم قطع رابطه با کوبا یا یکی از شخصیت‌های سیاسی مشهور، نطقی که متن آن را سیا نوشته بود، ایراد می‌کرد و سردبیر روزنامه‌ای آن را مورد ستایش قرار می‌داد. هر دوی این آقایان (سخنران و سردبیر) در فهرست حقوق‌بگیران سیا قرار داشتند.

سازمان‌های کارگری - که گاه بیش از نامی روی کاغذ نبودند- تأسیس می‌شد تا به رقابت با اتحادیه‌های کارگری واقعی بپردازند و رهبری مردمی را از دست آن‌ها بگیرند. مقالات و اخبار دروغ یا تحریف شده در سیا به رشته تحریر درمی‌آمد و توسط روزنامه‌های اجیر یا روزنامه‌نگارانی که بر اساس پیمانکاری پول می‌گرفتند، انتشار عمومی می‌شد.

ماموران سیا به بمب‌گذاری در کلیساها و سازمان‌های راست‌گرا دست می‌زدند تا وانمود کنند که کار چپ‌گرایان است. این ماموران با شرکت در راهپیمایی‌های چپ‌گرایان و حمل پلاکاردهای تحریک‌کننده، در برانگیختن نظامیان و تسریع در کودتا نقش داشتند.

در طی سه سال، سه کودتا، اوضاع متلاطم و بی‌ثباتی پدید آورد. رئیس جمهورهای جدید اگر منویات ایالات متحده را جامه عمل نمی‌پوشاندند با هجوم رسانه‌ای و تبلیغاتی که حقوق‌بگیران رسمی سیا در نشریات

سازماندهی می کردند، روبرو می شدند . سرکوب مردم بپاخاسته نیز به طور وارونه و با اغراق در گزارش های مطبوعاتی منعکس می شد و غالباً پشت پرده شورش ها- بخوانید مطالبات برحق مردم- کوبا معرفی می شد. زمامدار منصوب کودتا، بعضاً از روی فهرستی که سیا تقدیم کرده بود به بازداشت و حبس مخالفان سیاست های ایالات متحده - با برچسب حزب کمونیست- اقدام می کرد.

در نتیجه این تلاش آمریکا برای تحقق دموکراسی در اکوادور، در سال ۱۹۶۳ آزادی های مدنی به حال تعلیق درآمد و انتخابات سال بعد، لغو گردید. داستانی که در آمریکای لاتین و سایر کشورهای جهان سوم، بارها تکرار شده است.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۳۶۱-۳۶۸)

□

جامائیکا

آمریکا برای تضمین خط‌مشی دلخواه در جامائیکا راه نسبتاً متفاوتی را دنبال کرد. نیروهای سیاسی جدیدی به رهبری «مانلی» سوسیال دموکرات سر برآوردند تا راه توسعه‌ی غیروابسته و اصلاحات اجتماعی دهه قبل را مورد عمل قرار دهند. این تلاش، طبق معمول، موجب خصومت آمریکا نسبت به آنها و فشارهای شدید و کافی برای برنده کردن «سیگا» کاننید دلخواه آمریکا در انتخابات شد. سیگا وعده داده بود به این گونه اقدامات بی معنا پایان دهد و اصول «بازار آزاد» مورد تحسین آمریکا را دنبال کند. مؤسسه «برنامه کمک رسانی آمریکا» کمک‌های عظیم مالی را به جامائیکا سرازیر و بیش از هر طرح دیگری در این منطقه سرمایه گذاری کرد. «بانک جهانی» نیز به این فعالیت‌ها پیوست. این پروژه شامل ارائه ریاضت‌های اقتصادی، ایجاد مناطق آزاد تجاری و به طور کلی رعایت دقیق تجویزهای «صندوق بین‌المللی پول» بود.

در این مناطق تجاری آزاد، اکثر ازانان بودند که در ازای دریافت دستمزدی ناچیز در کارخانجات خارجی که از دولت جامائیکا یارانه دریافت می‌کردند، در شرایط بسیار بد به کار مشغول بودند. سایر پیامدها، همان فجایع همیشگی سیستم سرمایه‌داری بود که تبدیل کشور به یکی از مقروض‌ترین کشورهای جهان با بیشترین بدهی خارجی سالانه، سقوط ساختارهای بنیادی کشور و فقر عمومی از جمله این فجایع است.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۳۳۴-۳۳۶)



عملیات وسیع تروریسم سیاسی در السالوادور

«پدر، مارتین بارو» یکی از کشیش‌های یسوعی السالوادور، چند ماه پیش از آنکه به قتل برسد (نوامبر ۱۹۸۹)، چارچوب کلی تروریسم دولتی ایالات متحده را طی سخنرانی خود در کالیفرنیا تشریح کرد: «مهمترین نوع تروریسم، همان تروریسم دولتی است یعنی ترساندن تمامی مردم به وسیله یک تهدید و ترس دائمی از طریق انجام اقدامات سیستماتیک به وسیله نیروهای دولتی که برای نیازهای طبقه ممتاز طرح‌ریزی شده است.

این پدیده منحصر به السالوادور نیست و از ویژگی‌های معمول در کشورهای تحت سلطه آمریکا در جهان سوم است و در فرهنگ غرب، تشکیلات، برنامه ریزی و تاریخ عمیقی دارد.»

عملیات وسیع تروریسم سیاسی در السالوادور از ابتدای دهه ۱۹۸۰ به ابتکار آمریکا و تحت حمایت آن انجام گرفت. «جنگ کثیف» همواره جزئی اساسی از طرح سیاسی-اجتماعی آمریکا برای السالوادور، حتی بعد از استقرار دموکراسی ظاهری بوده است.

این روش‌ها در منحل کردن سازمان‌های بزرگ مردمی موفق بود. نیروهای امنیتی دموکراسی نوپا، با اطلاع و همکاری کامل حامیان آمریکایی با به کارگیری روزانه و متناوب راه‌های خشونت آمیز و روش‌های ارباب عمومی، «رژیم رعب و وحشت» را به مردم السالوادور تحمیل کردند. نقش رسانه‌های گروهی در این نوع نظام سیاسی باید به عنوان مکانیزمی برای جنگ روانی شناخته شود.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۵۲-۵۵۴)

□

قاره آسیا

چین (۱۹۴۵ - ۱۹۶۰)

هنوز مرکب امضای ژاپن بر سسند تسلیم بدون قید و شرط جنگ جهانی دوم خشک نشده بود که ایالات متحده استفاده از سربازان ژاپنی مقیم چین را دوش به دوش سربازان آمریکایی بر ضد کمونیست‌های چینی آغاز کرد. کمونیست‌های چینی در دوران جنگ با دادن اطلاعاتی مهم درباره اشغالگران ژاپنی و نجات و مراقبت از خلبانان هواپیماهای سرنگون شده آمریکایی، با ارتش این کشور همکاری نزدیک کرده بود.

آمریکائیان در تلاشی پیش‌دستانه برای تصرف مراکز کلیدی و بندرها، بین ۴۰۰ - ۵۰۰ هزار سرباز «ملیون» چینی را به وسیله کشتی و هواپیما از سراسر چین و منچوری حمل کردند. ۵۰ هزار تفنگدار دریائی اعزامی رئیس جمهور «ترومن» برای تسلط بر نقاط استراتژیک چین به کار گرفته شدند. در سال ۱۹۴۶، هنوز ۱۰۰ هزار سرباز و افسر آمریکائی در چین به سر می‌بردند.

شگفت آنکه آمریکا کوشید در جنگ داخلی چین میانجی‌گری کند، درحالی‌که خودش شریک فعال یکی از طرفین - «ملیون» چینی - بود. در سال ۱۹۴۹، کمک این کشور به یکی از طرفین جنگ داخلی با حاکمان کمونیست چین به ۲ میلیارد دلار نقد و یک میلیارد تجهیزات جنگی رسید. علاوه بر آن ۳۹ لشکر مخالفان حکومت را آموزش و سلاح داد. شمار فراوانی از لشکریان مخالف، ضمن فراری دسته جمعی در سال ۱۹۴۹ به شمال «برمه» (میانمار) پناه بردند. سازمان سیا به جمع‌آوری سربازان فراری و تبدیل این ارتش بی‌وطن به نیرویی سازماندهی‌شده پرداخت و ارتش یاد شده در اوایل دهه ۱۹۵۰ به حملات بزرگی به خاک چین دست زد. این سربازان در فاصله حملات پی در پی به خاک چین، چند بار با کشور برمه درگیری پیدا کردند، به راهزنی دست زدند و به قاچاق چیان تریاک در «مثلث زرین» تبدیل شدند. منظور از مثلث زرین، قطعه زمین مشترکی از برمه، لائوس و تایلند بود که بزرگ‌ترین منبع تولید تریاک و هروئین جهان به شمار می‌رفت. سربازان «چین ملی» تا ۱۹۶۱ پیوسته از سازمان سیا، جنگ افزار و کمک دریافت می‌کردند. آموزش و مسلح کردن گروه‌های چریکی و شبه نظامی «تبتی» نیز از اواسط دهه ۱۹۵۰ در دستور کار سازمان سیا قرار گرفت تا در عملیات‌های خرابکاری، مین گذاری جاده‌ها، قطع خطوط مخابراتی و حمله غافلگیرانه (عملیات سوم به «کلرادو») شرکت کنند.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب

اسلامی ۱۳۸۸، ص ۱۵-۲۴)



لانه جاسوسی و فساد در سوریه (۱۹۵۶-۱۹۵۷)

سوریه تنها کشور منطقه به شمار می‌آمد که کمک نظامی آمریکا را نپذیرفته و زیر بار رشته‌هایی که وابسته‌اش می‌ساخت نرفته بود؛ چون معمولاً پذیرش کمک نظامی به معنای حضور مستشاران و کارشناسان آمریکایی و تحکیم بنیه دفاعی «جهان آزاد» بود.

از نیمه قرن ۲۰ ارتباطات هدفمند ماموران سازمان سیا با بعضی مقامات سوری از جمله وزیر خارجه و رهبر حزب محافظه‌کار آغاز شد. پاک‌سازی کمونیست‌ها و چپ‌گراها، تاسیس ایستگاه‌های رادیویی در دمشق و حلب، خریداری چند افسر ارشد سوری و چند روزنامه که در دست مصری‌ها و سعودی‌ها بود مورد مذاکره قرار گرفت.

«کرمیت روزولت» ترتیب انتقال ماموری به نام «هوارد (راکی) استون» را از سودان به دمشق داد تا مطمئن باشد که مباشرت کودتا به دست فردی حرفه‌ای انجام می‌گیرد. استون، اسطوره‌ای در عملیات سری سیا به شمار می‌رفت و او را به عنوان مردی می‌شناختند که در سرنگونی دولت مصدق در چهار سال پیش به کرمیت روزولت کمک شایان کرده بود؛ هرچند سهم دقیق استون در کودتای ایران در پرده ابهام مانده بود. رهبر مورد نظر پس از کودتا، دیکتاتور راست‌گرای سابق سوریه، «شیشکلی» بود. «ابراهیم حسینی» رئیس سازمان امنیت زمان شیشکلی، با گذرنامه جعل شده سیا وارد لبنان شد و قرار بود با اتومبیل سیاسی سفارت آمریکا از مرز سوریه عبور داده شود؛ اما کودتا پیش از اجرا برملا شد و افسران منتخب برای این عملیات، اسامی ماموران سیا را که به آنان رشوه داده بودند نزد رئیس سازمان امنیت سوریه فاش ساختند. معاون نظامی سفارت آمریکا، کنسولیاری در سفارت و «هوارد استون» افسانه‌ای (با پوشش ظاهری دبیر دوم سفارت)، شناسایی شده و از سوریه اخراج شدند.

به افسران گفته شده بود آمریکا آماده است حدود ۴۰۰ میلیون دلار به حکومت جدید سوره کمک مالی کند مشروط بر اینکه با اسرائیل از در صلح درآید اما وزارت خارجه آمریکا، ادعای سوریه را سرتاپا جعلی خواند.

(سرکوب امید، ویلیام بلوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۱ - ۱۹۰)

اسناد تیمور شرقی

یک سوم سکنه بومی تیمور شرقی (حدود ۲۰۰ هزار نفر) در یک نسل‌کشی وحشیانه به قتل رسیدند. این جمعیت بیش از تعداد کشته شدگان ادعایی هولوکاست است.

در سال ۱۹۸۷ «ویلیکینسون» در کتاب «درز اطلاعاتی»، اسناد رسمی طبقه‌بندی شده‌ای را فاش ساخت که دولتمردان ایالات متحده را در اطلاع کامل از برنامه تجاوز اندونزی به تیمور شرقی در ۱۹۷۵ نشان می‌داد. این گزارش‌های دقیق به صورت بولتن بسیار محرمانه از یکسال پیش از تهاجم علنی اندونزی، هر روز صبح زود بر روی میز رئیس جمهور آمریکا (جرالد فورد) قرار داشت. مواد و اطلاعات مذکور عمدتاً از سیا، یا همتای نظامی‌اش، «آژانس اطلاعات دفاعی»، یا «آژانس فوق محرمانه امنیت ملی (NSA)» و وزارت خارجه آمریکا بدست آمده است. از یکسال پیش از تهاجم، دولت اندونزی به صورت پنهانی علیه تیمور شرقی در حال جنگ شبه نظامی بوده است. ایالات متحده علی‌رغم اطلاع دقیق از جزئیات حمله و تصمیم دولت اندونزی (سوهارتو) بدون هیچ گونه تلاشی برای منحرف کردن اندونزی، تمام این یکسال را با سکوت کامل برگزار کرد.

مخفی کردن رفتار اشغالگران، سکوت کامل پیش از اشغال و خودداری از هرگونه واکنش بعد از آن، ما را به یاد نسل‌کشی صهیونیستی «شتیلا» در لبنان می‌اندازد.

یکی از اسناد فاش‌شده، فهرستی از منافع مورد نظر آمریکا پس از حمله را نشان می‌دهد و می‌گوید: «در این برهه از زمان به نظر می‌رسد منافع آمریکا با دنبال‌روی از خط اندونزی بهتر تامین شود.»

قطعنامه دسامبر ۱۹۵۸ شورای امنیت، چیزی بیش از یک پشت‌دستی برای اندونزی نبوده است. این اسناد نشان می‌دهد که دولت آمریکا با جزئیات کامل آگاه بود که اندونزی تلاش‌هایی در جهت پنهان ساختن جنایاتش در تیمور پیش از ورود هیئت اعزامی سازمان ملل به انجام می‌رساند اما هرگز سازمان ملل را در جریان اطلاعاتش قرار نداد.

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۱۸۵-۲۰۵)



کمک بلاعوض به رژیم صهیونیستی

چرا فریاد فلسطینی‌ها و لبنانی‌های مظلوم هیچ وقت در جهان غرب بازتابی ندارد؟ در منشور جنبش صهیونیسم می‌خوانیم: «هر یهودی، صهیونی است ولی لازم نیست که هر صهیونی، یهودی باشد» افراد زیادی هستند که یهودی نبودند اما به صهیونیست بودن خود افتخار کرده‌اند مانند «ایدن»، «ترومن»، «آیزنهاور»، «کندی» و «جانسون» - رئیس جمهورهای آمریکا. «چرچیل» - سیاست‌مدار بنام انگلیسی - در اواخر حیاتش می‌گفت: "من یک صهیون ریشه دار هستم و به آن افتخار می‌کنم."

مالیات دهندگان آمریکائی نمی‌دانند چه مبلغ هنگفتی به اسرائیل کمک می‌کنند. سردبیر نشریه «گزارش واشینگتن» گوشه‌ای از حمایت بی‌پرده ایالات متحده برای رژیم صهیونیستی را فاش می‌کند:

۱- هر اسرائیلی به طور میانگین ۱۴۶۳۰ دلار کمک از آمریکا دریافت کرده است.

۲- مالیات دهندگان آمریکایی در طول ۴۹ سال گذشته ۱۳۴/۸ میلیارد دلار برای کمک به اسرائیل متضرر شده‌اند.

۳- پول‌هایی که تحت عنوان وام به اسرائیل اعطا می‌شود با اعمال نفوذ لابی‌های یهودی هیچ گاه به خزانه آمریکا باز نمی‌گردد.

۴- سکوت محافل رسمی و حتی سانسور اخبار واقعی در مورد کمک‌های اعطایی به اسرائیل، امری انکارناپذیر است.

۵- ایپک (کمیته امور آمریکا و اسرائیل) فعال‌ترین لابی خارجی در آمریکاست. این کمیته ۵۲ سازمان حامی یهودیان را هماهنگ می‌کند و سالیانه یک یا دو بار، موفق به نشست خصوصی با کنگره می‌شود.

۶- در بودجه سال ۲۰۰۲، ۲/۴ میلیارد دلار کمک نظامی و ۷۲۰ میلیون دلار کمک اقتصادی برای اسرائیل تصویب شده است.

۷- از سال ۱۹۹۲ هر ساله دو میلیارد دلار به صورت وام‌های تضمینی ارائه شده در حالی که بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۹، ۱۶/۴ میلیارد دلار وام‌های نظامی آمریکا به کمک‌های بلاعوض تبدیل شده است. در واقع کنگره تمام بدهی‌های گذشته اسرائیل به آمریکا را بخشیده است.

۸- برآوردها نشان می‌دهد که به فاصله دو ماه پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا، آمار شهدای فلسطین به بیش از دو برابر مدت مشابه گذشته رسید. (نشریه گزارش واشینگتن، ریچارد کورتیس، دی ماه ۱۳۸۰)

□

قاره اروپا

تبدیل یونان به کشوری وابسته (۱۹۴۷-۱۹۵۰)

«وینستون چرچیل» و «استالین» بر سر میز توافق پنهانی نشستند (اکتبر ۱۹۴۴) که به موجب آن اروپای شرقی را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند. پروفیسور فلمینگ در اثر برجسته‌اش، «تاریخ جنگ سرد» می‌نویسد: «یونان نخستین کشوری بود که به نحو آشکار و با زور مجبور به پذیرفتن نظام سیاسی مورد پسند ابرقدرت اشغالگر شد.»

از آن پس در یونان سلسله‌ای از حکومت‌های موردپسند انگلیس و آمریکا که مشمول کمک‌هایشان بودند بر سر کار می‌آمدند. دولت‌های بی‌اندازه فاسد که به سرکوب و شکنجه چپ‌گرایان در زندان مخوف واقع در جزایر یونان می‌پرداختند. در تاریخ معاصر، شمار اندکی رژیم به فساد و پلیدی این دوره یونان وجود دارد و برای برطرف ساختن بدبختی‌های ناشی از جنگ، تقریباً هیچ کاری برای مردم نمی‌کردند.

تا زمان اجرای «دکترین ترومن»، بی‌شرمانه‌ترین مداخلات آمریکایی در برکناری مقامات غیرموافق یونان به عمل آمد. طبق دکترین جدید (یعنی دموکراتیک بودن رژیم آتن و تروریست بودن مخالفان) تا پایان سال ۱۹۴۷، ارتش یونان کاملاً به سلاح‌های آمریکایی مجهز شد. توان ارتش یونان دگرگون شد: گسترش مدام حجم نیروهای مسلح، احداث فرودگاه‌ها، ارسال هواپیماهای جنگی، بمب‌های «ناپالم»، گشتی‌های گارد ساحلی و تجهیزاتی که مجموعاً به حدود یک میلیارد دلار می‌رسید.

برنامه ریزی نقشه‌های جنگی یونان، مختص هیئت نظامی آمریکائی شد. در طی چند سال بعدی، هر یک از تغییر و تبدیل‌های مکرر نخست وزیران، یا در نتیجه فشار شدید آمریکائیان یا با دخالت مستقیم آنان صورت می‌گرفت.

در دهه ۱۹۵۰ ایالات متحده بر محافل اقتصادی یونان نظارت خودکامه‌ای اعمال می‌کرد: نظارت عملی مسلط بر بودجه، مالیات، نشر اسکناس، سیستم‌های قیمت‌گذاری، تعیین دستمزد، برنامه ریزی دولتی، صادرات و واردات، نظارت بر ارز و بازسازی نظامی.

افزون بر همه اینها سازمان امنیت داخلی «کیپ» از روی الگوی سیا (با همان نام به زبان یونانی) توسط ایالات متحده در یونان تاسیس شد که آن را به صورت کشوری کاملاً دست‌نشانده ایالات متحده قرار می‌داد. (سرکوب امید، ویلیام بلوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب

اسلامی ۱۳۸۸، ص ۵۱ - ۶۳)



تلاش برای براندازی دولت آلبانی (۱۹۴۹-۱۹۵۲)

تلاش پنهانی ایالات متحده و بریتانیا، به منظور براندازی رژیم هوادار شوروی آلبانی از طریق شورش‌های چریکی در سال ۱۹۴۹ کلید خورد. این نقشه با شکست‌های پی‌درپی و مرگ و زندانی شدن صدها نفر پایان یافت.

یک اشراف زاده انگلیسی به نام «فیلی» که در آموزشگاه‌های معتبر تحصیل و در سازمان اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا مقام مهمی احراز کرده بود، در سمت ریاست مشترک نیروی ضربتی MI6 و CIA، مامور طراحی عملیات در آلبانی بود. علت شکست این عملیات براندازی نیز خود «فیلی» بود چون از ۲۱ سالگی جاسوس دوجانبه شوروی شده بود.

انتخاب آلبانی به این دلیل بود که آسیب پذیرترین، کوچک ترین و ضعیف ترین کشور سوسیالیستی به شمار می‌رفت. برای این عملیات، آلبانی‌های مهاجر و پراکنده در نقاط مختلف جهان، جمع آوری شدند و مورد آموزش نظامی با چاشنی چریکی قرار گرفتند. اماکن آموزشی این گروه‌ها، جزایر متعلق به بریتانیا، منطقه اشغالی آمریکا در آلمان غربی و خود انگلستان بود. مهاجران طی سه سال به تناوب به کشورشان بازگردانده شدند. هواپیماها و بالون‌های آمریکایی، مواد غذایی نایاب در آلبانی را به ضمیمه اوراق تبلیغاتی به این مضمون «هدیه جبهه آزادی‌بخش آلبانی» فرو می‌ریختند. (این شگردی آمریکائی بود که سیا در بسیاری از عملیات‌های خود به کار می‌برد). تاسیس یک ایستگاه رادیویی مخفی بسیار قوی به نام کمیته آزادی‌بخش آلبانی توسط سیا نیز جزء عملیات رسانه‌ای این براندازی بود.

خطوط کلی نقشه این بود: برانگیختن احساسات ضد کمونیستی و ضد شوروی، جمع آوری اطلاعات سیاسی و اقتصادی، عملیات خرابکاری، وارد کردن افراد جدید و مسلح ساختن آنها.

(همان، ص ۱۰۷-۱۱۲)

□

آلمان شرقی دهه ۱۹۵۰

آلمان، منطقه‌ای استراتژیک برای ایالات متحده در جهت ایجاد سد در برابر شوروی به حساب می‌آمد. آلمان غربی باید «ویترین لیبرال دموکراسی غربی و نمونه زنده برتری سرمایه‌داری بر سوسیالیسم» می‌شد؛ بنابراین سیل کمک‌های اقتصادی ایالات متحده و سپاهی از کارشناسان صنعتی و فنی روانه آلمان غربی شدند.

اما مبارزان آمریکایی جنگ سرد که از این گونه رقابت‌های مسالمت آمیز راضی نبودند، مبارزه جاسوسی و خرابکاری خشنی را با آلمان شرقی آغاز کردند که هدف آن فلج کردن دستگاه اقتصادی و اداری آن بود.

سازمان‌های اطلاعات و نظامی آمریکا با یاری MI6 و پلیس آلمان غربی، به استخدام، آموزش و مسلح ساختن گروه‌های فعال از شرق و غرب اروپا پرداختند. فعال‌ترین این گروه‌ها، «جمعیت مبارزه با اعمال غیر انسانی» بود که از «بنیاد فورد» آمریکا و از کانال «کمیته اروپای آزاد» - سازمان پوششی متعلق به سیا و مدیر «رادیو اروپای آزاد» - کمک مالی دریافت می‌کرد. فعالیت این گروه‌ها طیف وسیعی از جرائم تا تروریسم را شامل می‌شد، از جمله:

۱- از کار انداختن مراکز تولید برق، کارخانه‌ها، سدها، ساختمان‌های دولتی، پمپ‌های بنزین، آبراه‌ها و... به وسیله مواد منفجره، حریق عمدی یا اتصال سیم‌های برق

۲- خارج کردن قطارهای باری از خط

۳- منفجر ساختن پل‌های راه آهن و جاده‌ها

۴- صدمه زدن به ماشین‌های حیاتی، مانند توربین‌ها بوسیله اسیدهای مخصوص

۵- مسموم کردن هفت هزار رأس گاو متعلق به یک دامداری تعاونی

۶- آلوده کردن شیرخشکی که در مدارس آلمان شرقی مصرف می‌شد

۷- جعل بخشنامه‌های دولتی و مالیاتی

صدها جاسوس و مزدور آمریکایی در آلمان شرقی دستگیر و محاکمه شدند. نخست وزیر ایالت هس در آلمان غربی فاش ساخت: ایالات متحده ارتش شبه‌نظامی مخفی‌ای در ایالتش ایجاد کرده است. ارتش مذکور نیرویی حدود سه هزار نفر داشت که بیشترشان افسران نازی سابق بودند. تنها توضیح قانونی برای بازداشت نکردن این اشخاص این بود که دادگاه عالی کارلسروهه اظهار کرد نامبردگان طبق دستور آمریکایی‌ها عمل می‌کردند.

سال‌ها بعد فاش شد که عملیات در آلمان بخشی از شبکه‌ای بسیار گسترده‌تر به نام «عملیات گلا دیو» بوده که به عنوان ارتشی سری در سراسر اروپای غربی ایجاد شده بود.

(همان، ص ۱۲۳ - ۱۳۱)

ب. جنایات داخلی (علیه مردم آمریکا)

□

سرخ‌پوستان

داستان کریستف کلمب و سرخ‌پوستان

«برتولومه دلاکاساس» کشیش جوانی بود که به گروه کلمب کمک کرد کوبا را تصرف کنند. او مدتی مالک مزرعه‌ای بود که سرخ‌پوستان برده روی آن کار می‌کردند. بعدها مزرعه‌اش را رها کرد و علیه ظلم اسپانیایی‌ها به افشاگری پرداخت. لاکاس از دفتر وقایع روزانه کلمب رونوشتی تهیه کرد و کتابی با عنوان «تاریخ هندیان» نوشت. - مهاجمان اروپایی در آن زمان جزایر آمریکای لاتین را هندوستان می‌پنداشتند - در گوشه‌ای از آن دفتر وقایع آمده:

«نوزدان تازه متولد شده زود می‌مردند چون مادرانشان به دلیل کار سخت و جانفرسای اجباری برای برده‌داران و گرسنگی شدید، برای تغذیه نوزدان شیری نداشتند. به همین خاطر طی دوران اقامت من در کوبا، هفت هزار کودک ظرف سه ماه جان باختند. حتی برخی مادران از شدت نومیدی بچه‌های خود را غرق کردند... به این صورت مردان در معادن زنان، بر اثر کار شدید، گرسنگی و یاس و نوزادان به خاطر کمبود شیر مردند.»

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیع‌ی سروستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹،

ص ۲۳)



زمین خواری، مهاجرت اجباری، دیاسپورای واقعی

پس از انقلاب استقلال، آمریکایی‌های ثروتمند زمین‌های وسیع هم مرز با سرخ‌پوستان را خریدند. برخی از این زمین خواران، همان «پدران بنیانگذار» بودند، از جمله جرج واشینگتن، پاتریک هنری و اندرو جکسون.

جکسون، سرسخت‌ترین دشمن سرخ‌پوستان اوایل تاریخ آمریکاست. سرخ‌پوستان هیچ گاه فکر نمی‌کردند زمین، مالک شخصی داشته باشد، آنان زمین را متعلق به همه افراد می‌دانستند. اما جکسون با انعقاد معاهده‌هایی زیرکانه با سرخ‌پوستان، آغازگر امری تازه شد. این معاهدات با مالکیت بخشی، زمین به عده‌ای و از قلم انداختن عده‌ای دیگر، سرخ‌پوستان را رودروی هم قرار داد. معاهده‌های مذکور، سفید پوستان را بر ایالات آلاباما، فلوریدا، تنسی و چهار ایالت جنوبی دیگر مسلط ساخت. این زمین خواری‌ها، «پادشاهی پنبه جنوب» را پی ریزی کرد. جایی که جکسون به دوستان و اقوام خود توصیه می‌کرد برده بخرند و روی زمین‌ها سرمایه گذاری کنند.

جکسون در سال ۱۸۲۸ به ریاست جمهوری رسید. دولت وی ۷۰ هزار سرخ‌پوست را از سرزمین مادریشان در شرق رودخانه می‌سی‌سی‌پی، بیرون و میلیون‌ها هکتار از اراضی شان را تصاحب کرد. او از وعده‌ی خود مبنی بر تامین امکانات و الزامات مهاجرت اجباری توسط ارتش تخلفی کرد و هزاران مهاجر از گرسنگی، سرما و بیماری جان سپردند. دولت پیمانش را زیر پا گذاشت و در برابر سفید پوستانی که گروه گروه به زمین‌های سرخ‌پوستان در ایالت آلاباما هجوم می‌آورند از سرخ‌پوستان محافظت نکرد و آن‌ها را بی دفاع واگذاشت. پس از اینکه چند سرخ‌پوست ناامید به ساکنان سفید پوست حمله کردند، ارتش به بهانه نقض عهدنامه از سوی سرخ‌پوستان، به این قبایل حمله کرد و مردم را در گروه‌های سه هزار نفری به سمت غرب، اجباراً مهاجرت داد. دولت این بار نیز نیرنگ کرد و با امتناع از دادن غذا، پتو و... صدها نفر از سرخ‌پوستانی را که با قایق‌های پوسیده به آن سوی رودخانه می‌سی‌سی‌پی عبور داده می‌شدند به کام مرگ فرستاد.

(همان، ص ۱۱۹-۱۲۸)

سرکوب مطالبات سرخ پوستان

قتل عام سرخ پوستان در سال ۱۸۹۰، که روزی تنها ساکنان آمریکا بودند، دو تا سه هزار مرد، زن و کودک سرخ پوست داکوتای جنوبی را به قتل رساند. قبائل سرخ پوست به طور دائم از بدو حضور سفید پوستان در قاره آمریکا مورد تهاجم و قحطی قرا می گرفتند. حکومت فدرال در عوض حمایت از آنان، معاهده های گوناگون «جابجایی اجباری» و زندگی در «اردوگاه های اسکان» به آنان هدیه می داد.

قانون سال ۱۸۸۷، با قطعه قطعه کردن زمین های سرخ پوستان و دادن مالکیت خصوصی، راه را برای زمین خواران سفید پوست هموار کرد. اوایل قرن بیستم تنها سیصد نفر از اعضاء قبائل داکوتای جنوبی باقی مانده بود.

از نیمه این قرن به بعد جنبش های حقوق مدنی سرخ پوستی دیگر راه حل ننگین معاهده ها را قبول نداشتند. دولت تاکنون بیش از ۴۰۰ معاهده با سرخ پوستان امضا کرده بود؛ اما غالبا بیش از کاغذ پاره ای ارزش نداشت و حتی دولت نیز آن را زیر پا می گذاشت. طغیان های مشهوری مانند «فتح جزیره آلکاتراس» در سال ۱۹۶۹ با هدف تبدیل جزیره به یک مرکز مطالعات زیستی آمریکایی های بومی یا سالگرد قتل عام داکوتای جنوبی در ۱۹۷۳ و دیگر شورش ها توسط ارتش یا ماموران فدرال محاصره و به هر نحوی سرکوب می شد.

(همان، ص ۳۲۶-۳۳۴)



سیاه‌پوستان

لغو‌نمایشی بردگی، نقض آزادی و حقوق سیاهان

توماس هال که قبلاً برده بوده می‌گوید: «آبراهام لینکلن به خاطر اعلامیه «آزادی بردگی جنوب» مورد تمجید قرار گرفت. اما آیا او واقعا ما را آزاد کرد؟ لینکلن، رئیس جمهور جدید، به روشنی اعلام کرد که هدف ثابت من از جنگ داخلی با ایالت‌های جنوبی متحد شده علیه دولت فدرال اتحاد ایالت‌ها است نه حفظ یا لغو برده‌داری.»

وقتی پیروزی برای دولت - ساکنین مناطق شمالی - روز به روز سخت تر می‌شد. لینکلن تهدید کرد اگر جدایی طلبان به حاکمیت دولت فدرال تن در ندهند، برده‌های آنان را آزاد خواهد کرد. جنگ داخلی ادامه یافت و در سال ۱۸۶۳ اعلامیه «رهایی از بردگی»، برده‌های مناطقی را که در حال جنگ علیه دولت بودند را آزاد اعلام کرد.

بنابراین دولت با ایالات برده‌دار نجنبید تا به برده‌داری پایان دهد. نشانه آن نیز عدم لغو برده‌داری مناطق شمال می‌تواند باشد؛ بلکه جنبید تا بر اراضی وسیع جنوب، منابع معدنی سرشار آهن و ذغال سنگ، بازار مصرف بزرگ و تاسیس راه آهن آن تسلط خود را حفظ کند.

لینکلن به بردگان آزادی‌نمایشی داد اما امکان خود ا تکایی نداد و برده‌های آزادشده هنوز هم برای کار و ادامه حیات به سفید پوستان کاملاً وابسته بودند. به محض پایان یافتن جنگ داخلی، آتش خشونت سفیدها علیه سیاهان در جنوب شعله‌ور شد و دولت ملی به ندرت متعهد حمایت از سیاهان می‌شد. حزب جمهوری خواه برای ریاست جمهوری «هیز» طی معامله‌ای با هیئت انتخاب‌کنندگان - Electoral votes - نیروهای نظامی دولت (آخرین حمایت نظامی از سیاهان جنوب) را نیز از جنوب خارج کرد. پشتیبانی قانونی از سیاهان نیز با تصویب قوانین تفکیک نژادی توسط دیوان عالی، در حال از بین رفتن بود. از ۱۹۰۰، همه ایالات جنوبی قوانینی تصویب کردند که مانع رای دادن آمریکایی‌های سیاه و حقوق برابر می‌شد. بنابراین بردگان دیروز به شرایطی گرفتار شدند که با بردگی تفاوتی نداشت. توماس فورچن روزنامه نگار سیاه‌پوست «نیویوک گلوب» به مجلس سنا گفت: همیشه سفید پوستی که به یک سیاه شلیک می‌کند، تبرئه می‌شود در حالی که سیاه‌پوستی که تنها یک حیوان می‌دزدد به ۱۰ سال حبس محکوم می‌شود.»

(همان، ص ۱۵۱-۱۶۶)

حقوق مدنی سیاه‌پوستان در نیمه قرن بیستم

شورش سیاه‌پوستان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰، سفیدپوستان آمریکا را غافلگیر کرد؛ اما نباید چنین می‌شد، خاطره‌های متراکم سیاهان از ظلم، تعدی و نژادپرستی آمریکایی، شورش را دور از انتظار قرار نمی‌داد. ایالات متحده در اوج سروری زورگویانه خود بر دنیا، در عقب‌افتاده‌ترین وضعیت حقوق مدنی به سر می‌برد. تا ۱۹۴۶، هنوز نیروهای مسلح آمریکا تفکیک نژادی داشتند. از این سال نیز که دستور به پایان این قانون صادر شد، ۱۰ سال طول کشید تا بالاخره ارتش مختلط شد. مدارس ملی کشور تا سال ۱۹۴۵، با قانون «جدا اما برابر» اداره می‌شد. تا ۱۰ سال پس از ۱۹۵۴ که دیوان عالی دستور پایان این تفکیک را صادر کرد، بیش از ۷۵٪ مدارس جنوب هنوز مجزا بود. اتوبوس‌های محلی تا سال ۱۹۵۶، قسمتی مخصوص سفیدپوستان داشت که ورود سیاهان به آن قسمت، موجب بازداشت آنان می‌شد. سلف‌سرویس‌های کالج‌ها نیز محلی ویژه برای توزیع غذای سفیدپوستان داشت که به سیاهان در آن محل خدمات ارائه نمی‌شد. به رغم اینکه سالهای پیش، غیرقانونی بودن تفکیک‌نژادی در اتوبوس‌های بین‌ایالتی اعلام شده بود، دولت فدرال هیچ وقت این قانون را در جنوب اجرا نکرد. اواخر دهه ۷۰، بعد از تظاهرات جنبش‌های اعتراضی بسیار و تصویب قوانین بیشتر در جهت رفع تبعیض نژادی، هنوز هم جمعیت سیاهان که ۲۰٪ کل جمعیت را تشکیل می‌داد، صاحب کمتر از ۳٪ مشاغل موثر بود. (همان، ص ۲۹۴)



برده‌داری ۱۰ تا ۱۵ میلیون سیاه‌پوست آفریقایی

غاصبان آمریکای شمالی برای کار سخت در کشتزارهای بزرگ نیاز به نیروی کار انبوه و ارزان داشتند. آن‌ها نمی‌توانستند در ابتدای حضور در خود در این قاره، ساکنان بومی یعنی سرخ‌پوستان را استثمار کنند زیرا جنگل‌های تودرتوی آمریکای شمالی برای اشغالگران، بیگانه و برای سرخ‌پوستان، همچون خانه‌شان آشنا و مانوس بود. در وقت جنگ، این جنگل‌ها پناه‌گاهی کاملاً ایمن برای بومیان و قتل‌گاهی برای اشغالگران به حساب می‌آمد ازین رو، در این برهه از زمان، غاصبان اروپایی‌الاصل تا جایی که ممکن بود از درگیری با سرخ‌پوستان پرهیز می‌کردند چون نمی‌خواستند در «جنگ استثمار» مغلوب شوند علاوه بر اینکه جمعیت و قدرت مبارزه سرخ‌پوستان در این دوران بر سفید پوستان غلبه داشت. یک راهبرد شیطانی، آرزوهای سرمایه‌داران اشغالگر را محقق می‌کرد: در اختیار داشتن کارگرانی «تنومند»، «پراستقامت»، «ارزان»، «غریب و ناآشنا به منطقه» و «مطیع». آنچه این فکر را در مقام عمل، شیطانی تر و غیرانسانی تر می‌ساخت تبدیل «اطاعت از روی میل و اختیار» به «بردگی» و «ارزان بودن» به «رایگان بودن» بود. قاره آفریقا گزینه این تصمیم نابودکننده شد. بزرگترین عملیات آدمربایی و برده‌داری تاریخ، توسط کمپانی‌های غارتگران زرسالار، آفریقایی سیاه را به خاک سیاه نشانده. تا سال ۱۶۱۹ یک میلیون سیاه‌پوست را وارد آمریکای جنوبی و جزایر کارائیب کردند. از دید آنان، برده و کارگر، مادام العمر قلمداد می‌شدند. تا سال ۱۸۰۰ (آغاز قرن ۱۹) حدود ۱۰ تا ۱۵ میلیون سیاه‌پوست آفریقایی به قاره آمریکا وارد شد. بر اساس محاسبات، آفریقا بیش از پنجاه میلیون نفر از جمعیتش را به خاطر تجارت برده از دست داد. همه این وقایع در طول قرن‌هایی روی داد که ما آن‌ها را آغاز شکل‌گیری تمدن مدرن می‌نامیم.

برده‌داری آمریکایی به دو دلیل ظالمانه ترین نوع برده‌داری تاریخ بود:

- (۱) برده‌داری آمریکایی از «جنون سود» بی پایان پدید آمد.
- (۲) بر «تفر نژادی» مبتنی بود. به همین خاطر با بردگان هم‌چون موجوداتی پست تر از انسان رفتار می‌کردند.

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیعی سروسستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹،

ص ۳۵-۴۵)

□

قفس انسان و شکار برده

برخورد غیر انسانی دزدان (تاجران) برده از همان ابتدای امر یعنی شکار برده از سرزمین‌های آفریقایی آغاز می‌شد، جایی که بردگان را به هم زنجیر و مجبور به حرکت پیاده به سمت ساحل می‌کردند. این فاصله گاه به هزاران مایل می‌رسید. طی این راهپیمایی‌ها از هر پنج سیاه‌پوست اسیر، دو تن جان می‌باختند. بازماندگانی که به ساحل می‌رسیدند، تا زمان فروش در قفس زندانی می‌شدند. سپس آن‌ها را درون کشتی‌های تجارت برده جای می‌دادند. در این مرحله، همگی در فضایی تاریک و تنگ به هم زنجیر می‌شدند و در جایی به اندازه تابوت به حالت دراز کش قرار می‌گرفتند. عده‌ای به دلیل ازدحام شدید، کمبود اکسیژن و یا جراحات حاصل از شکار برده، می‌مردند. گاه در طور سفر ۱/۳ کل آفریقایی‌های درون کشتی، جان خود را ازدست می‌دادند. تعدادی، برای پایان دادن به این رنج و عذاب، خود را به دریا می‌انداختند. با این همه، تجارت برده چنان سود آور بود که تجار، سوراخ‌های کشتی را هم با برده پر می‌کردند.

اولین کشتی آمریکایی برده، در سال ۱۶۳۷ از ایالت ماساچوست حرکت کرد. محفظه‌های نگهداری برده در آن کشتی، به قفس‌هایی با عرض ۶۱ سانتی متر و طول ۱۸۰، تقسیم می‌شد و در قسمت پا، قفل‌هایی برای زندانیان تعبیه شده بود.

(همان، ص ۳۹-۴۲)



سرکوب شدید اعتراضات مردمی شورش هی مارکت

در سال ۱۸۸۶، نظام حاکم و اعتصاب‌های کارگری روبروی یکدیگر قرار گرفتند. فدراسیون کار آمریکا - انجمن اتحادیه‌های کارگری - فراخوان اعتصاب برای تقلیل کار به هشت ساعت اعلام کرد. حدود ۳۵۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زدند. در اجتماعی چهار هزار نفره در میدان «هی مارکت» شیکاگو، ناگهان بمبی منفجر شد که به زخمی شدن ۶۶ پلیس منجر شد. مدرکی که نشان دهد چه کسی آن بمب را پرتاب کرده بود به دست نیامد. ماموران پلیس، هشت رهبر آن اجتماع را دستگیر و محاکمه کردند. دادگاه، بدون داشتن دلیلی برای اقدام آن هشت نفر به ایجاد انگیزه قتل، همه آن‌ها را به اعدام محکوم کرد. مردم سراسر جهان و ۲۵ هزار نفر در شیکاگو علیه آن دادگاه تظاهرات کردند. پس از حادثه هی مارکت بود که عده‌ای سخت تکان خورده و به عرصه فعالیت سیاسی پا گذاردند.

(همان، ص ۱۹۷)

□

بی‌عدالتی نظام‌مند

جزوه‌های سال ۱۷۷۶

بعد از انقلاب آمریکا باید به زور به کشاورزان ناراضی آموخته می‌شد که آرمان‌هایی که در جزوه‌های سال ۱۷۷۶ (ایام جنگ استقلال) بیان شده نباید جدی گرفته شوند. نمایندگان مردم نباید روستاییانی مثل خودشان باشند که درد مردم را بدانند بلکه باید نجیب زادگان، سرمایه داران و مانند آنها نماینده مردم باشند.

دکترین حاکم تمامی سال‌های پس از انقلاب استقلال آمریکا، که توسط «پدران بنیانگذار» بیان شده این است که قدرت باید در دست مردانی باشد که از حقوق مالکیت مالکان و قدرتمندان در مقابل فقرا دفاع کند. از نظر آنها، «برده‌ها»، «فقرا» و «کارگران تهیدست» خطری همیشگی برای آزادی و حق مالکیت اند. در یک جمله، «مردمی که مالک زمین‌های کشور و ثروت آن هستند باید آن را اداره کنند».

ظهور شرکت‌های بزرگ در قرن ۱۹ و ساختار قانونی که برای اهدای سلطه به آن شرکتها تدوین شده بود، پیروزی مخالفان مردم‌سالاری را تثبیت کرد. اغلب تنازعات، طالبان قدرت را در گود مبارزه قرار می‌داد هرچند که آنها در مخالفت با گرایش‌های دموکراتیک در میان مردم عادی متحد بودند.

این واقعیت نه تنها درباره مدعیان لیبرال دموکراسی صدق می‌کند بلکه «لنین» و «تروتسکی» نیز کمی پس از بدست گرفتن قدرت، اقدام به برچیدن ارگان‌های نظارتی مردمی نمودند.

از این رو سرکوب مداوم سازمان‌های مردمی خواهان اصلاحات اجتماعی و پایه‌گذار دموکراسی واقعی، در دستور کار رسمی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم قرار گرفت که بدین وسیله امتیازات ویژه طبقه ممتاز از تهدید مصون می‌ماند.

نمونه مداخله مستقیم یا غیر مستقیم نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک این کشور در تعیین سرنوشت «السالوادور»، در همین راستاست. «اسقف رومرو» با افشاگری‌های خود روی این مساله تاکید کرد که در نهایت در سال ۱۹۸۰ ترور شد. در بعد اجتماعی نیز نیروهای امنیتی السالوادور به انحلال سازمان‌های مردمی از طرق وحشیانه روی آوردند.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۱۲-۵۱۴)

فصل سوم

جنايات فرهنگى، اجتماعى و حقوقى

تروریسم مواد مخدر

در میان اشباح تروریسم، «تروریسم مواد مخدر»، هولناک ترین آنهاست. مواد مخدر یادآور دوران طاعون‌های گذشته است. همان وحشت و همان احساس بدبختی.

مانند همه مصائب، دولت ایالات متحده و رسانه‌هایش این آفت را هم محصول واردات خارجی می‌دانند. از «ماری جوآنا» دیگر حرف زیادی زده نمی‌شود. شاید چون بجش موفقی از کشت محلی در ۱۱ ایالت آن را اکنون، ماری جوآنا تشکیل می‌دهد. در مقابل کوکائین و هروئین که در خارج از مرزها تولید می‌شود به مقوله‌ای در سطح دشمن ملی ارتقا یافته است.

طبق برآورد منابع رسمی «شهروندان ایالات متحده، ۱۱۰ میلیارد دلار در سال صرف مواد مخدر می‌کنند، این رقم معادل صرف مواد مخدر می‌کنند. این رقم معادل یک دهم ارزش کل تولیدات صنعتی کشور است.

مقامات، هیچگاه قاچاقچی دانه درشتی را، حتی یک نفر برای نمونه، دستگیر نکرده‌اند؛ درحالی‌که جنگ علیه مواد مخدر، خود، تعداد مصرف کنندگان را قطعاً افزایش داده است، مانند دوره «ممنوعیت مشروبات الکلی» که بر میزان تقاضا و سود، به تبع آن، افزود.

مواد مخدر به اندازه پای سیب آمریکائی است. هم مصیبت هم در عین حال تجارتی برای این کشور محسوب می‌شود؛ اما گناه آن به پای کلمبیا، بولیوی، پرو، مکزیک و سایر ملل «ناسپاس و تبهکار!» نوشته می‌شود.

کشاورزانی که کوکا و تریاک می‌کاشتند و آماج اصلی نبردهای سهمگین آمریکا نیز واقع می‌شدند کوچکترین ماهی‌های اقیانوس مواد مخدر محسوب می‌شدند. هزینه «مواد خام» مخدر که تولید آنها به دست کشاور است، تاثیر بسیار ناچیزی بر قیمت نهایی دارد. از مزارعی که کوکا برداشت می‌شود تا خیابان‌های نیویورک که محل فروش کوکائین است، قیمت آن، ۱۰۰ تا ۱۵۰ برابر تفاوت دارد (بسته به نوسان بازار سیاه مواد مخدر). از دیگر سو، کشتزارهای مواد مخدر به سهولت جابجا می‌شوند بنابراین نابود ساختن زمین کشاورزی و کشاورزان به ظاهر مقصر آمریکای لاتین، توسط سموم ساخت شرکت‌های شیمیائی آمریکا، کاملاً بی‌فایده است زیرا سرمایه‌گذار اصلی یا رئیس باند قاچاق، بساط خود را در سرزمینی دیگر با کشاورزان کشوری دیگر پهن می‌کند.

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران:

اختران ۱۳۸۷، ص ۳۲۲)



الگوی استعماری جنگ تریاک

حتی اگر از نقش برجسته آمریکا در ایجاد و تثبیت تجارت مواد مخدر بعد از جنگ جهانی دوم و حفظ این تجارت بعد از آن زمان صرف نظر کنیم، دولت آمریکا در حال حاضر، بزرگترین فروشنده مواد مخدر در جهان است. در واقع این ماجرا، بدون هیچ گونه اشاره‌ای به پیامدهای آشکار آن، دور از توجه همگان در جریان است.

تجارت مواد مخدر برای اقتصاد این کشور اهمیت زیادی داشته و دارد. ارزش صادرات سالانه توتون آمریکا، در طول دهه ۱۹۸۰ به دو برابر افزایش یافت و در طول این دهه تقریباً معادل ۲۵ میلیارد دلار به مبادلات تجاری افزود. در ۱۹۸۹ که کسری تجاری سالانه معادل ۱۰۹ میلیارد دلار شد، تجارت توتون، ۴/۲ میلیارد دلار به موازنه تجارت کمک کرد. دور از انصاف است این کسری تجاری عظیم را به گردن سیاست‌های جنگ طلبانه بوش و ریگان بیندازیم بدون آنکه به خاطر تلاش‌های موثر آنها برای رفع کسری از طریق مداخله دولت جهت افزایش فروش مواد مخدر از آنها تشکر کنیم.

امروزه صنایع تولید مواد مخدر و حامیان دولتی آنها، در تلاش برای زنده کردن پیروزی تمدن غرب و اهداف تاریخی آن در «جنگ استعماری تریاک» با چین، همان الگوی انگلیس را در صادرات مواد مخدر به ژاپن، تایوان، کره جنوبی و کشورهای آسیای شرقی دنبال می‌کنند.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ

دوم ۱۳۷۵، ص ۱۸۵)

□

«صنعت غیر قانونی مرگ» در خدمت «صنعت قانونی مرگ»

آیا برای بانک‌ها و تولید کنندگان سلاح، هم‌پیمانی بهتر از باند قاچاق مواد مخدر وجود دارد؟

مواد مخدر برای بانکداران، ثروت هنگفت و برای ماشین جنگی، بستر مناسب فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، «صنعت غیر قانونی مرگ» در خدمت «صنعت قانونی مرگ» قرار می‌گیرد. مبارزه ایالات متحده با منابع شیطانی! مواد مخدر آمریکای لاتین، پوششی برای حفظ نظامی‌گری و تا حدی زیادی مداخله سیاسی و کنترل بر این منطقه حساس بود. مدت‌هاست که مواد مخدر بهانه عمده‌ای برای مداخله نظامی این کشور در نقاط استراتژیک مورد نظرش شده است:

۱. پاناما

نیروی هوایی آمریکا هنوز از جنگ ویتنام فارغ نشده مستقیماً عازم بمباران مزارع به ظاهر مقصر آمریکای لاتین شد. در سال ۱۹۸۹، ۲۶ هزار سرباز به پاناما هجوم بردند و رئیس‌جمهور ناخوشایند و وابسته‌ای را بر آن کشور با آتش و کشتار تحمیل کردند که همین رئیس‌جمهور در لوای مبارزه با قاچاق مواد مخدر، دست به تقویت آن زد.

این حضور نظامی، به برگشت ارتش‌های سرکوبگر آمریکای لاتین به عرصه عمومی شتاب بخشید. ضمن اینکه ملزومات و تجهیزات برخورد این ارتش‌ها با اعتراض‌های اجتماعی که مکرر در حال انفجار بود نیز در اختیارشان قرار داد.

۲. کلمبیا

نیروهای مسلحی که حقوق بشر را نظام‌مند نقض می‌کردند بیشترین کمک را از ایالات متحده دریافت می‌داشتند. بخش وسیعی از کمک‌های تسلیحاتی و فنی که آمریکا به کلمبیا با عنوان مبارزه با مواد مخدر می‌داد در سرکوب کشاورزانِ بپاخاسته که هیچ ارتباطی به موضوع قاچاق نداشتند بکار می‌رفت.

در نهایت «جنگ مواد مخدر»، به پوششی برای «جنگ اجتماعی» سرمایه‌دارانِ قانون‌شکن علیه طبقات ضعیفِ بپاخاسته و انقلابی مبدل شد.

۳. آمریکا

طبق آمار بهداشت عمومی ایالات متحده، از هر ده نفر مصرف‌کننده مواد، هشت نفرشان سفیدپوستند؛ اما از هر ده نفر زندانی به جرم مواد مخدر فقط یک نفر سفیدپوست است. شورش‌های متعدد در

زندان‌های فدرال آمریکا رخ داد که رسانه‌ها بدان عنوان کاذب «شورش‌های نژادی» دادند؛ اما در واقع اعتراض‌هایی بود علیه سیاست‌های ظالمانه دولت نسبت به مقوله مواد مخدر. (به من دروغ نگو!، به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۳۲۲ - ۳۲۶)

ایجاد اختلال در مبارزه با مواد مخدر

کلمبیا - یکی از اصلی ترین مراکز قاچاق کوکائین به تمام دنیا - درخواست کرد که آمریکا یک سیستم رادار، نزدیک مرز جنوبی کلمبیا - که قسمت اعظم کوکائین خام مورد نیاز تاجران کلمبیائی مواد مخدر را برای تبدیل به مواد، عرضه می کردند - جهت کنترل پروازهای همسایگان به جنوب نصب نماید. آمریکا، سیستم رادار را تا جایی که ممکن بود دور از مسیر پروازهای حامل مواد مخدر نصب کرد. جزیره ای که رادار در آن نصب شد قدرت کنترل مناسب بر هواپیماهای مواد مخدر را به کلمبیا نمی داد؛ در عین حال در فاصله ۲۰۰ مایلی سواحل نیکاراگوآ، عملیات جاسوسی و نظارت را بر جریانات نیکاراگوآ برای ایالات متحده تسهیل می کرد. این اتفاق در مورد کاستاریکا نیز در حال اجرا بود که ناموفق شد.

طبق گزارش کمیته فرعی سنا برای عملیات مواد مخدر، جنگ ایالات متحده با نیکاراگوئه، موجب تأخیر و توقف تلاش ها برای اجرای قوانینی شد که جهت دور نگه داشتن مواد مخدر از آمریکا به تصویب رسیده بود. طرح های تروریستی این کشور در نیکاراگوئه و دیگر نقاط موجب فراهم آمدن تسهیلاتی برای تجارت مواد مخدر می شد و این یکی از ویژگی های همیشگی سیاست امریکا طی ده ها سال بوده است.

در ۱۹۸۹، چند روز بعد از ترور «گالان» در کلمبیا، افسران کهنه کار انگلیسی و اسرائیلی نیز در حال آموزش تجار کلمبیائی کوکائین که شامل گروه های ترور برای کارتل مواد مخدر بودند، مشاهده شدند. یک سال قبل، گزارش ضد اطلاعات کلمبیا تحت عنوان «سازمان آدمکش های مزدور و تجار مواد مخدر» افشا ساخت که در اردوگاه های آموزشی این گروه ها، حضور مربیان آمریکایی، آلمانی و اسرائیلی تایید شده است.

(همان، ص ۱۹۶ - ۱۹۸)



قاچاق اعضای بدن انسان و نوزادان

تهاجم نیروهای نظامی ایالات متحده، انهدام روستاها و زیرساخت‌های کشورهای آمریکایی مرکزی، براندازی حکومت‌های دموکراتیک منطقه، قوانین و مصوبات سازمان‌های بین‌المللی تجارت جهانی و صندوق پول برای در تنگنا قرار دادن دولت‌ها و بالا بردن سیطره آمریکا بر آنها و جنگ بی‌امان اقتصادی به همراه جنگ ایدئولوژیک، کشورهای بی‌دفاع آمریکای مرکزی را دچار بحران‌ها و آسیب‌هایی کرده که سرنوشت نامعلومی را در افق دیدشان قرار می‌دهد.

پیدایش مشکوک باندهای قاچاق اعضای بدن انسان و نوزادان، تجارت‌های شوم و نوپیدی برای این مناطق است. بعد از کشف مزارع انسان و مراکز غیر قانونی پرورش کودکان در گوآتمالا و هندوراس، انجمن حمایت از کودکان گوآتمالا اعلام کرد: «خرید و فروش کودکان به یکی از تجارت‌های غیر سنتی عمده تبدیل شده و سالیانه ۲۰ میلیون دلار سود تولید می‌کند».

روزنامه «ال تیمپو» چاپ هندوراس گزارش داد: «پلیس پاراگوئه، تعدادی کودک برزیلی را از دست یک گروه جنایتکار نجات داد که قصد فروختن اعضای بدن آنها به بانک‌های اعضای بدن در آمریکا داشتند».

دادگستری برزیل دستور تحقیق درباره کودکانی را داد که به فرزندخواندگی پذیرفته شده و برای عمل جراحی پیوند اعضای بدن در اروپا مورد استفاده قرار می‌گیرند. طبق آمار فدراسیون حقوق بشر، سالیانه حدود ۳۰۰ کودک در گوآتمالا ربوده شده و به قیمت ۱۰ هزار دلار برای فرزندخواندگی فروخته می‌شوند. در هندوراس نیز فروش کودکان به صنایع تجارت اعضای بدن برای پیوند اعضا اتفاق می‌افتد. در گوآتمالا نوزادانی بین ۱۱ روز تا ۱۴ ماهه در مزرعه‌ای انسانی کشف شدند که به خانواده‌های آمریکایی و اسرائیلی که بچه‌هایشان به پیوند اعضا نیاز داشتند فروخته می‌شدند.

در گزارش یک روزنامه راست‌گرای هندوراس اعلام شد هر سال حدود ۲۰ هزار کودک در مکزیک ناپدید می‌شوند که بسیاری از کوچکترهایشان برای پیوند اعضا به بدن کودکان آمریکایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ زیرا بیشترین رقم کودکان ربوده‌شده‌ی نوزاد تا ۱۸ ساله مربوط به مناطق همجوار آمریکا در مکزیک است.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۳۱۲-۳۱۴)

□

تخریب محیط زیست پروتکل کیوتو

سومین نشست کنفرانس کشورهای سازمان ملل عضو «کنوانسیون تغییرات آب و هوایی» در کیوتوی ژاپن (۱۹۹۷)، توافقنامه‌ای را به تصویب رساند که هدف اصلی آن، کاهش پرتوهای ناشی از گاز دی اکسید کربن در جهان بود. دی اکسید کربن توسط موتور خودروها و صنایعی که از سوخت فسیلی استفاده می‌کنند تولید می‌شود.

پروتکل کیوتو از کشورهای صنعتی می‌خواهد که حجم تولید دی اکسید کربن خود را به میزان ۵/۲٪ تا سال ۲۰۱۲ کاهش دهند. در سال ۲۰۰۱، در اوج نگرانی جامعه بین‌المللی برای امنیت زیستی کره زمین، دولت جرج بوش اعلام کرد که به مفاد پروتکل کیوتو اعتنا نمی‌کند.

جرج بوش در مقابل واکنش‌های کشورهای جهان به بی‌اعتنایی دولت آمریکا، پاسخ داد: «ما کاری که به اقتصادمان ضرر وارد می‌کند را هرگز انجام نخواهیم داد». طبق اظهارات وی، بهای الکتریسته و اقتصاد ایالات متحده، بسیار مهمتر از آسیب دیدن لایه اوزون، آب شدن کوه‌های یخی در قطب، افزایش دمای کره زمین و ویرانی‌ها و آسیب‌های بعضاً جبران ناپذیر ناشی از اختلافات آب و هوایی و گرم تر شدن کره زمین است. نه فقط اقتصاد آمریکا بر منافع کل کره زمین ترجیح دارد بلکه خطراتی که موجودیت کره زمین و زیست طبیعی آن را به طور جدی تهدید می‌کند، باید در مقابل منافع و خواست ایالات متحده ناچیز انگاشته شود.

(چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۱۱۵)



سرقت علمی

سرقت دانش گیاهان دارویی

دانشمندان ثروت اندوز و غارتگران آمریکایی علم، دانش باستانی، روش‌ها، تدابیر و تکنیک‌هایی را که مردم بومی، در طول هزاران سال تولید کرده بودند، در قالب پژوهش‌های علمی تصاحب کردند. در طول هزاران سال، ساکنان بومی نقاط مختلف جهان اقدام به پرورش و گرده‌افشانی گیاهان مختلف، رام کردن حیوانات وحشی و نیز تهیه گیاهان دارویی گوناگون کرده‌اند. در طول قرن‌ها، تکنیک‌ها و روش‌هایی را شناسایی کرده بودند که امروزه آن‌ها را در قالب دانشی جدید به نام «بیوتکنولوژی» بکار می‌گیرند.

به رغم اینکه از دانش و تجربه در ایالات متحده و اروپا به شدت محافظت می‌شود، چنین دانش‌های بومی تحت هیچ مراقبت و کنترلی نبوده و نیست. مصوبه سازمان تجارت جهانی در زمینه حمایت دانش علمی (TRIPS) نیز سیستم‌ها، روش‌ها و تولید گیاهان یا محصولات که زیر بنای دانش بومی و سنتی را تشکیل می‌دهند را در زیر چتر حمایتی خود قرار نمی‌دهد و هیچ گونه تمهیدی برای حمایت از این علوم ندارد. بنابراین شرکت‌های چند ملیتی آمریکایی، موسسات وابسته به کشاورزی و موسسات بیوتکنولوژی به راحتی می‌توانند چنین دانش‌هایی را تصاحب کنند.

فرآیند سرقت مذکور با گیاه «نیم» آغاز شد. گیاهی هندی که در درمان زخم‌های عمیق، دیابت، یبوست و آفت زدایی از درختان استفاده می‌شد. در سال ۱۹۸۵ یک تاجر آمریکایی حشره کشی جدید که از «نیم» تهیه می‌شد را به ثبت رساند و امتیاز آن به کمپانی شیمیایی چند ملیتی «گراس و شرکا» فروخته شد. بیش از ۳۷ محصول جدید در فاصله ۱۰ سال به ثبت رسید که ماده خام اولیه همه آنها گیاه «نیم» بود و به راحتی تبدیل به ثروت نامحدود یک کمپانی چند ملیتی آمریکایی شد.

همین فرآیند در مورد گیاه «کوانیوآ» که از دوران پیش از اینکاها در نواحی کوهستانی آمریکای لاتین کشت می‌شده، تکرار شد و دو محقق آمریکایی دانشگاه «کلرادو» در ۱۹۹۴ امتیازی را به ثبت رساندند که به موجب آن، کنترل انحصاری بر گیاهان منطقه کوهستانی بولیوی را در اختیار می‌گرفتند، منطقه‌ای که سرشار از گونه‌های مختلف «کوانیوآ» بود.

در این فرایند علاوه بر اینکه هزاران کشاورز خرده پای بومی از حق استفاده دارویی و تولید در ثروت محروم شدند، فرسایش ژنتیکی گیاه «کوانیوآ» را نیز که توسط بومیان محافظت می‌شد در پی داشت.

(همان، ص ۱۱۹)

استقلال برای چه کسی؟

زنان، سرخ پوستان و بردگان سیاه پوست در اعلامیه استقلال

سخت گیری های بریتانیا، ساکنان آمریکا را که مستعمره نشینان دولت انگلیس بودند متمرّد تر ساخت. آنها از سال ۱۷۷۴، نهادی سیاسی به نام «کنگره قاره ای» تاسیس کردند که گامی در جهت دولت مستقل برپا می کرد. توماس جفرسون، یک «اعلامیه استقلال» نوشت که کنگره در ۱۷۷۶ آن را تصویب کرد. ادبیات به کار گرفته در اعلامیه استقلال احساسات گروه های مختلف ساکن مستعمره ها را علیه پادشاهی انگلستان، بر می انگیزت. اما در عین حال، این اعلامیه، سرخ پوستان، بردگان سیاه پوست و زنان را در برنگرفت.

در حالی که ۲۰ سال پیش تر، دولت ماساچوست سرخ پوستان را «یاغی، دشمن و خائن» نامید و در قبال پوست هر سرخ پوست، پول نقد جایزه قرار داد. هیچ اشاره به سرخ پوستان در اعلامیه استقلال نشد. اظهار نظر جفرسون در باره بردگان سیاه پوست، توسط «کنگره قاره ای» از اعلامیه حذف شد زیرا برده داران مستعمرات، تمایل به پایان برده داری و تجارت پر سود آن نداشتند.

زنان نیز در سیاست ناپیدا بودند. آنان هیچ حق سیاسی برابر با مردان نداشتند. بنابراین اعلامیه استقلال، با زبان خودش «حق حیات، آزادی و خوشبختی» را تنها به مردان سفید پوست محدود نمود. حقیقت پنهان این اعلامیه این بود که قشر در حال ترقی و ثروتمند مستعمره ها برای انحصار ثروت و قدرت، به حمایت کافی برای شکست دادن انگلستان نیاز داشتند و در عین شکست انگلستان، نمی خواستند نظم ثروت و قدرت را که تقریباً جا افتاده بود بر هم بزنند. در واقع سازندگان اعلامیه، جزئی از همان نظم نهادینه شده بودند. بیش از ۷۵٪ کسانی که در «کنگره قاره ای»، اعلامیه را امضا کردند، پیش تر به عنوان نماینده بریتانیا در مستعمره ها خدمت کرده بودند. چهار روز پس از قرائت اعلامیه، فرمانی صادر شد که مردان برای نام نویسی در ارتش ملی گرایی حضور یابند و تصریح شد که ثروتمندان می توانند از نام نویسی در ارتش کناره گیری کنند.

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیع سرروستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹،

ص ۷۷-۸۰)



قانون اساسی برای چه کسی؟!

۵۵ نفری که برای نوشتن قانون اساسی گرد هم آمدند، اکثر آن‌ها پیش‌تر به عنوان نماینده بریتانیا در مستعمره‌ها، ثروتمند، فراماسونر و نزول‌خوار بودند. آن‌ها به دنبال خلق یک دولت ایالاتی یا مرکزی بودند که بتواند از نظام اقتصادی مورد دلخواه آنان حفاظت کند. هیچ زن، سیاه‌پوست، سرخ‌پوست، خدمتکار قرار دادی یا فرد عادی در نوشتن قانون اساسی نقش نداشت. بنابراین این قانون بازتاب دهنده منافع این گروه‌ها نبود. زنان، سرخ‌پوستان، بردگان و مردان فاقد دارایی، حق رای نداشتند. مشکلات چنین نظامی عمیق‌تر از محدودیت‌های قانون اساسی در زمینه رای بود و ریشه در تقسیم جامعه به ثروتمند و فقیر داشت. عده‌ای ثروت هنگفت و قدرت داشتند و مالک زمین، پول، روزنامه‌ها، کلیساها و نظام آموزشی بودند. حق رای چطور می‌توانست موجب کاهش چنین قدرتی شود؟!

یکی از فدرالیست‌های اصلی (طرفداران قانون اساسی)، الکساندر همیلتون در جریان تصویب قانون اساسی می‌گفت: «گروه اول، ثروتمندان و اشرافند و گروه دوم توده مردم... مردم به ندرت صحیح را از ناصحیح تشخیص می‌دهند. بنابراین سهم معین و دائمی از حکومت و قدرت را به دست اولین قشر بدهید.»

در نهایت، قانون اساسی برای خدمت به منافع قشر ممتاز ثروتمند تصویب شد. «پدران بنیانگذار» - اولین بنیانگذاران ایالات متحده - در پی توازن قدرت نبودند مگر توازنی که امور را هم چون گذشته حفظ کند. آن‌ها به یقین، خواهان برابری برده و ارباب، ثروتمند و فقیر و سرخ‌پوست و سفید پوست نبودند و نیمی از مردم کشور یعنی زنان، «شهروندان نامرئی» در دوران اولیه ایالات متحده بودند. ریشه‌های بی‌عدالتی‌های نظام یافته در آمریکای امروز را در این برهه از تاریخ می‌توان یافت.

(همان، ص ۹۴-۹۸)

□

آزادی بیان در جنگ جهانی اول

هنگامی که رئیس جمهور «ویلسون» ورود آمریکا به جنگ بین الملل را جنگی برای پایان همه جنگ‌ها و با هدف ایجاد امنیت در جهان برای دموکراسی اعلام کرد این واژه‌های محرک، مردم آمریکا را مشتاق نام‌نویسی در ارتش نکرد؛ در حالی که ارتش به یک میلیون سرباز نیاز داشت. کنگره جهت وادار ساختن مردم به خدمت نظامی، «کمیته اطلاعات همگانی» را برپا کرد و دولت لایحه‌ای تصویب کرد که برای فردی که از خدمت در ارتش خودداری نماید یا حتی تلاش کند مانع نام‌نویسی دیگران شود، تا ۲۰ سال حبس در نظر گرفت. در نتیجه این قانون، حدود ۹۰۰ نفر به زندان افتادند. گروهی موسوم به «محافظان هوشیار آمریکایی» برای ممانعت از سخنرانی‌های خیابانی ضد جنگ پدید آمد. اداره پست امتیازهای پستی روزنامه‌ها و مجلات منتقد جنگ را ملغی کرد. کمیته اطلاعات همگانی تلاش می‌کرد مردم را به جاسوسان و خبررسانی علیه هم تبدیل کند. مدعی‌العموم ایالات متحده در ۱۹۱۸ اعلام کرد: «این کشور در طول تاریخش هیچگاه تا این حد به وسیله پلیس کنترل نشده است.»

(همان، ص ۲۴۰-۲۴۸)



آزادی عقیده

آمریکا که در طول چند قرن گذشته دستش به خون ده‌ها میلیون انسان بی‌گناه در داخل و خارج از کشورش آغشته است، دائما خود را رهبر دفاع از آزادی و حقوق بشر جهان معرفی می‌کند. آمریکا همیشه سعی داشته، اوضاع داخلی‌اش - در حوزه‌های مختلف - را به پلیسی‌ترین و خشن‌ترین شکل ممکن، در کنترل و مهار خود داشته باشد. در برخی موارد، دولت این کشور با مردم خود مانند یک جنگ نظامی به مقابله می‌پردازد.

نمونه‌ی گروه «move»:

در اواسط دهه ۱۹۸۰، وقتی دولت تصمیم گرفت تا گروه «move» را - که هیچ عملیات مسلحانه‌ای علیه دولت صورت نداده بود - در شهر فیلادلفیا نابود سازد، محل مسکونی آن‌ها در داخل شهر را «بمباران» کرد. اعضای این گروه در میان خانه‌هایشان زنده زنده سوختند و جان دادند. نمونه گروه «دیویدیان»

نمونه دیگر، گروه دیویدیان است که در ۱۹۹۳، زمانی که دولت تصمیم گرفت تا این گروه را در ایالت تگزاس نابود سازد، با تانک به محل مسکونی دیویدیان یورش برد و ۷۶ نفر از آنان را زیر آتش حملات تانک‌های ارتش آمریکا، زنده زنده سوزاند که ۲۷ نفر از قربانیان، کودک بودند. در سالگرد کشتار دیویدیان مردم اعتراضاتی به این کشتار بی‌رحمانه نشان دادند؛ ولی در اتخاذ سیاست‌های پلیسی این چنینی اثری نداشته است.

(یوسرائیل و صهیوناکراسی، سید هاشم میرلوحی، قم: دفتر نشر معارف، چاپ اول

۱۳۹۰، ص ۳۰۶-۳۰۳)

نژادپرستی در جنگ جهانی دوم و داعیه هولوکاست

بسیاری گمان می‌کنند علت جنگ با متحدین (آلمان، ایتالیا و ژاپن) پایان دادن به نژادپرستی آلمانی بود، در حالی که سربازان ارتش ایالات متحده بر اساس نژاد تفکیک می‌شدند. حتی بانک‌های جمع‌آوری خون، خون سفیدان را مجزا از خون سیاهان نگه می‌داشت.

در طول جنگ، نحوه رفتار آمریکایی‌ها با مهاجران ژاپنی تبار، همان سرکوب‌گری ظالمانه و نژادپرستانه‌ای بود که ادعا می‌کردند علیه آن می‌جنگند. روزولت در سال ۱۹۴۲ به ارتش اجازه داد همه ژاپنی‌های ساکن ساحل غربی آمریکا (۱۱ هزار مرد، زن و بچه) از خانه خود اخراج و به اردوگاه‌هایی در مناطق دوردست انتقال دهند. مهاجران ژاپنی تبار بیش از سه سال در شرایطی شبیه زندان نگه داشته شدند. سیاه‌پوستان، سرخ‌پوستان و مهاجران ژاپنی تبار ساکن آمریکا به سختی می‌توانند باور کنند علت ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، پایان دادن به هولوکاست باشد؛ هنگامی که جنایات بی‌شمار سرمایه‌داران سفیدپوست آمریکایی را علیه خود و سایر نژادها آشکارا مشاهده کردند.

ایالات متحده با یک توافق ساده با امپراتری ژاپن که آماده تسلیم بود می‌توانست به غائله جنگ پایان دهد؛ اما این طور نشد و در سال ۱۹۴۵، هواپیماهای آمریکایی روی دو شهر هیروشیما و ناگازاکی بمب هسته‌ای فروریختند. بیش از ۱۵۰ هزار نفر کشته و عده بی‌شماری نیز بر اثر مسمومیت مواد رادیواکتیو گرفتار مرگ تدریجی، نوزادان ناقص الخلقه و... شدند.

احتمالاً روزولت می‌خواست پیش از ورود شوروی به میدان جنگ با ژاپن، موقعیتی ایجاد کند که ژاپن پس از جنگ را به جای روس‌ها در اختیار کامل آمریکا قرار دهد.

(همان، ص ۲۷۳-۲۷۷)



حقوق بشر تجویز شکنجه

«ما شکنجه گران را نمی بخشیم و من هرگز دستور شکنجه نداده و نخواهم داد». این کلمات را جرج بوش در سال ۲۰۰۴ پس از انتشار تصاویر زندان ابو غریب به خبرنگاران می گوید. کاخ سفید به طور مداوم اعلام می کرد که شخص رئیس جمهور از دیدن تصاویر وحشتناک شکنجه بسیار متاثر شده و هرگز چنین شیوه‌هایی را تأیید نکرده است. یکی از مهم ترین نشانه‌های ارتباط بوش با رفتار خشن سیا و ارتش در برابر زندانیان، مکالمه حضوری بوش و «جرج تنت» - رئیس وقت سازمان سیا - است. شیوه معمول ایالات متحده آن است که اقدامات بسیار مهم و سری سیا توسط کاخ سفید به دقت بررسی شده و مجوز کتبی رئیس جمهور در قالب احکام ریاست جمهوری لازم است.

بعضی از کارشناسان بر این عقیده‌اند شواهدی وجودی دارد که مقامات ارشد دولتی از جمله مهم ترین آنها، «دیک چینی» معاون اول رئیس جمهور، اصرار داشتند رئیس جمهور را از چالش‌های مربوط به شکنجه زندانیان مصون نگه دارند. چنین به نظر می‌رسد که بین مقامات دولتی و اطلاعاتی، توافقی محرمانه صورت گرفته بود تا بوش در جریان قرار نگیرد و از این طریق به وی امکان دهند در آینده، موضوع را انکار کند. زمانی که «چنی» و دیگران مشغول تصمیم برای بکارگیری شیوه‌های خشن مدرن بودند بوش هم سیاست «نپرس و نگو» را دنبال می‌کرد. بنابراین سوال خبرنگاران که آیا بوش شکنجه‌ها را شخصاً تأیید کرده است یا نه، به جواب نمی‌رسید. سؤال درست باید این طور مطرح می‌شد: «آیا بوش توسط رفقای خود امکان انکار و تکذیب کردن را بدست آورده یا خیر؟»

یکی از مهم ترین مجوزهای رسمی که توسط سیا در توجیه چنین بازجوئی‌هایی مورد استناد قرار می‌گرفت، پاسخ وزارت دادگستری به استعلام سیا بود که یک چتر حفاظتی حقوقی مبتنی بر «دکترین دفاع از خود بوسیله هر گونه اقدام ممکن» برای سازمان ایجاد کرد. بنابراین سیا، اولین سازمان آمریکائی شد که فنون بازجوئی و کسب اطلاعات را بدین حد توسعه داد و فنونی که اولین بار روی «ابوزبیده»، معاون مهم «بن لادن»، آزمایش کرد فضای مساعدی برای تسری این شیوه‌ها به تمامی ارکان دولت ایجاد نمود.

(دولت جنگ، جیمز رایزن، محمد مهدی احمدی معین و مهدی ذوالفقاری،

تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور ۱۳۸۷، ص ۵۲ - ۶۲)

□

تکنیک‌های مصوب شکنجه

تام مالدینوفسکی، دبیر کل وکلای دیده بان حقوق بشر در واشنگتن و مشاور سابق «بیل کلیتون» و «مادلین آلبرایت» فهرستی را از تکنیک‌های شکنجه‌ی مورد استفاده ایالات متحده ارائه می‌دهد:

- ۱- بستن دست‌ها و پاها (به عنوان روش اضطراب آور)
- ۲- آویزان کردن طولانی
- ۳- برهنه کردن اجباری: این روش در حد وسیعی در افغانستان و عراق بکار گرفته شد.
- ۴- زندان انفرادی تا ۳۰ روز
- ۵- حبس در انزوا تا ۳۰ روز که در صورت اجازه فرمانده تیپ اطلاعات، به صورت نامحدود از نظر زمانی قابل اجرا بود.
- ۶- تهدید با حمله سگ
- ۷- قرار دادن زندانی در معرض گرما و سرمای بسیار شدید
- ۸- موقعیت پر اضطراب و استرس‌زا
- ۹- قرار دادن در شرایط سخت و دردناک و انجام حرکات مکرر
- ۱۰- محرومیت از خواب
- ۱۱- خواباندن با دستان و پاهای بسته در آب: این روش فقط برای سازمان سیا تصویب شد.
- ۱۲- محرومیت از نور
- ۱۳- تحریک شنیداری زندانی همراه با بستن چشم‌هایش
- ۱۳- محرومیت از آب و غذا
- ۱۴- تجاوز جنسی

و جوه مشترک همه این روش‌ها موارد زیر است:

الف - همه آنها به گونه‌ای اجرا می‌شود که ظاهراً بی‌ضرر به نظر می‌رسد و اثری از زخم و جراحت باقی نمی‌ماند اما افرادی که با قربانیان این روش‌ها مراوده داشتند به خوبی می‌دانند این روش‌ها در مقایسه با خشونت‌های فیزیکی و جسمانی می‌توانند به مراتب سخت‌تر، مؤثرتر و ظالمانه‌تر باشند.

ب - همه این تکنیک‌های شکنجه‌گری مورد تصویب رسمی «دونالد رامسفلد» (وزیر دفاع دولت بوش پدر) در ماه‌های مختلف ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ یا مورد تصویب «ژنرال سانچز» (فرمانده نیروهای آمریکایی مستقر در عراق) می‌باشند.

ج - قبل و بعد از رسوایی رسانه‌ای زندان ابوغریب، وزارت خارجه آمریکا، همه این شکنجه‌ها را نسبت به کشورهای دیگر محکوم کرده است.

د- این تکنیک‌ها دقیقاً روش‌های اعمال شده توسط بسیاری از دیکتاتورهای مستبد جهان و مغایر قوانین «کنوانسیون ژنو» و سایر دستورالعمل‌های بین‌المللی اند و جالب اینکه آمریکا نیز یکی از اعضای پرادهای کنوانسیون ژنو است.

ه- این مصوبات رسمی و اقدامات وزارت دفاع، ارتش و نیروهای اطلاعاتی ایالات متحده پیامدهای جهانی نیز به دنبال دارد و راه را برای حکومت‌های سرکوبگر و مستبد دنیا هموار می‌کند. به هر حال آمریکا مدعی رهبری دفاع از حقوق بشر و دفاع از آزادی در دنیاست. طبعاً وقتی این کشور اصولی را زیر پا می‌گذارد که رعایت آن را بر سایرین توصیه می‌کند، حکومت‌های سرکوبگر راحت‌تر در مقابل توبیخ‌های بین‌المللی می‌توانند مقاومت کنند و روش‌های وحشت‌آور و ارباب‌آفرین خود را ادامه دهند.

(به نام تروریسم، کِنت راث، امیرشهریار امینیان، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۸، ص ۵۱ - ۵۹)

□

زندان‌های سری

برای رهایی از نگاه کنجکاو رسانه‌ها، نظارت ناظران مستقل و مزاحمت گروه‌های مدافع حقوق بشر، سازمان سیا مکان‌های سری را انتخاب می‌کرد تا با تسلط کامل و بی‌مزاحم به تخلیه اطلاعاتی و بازجویی از زندانیان بپردازد؛ از دیگر سو از پیگیرد قانونی دستگاه قضایی ایالات متحده نیز مصون بماند.

بدین منظور، گروهی از اعضاء سیا ماموریت یافتند که زندان‌های جایگزین را در گوشه و کنار دنیا شناسایی و معرفی کنند. در واقع آنها بررسی می‌کردند که چگونه انسانها را ناپدید کنند. برخی مناطق که نظارت حقوق بشر در آنها بسیار کم‌رنگ بود مکان‌های مناسبی برای راه‌اندازی زندان‌های سری بودند.

در پاسخ به این نیاز در ژانویه ۲۰۰۲، یک زندان در پایگاه نیروی دریایی آمریکا در خلیج کوچک «گوانتانامو» در خلیج کوبا، تاسیس و زندانیان را با هواپیما از افغانستان به این مکان موسوم به «زندان گوانتانامو» یا «اردوگاه اشعه ایکس» منتقل می‌کردند.

بوش با کنار گذاشتن FBI و پنتاگون، سیا را برای نگهداری زندانیان القاعده انتخاب کرد و با این اقدام، سیاست «قانون شکنی» قوانین نظامی خود آمریکا را در پیش گرفت. در گوانتانامو، افسران آمریکایی زیادی از سازمان‌های مختلف حضور داشتند که هر یک روش خاص خود را برای بازجویی دنبال می‌کردند.

دو زندان اصلی دیگر در همین جهت با نام‌های رمزی «معدن نمک» و «نور درخشان» راه‌اندازی شد. «معدن نمک» برای نگهداری زندانیان سطح پایین در خود افغانستان و از «نور درخشان» که محل آن همچنان سری است برای نگهداری رهبران عالی‌رتبه استفاده می‌شود. علاوه بر این، زندان‌های مخفی دیگری نیز در کشورهای نظیر تایلند و اروپای شرقی، مانند لهستان و رومانی ایجاد کرده است.

آن دسته از زندانیان که در زندان‌های سری به سر می‌برند به احتمال قوی هرگز روی آزادی را نخواهند دید. امروزه هنوز نمی‌توانیم آمار دقیقی از زندانیان در بند سیا و ارتش آمریکا به دست آوریم. اقدام این کشور در انتقال زندانیان به دیگر کشورها دقیقاً برخلاف «کنوانسیون ژنو» و مطابق قوانین بین‌المللی، تحت عنوان «نقض آشکار» حقوق بشر مورد پیگیری قرار دارد؛ هم چنین مطابق قوانین مصوب خود ایالات متحده در ۱۹۹۶، «نقض آشکار» کنوانسیون ژنو، «جنایت جنگی» محسوب می‌شود.

(همان، ص ۶۲-۷۲)



زندان‌های داخل آمریکا

با بررسی فرهنگ حاکم بر اداره زندان‌های این کشور علاوه بر جمعیت چشمگیر زندانیان آن، نتیجه سال‌های حاکمیت فرهنگ سرمایه‌داری آمریکایی را در بُعد اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. غالب مردم آمریکا از اهمیت آنچه در زندان‌های داخلی شان رخ می‌دهد، غافلند. اگر بدرفتاری‌های موجود در زندان‌ها در چند استثنای معدود خلاصه می‌شد این امکان بود که آن را به تخطی افراد در حد و اندازه طبیعی ربط داد؛ اما تکرار مداوم بدرفتاری و تبدیل آن به یک فرهنگ رایج، نشانه امر دیگری است.

«جمی فلنر»، مدیر برنامه آمریکا در دیده بان حقوق بشر، طی مقاله‌ای می‌نویسد: «در زندان‌ها با ضرب و شتم بعضاً خیلی شدید از زندانیان پذیرایی، دست‌ها و کتفشان را تا حد دردناکی پیچانده، سپس آنها را با صورت به دیوار بتونی کوبیده‌اند. بارها با ابزارهای بیهوشی به آنها شوک وارد شده، به دفعات مواد شیمیایی مانند اسپری فلفل یا گاز اشک آور به صورتشان پاشیده‌اند و گاهی به آنها از نزدیک شلیک شده‌است. نتیجه این رفتارها برای زندانیان، بینی شکسته، از دست دادن دندان، فک شکسته، دنده‌های خرد شده، پارگی پرده گوش و البته آثار روانی بوده است.

زندانیان زن و مرد در معرض تجاوز و سوء استفاده جنسی از سوی کارکنان زندان و سایر زندانیان نیز قرار دارند. ماموران تأدیب با خشونت تمام زندانیان را مجبور به انجام رفتارهای شنیع جنسی می‌کنند. البته در خصوص تمام موارد یاد شده آمار دولتی خاصی موجود نیست. مدیریت زندان‌ها انگیزه چندانی برای استخراج چنین آماری ندارد و هیچ قانونی هم آنها را مجبور به ارائه چنین آماری نمی‌کند. بنابراین آنچه ما از طریق روزنامه‌ها یا گروه‌های حامی حقوق بشر مطلع می‌شویم صرفاً قله این کوه یخی را تشکیل می‌دهد اما ما نمی‌دانیم بزرگی این کوه یخی که بخش اعظم آن زیر آب قرار دارد چقدر است. زندان دولتی «پلیکان بی» در کالیفرنیا در دهه ۱۹۹۰ یا زندان «ماری کوپاکونتی» در آریزونا را، تنها، نمونه‌های مشهوری از موارد یاد شده در تاریخ زندان ایالات متحده می‌توان شمرد.

یکی دیگر از مشکلات جدی زندان‌ها، خشونت زندانی‌ها علیه یکدیگر است که بدون شک بیش از اعمال خشونت ماموران باعث آسیب شده است. از هر ۱۰ زندانی یک نفر به دلیل نزاع با دیگر زندانیان به سختی مجروح شده و ماموران زندانی نیز به طور عمدی به نزاع زندانیان بی‌توجهی می‌کنند یا در مواردی به آن دامن هم می‌زنند. بعضی از

زندانیان (اغلب مردان) به طور وحشیانه و به کرات توسط زندانیان دیگر مورد تجاوز قرار می‌گیرند و ماموران در مقابل درخواست محافظت و کمک او با بی‌توجهی تمام فقط شانه‌هایشان را بالا می‌اندازند. موارد متعددی نیز هست که به طور عمدی و آگاهانه یک زندانی به سلولی منتقل می‌شود تا مورد رفتار وحشیانه یا تجاوز قرار گیرد.

اما مسوولیت این فجایع متوجه کیست؟
به طور کلی ندامتگاه‌ها، زندان‌های انفرادی و دارالتأدیب‌های امریکا، ساختاری سلسله‌مراتبی داشته و شبیه به سازمان‌های نظامی‌اند که سلسله‌مراتب و زنجیره فرماندهی‌شان کاملاً مشخص است. تعیین‌کننده‌ترین عنصر در فرهنگ سازمانی هر زندان «مدیریت ارشد» آن است که در اختیار نفر اول هرم فرماندهی است. اگر مساله زندانی‌های داخلی آمریکا امروزه به یک معضل فراگیر اجتماعی تبدیل شده به دلیل کسری بودجه نیست؛ بلکه به دلیل نبود اقدامات سازنده برای پیشگیری از گسترش خصومت و بیماری‌های روانی در زندانیان است. این مدیریت ارشد است که باید روشی موثر و قدرتمند به کار گیرد که متأسفانه این اتفاق نمی‌افتد.

(به نام تروریسم، کِنت راث، امیرشهریار امینیان، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۸، ص

۱۲۱ - ۱۲۴)



صدام حسین در نقش مجری سیاست‌های آمریکا

ریاست صدام بر عراق از طریق خونین‌ترین پاکسازی، با اعدام صدها مقام حزبی و افسر نظامی (حتی دوستان و متحدان صمیمی‌اش) صورت گرفت. حزب بعث با الگوی اندیشه‌های فاشیستی و آلمان نازی تشکیل شد و از وابستگان جامعه تجاری و سنی‌های عراق بود. این حزب، با کمک سازمان سیا در سال ۱۹۷۹ به قدرت رسید.

در سال ۱۹۸۵ سازمان «عفو بین الملل» ۳۰ نوع شکنجه که در عراق اعمال می‌شد فهرست کرد. طیف گسترده‌ای از کتک زدن تا سوزاندن، دادن شوک الکتریکی، قطع عضو، مثله کردن و... در این فهرست دیده می‌شود. اجساد شکنجه‌شدگان گاهی برای عبرت دیگران به نمایش عمومی گذاشته می‌شد.

در سال ۱۹۸۲ دولت ریگان، نام عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد؛ در حالی که کودکان و نوجوانان عراقی نیز از شکنجه و ترور صدام در امان نبودند. به گزارش یک زندانی سابق عراقی، دختران جوان را در حین قاعدگی ماهانه، از سر آویزان و پرده‌های بکارتشان را با اشیای تیز بریده بودند در حالی که عراق به عنوان یک کشور عربی برای باکرگی دختر ارزش خاصی قائل است.

(علیه تروریسم، فردریک اچ. گارو، علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۶، ص ۱۶ - ۱۸)

فرهنگ پورنوگرافیک، فروپاشی فرهنگ مردم آمریکا

«پروفسور رابرت، اچ، بورک» که سالهاست به عنوان استاد برجسته دانشگاه «ییل»، قاضی عالی رتبه و کاندیدای اصلی ریاست دیوان عالی ایالات متحده شناخته می‌شود، در آثار و سخنرانی‌هایش بر یک پدیده فرهنگی به نام «لیبرالیسم مدرن آمریکایی» تکیه دارد. به باور وی، عناصر شکل دهنده لیبرالیسم مدرن، آخرین ایستگاه را دره «گومورا» و فروپاشی مطلق قرار داده است.

وی با تحلیل پرتعدادترین موسیقی‌های معاصر - مانند «رپ»، «راک اند رول»، «هارد راک» یا... - شواهد بسیاری بر ادعای خود می‌آورد. مضامینی که در سبک‌های جدید مطرح می‌شود درحالی که روزانه محبوبیت بیشتری در جامعه آمریکا پیدا می‌کند، شامل تجاوز، قتل نفس، ارجحیت پول بر فضایل انسانی، تشویق به خشونت طرح مسایل جنسی به زننده ترین لحن ممکن در قالب تصاویر وقیح سکس توأم با خشونت هستند.

به گفته او تلویزیون، سینما، مجلات و به طور کلی ابزارهای رسانه‌ای، بازار پرسودی از «پورنوگرافی» برای خود دست و پا کرده‌اند، تهیه و توزیع محصولات سکسی، صنعتی به ارزش میلیاردها دلار شده و فروشگاه‌های مخصوص ارائه این فیلم‌ها، به صورت فروشگاه‌های زنجیره‌ای در آمده است.

ویران‌سازی «ارزش‌ها» جزء ذاتی لیبرالیسم مدرن آمریکایی است، اما رسیدن به این نقطه هم، با این سرعت و تکامل، بدون کمک قوه قضائیه ایالات متحده، غیرممکن می‌بود. سوء استفاده از اصل اول قانون اساسی آمریکا در جهت اهداف لیبرال‌های نوگرا، موجب شد تا دادگاه‌ها، خود، تخریب کننده قوانینی باشند که در واقع سدّ راه «فرهنگ پورنوگرافیک» بود.

(در سرایشی به سوی گومورا، پروفسور رابرت اچ بورک، الهه هاشمی حائری، تهران:

حکمت، چاپ سوم، ۱۳۸۵، ص ۲۸۱ - ۳۲۰)



«انقلاب روابط جنسی»، افزایش تولد حرامزاده‌ها و افزایش جنایات

دوران کنونی در تاریخ ایالات متحده بی‌نظیر است. آشفتگی‌های اجتماعی ناشی از بالا رفتن درصد جنایات و پائین آمدن درصد مجازات، افزایش درصد تولد نوزدان نامشروع که به کمک سیستم رفاه دولتی به رشد می‌رسند و افزایش درصد جدایی‌ها و طلاق‌ها در اثر ناسازگاری‌ها و نابسامانی‌های خانوادگی، این دوران از تاریخ آمریکا را متمایز می‌سازد. این بیماری‌های اجتماعی به نحوی با یکدیگر پیوند دارند.

تولد بی‌رویه نوزدان نامشروع در سال ۱۹۹۱ به ۳۰٪ رسید که اغلب، دختران ۱۳ تا ۱۸ سال را در بر گرفت. مهمترین امری که در این پدیده دخیل بود، «انقلاب روابط جنسی» است که می‌توان به «تکنولوژی جدید تفریحی» مرتبط کرد. واژه «تفریح» در اینجا به معنای انفجار غرائز جنسی افسار گسیخته و غیر قابل کنترل است. صاحبان صنایعی که تولید کنندگان این گونه سرگرمی‌ها بودند، منافع نجومی به جیب زدند.

درصد تولد نوزدان نامشروع میان دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۲ سه برابر شده و ارتکاب به قتل نفس برای جوانان ۱۴ تا ۱۷ ساله افزایش وحشتناک و تکان دهنده ۱۶۵ درصدی را داشته است.

همه چیز و هر چیز در جامعه کنونی آمریکا نوجوانان را در جهت سکس و خشونت سوق می‌دهد. تلویزیون - دولتی و کابلی - فیلم‌های سینمایی، موسیقی‌های محبوب مردم و آگهی‌های تبلیغاتی گواهی بر این مدعاست. نوجوانان درحالی که مست تمایلات جنسی خود هستند از «مسئولیت»‌هایی که این تمایلات در بر دارند بی‌خبر و ناآگاهند. تعلیمات جنسی مدارس هم به جای آنکه سودمند باشد جوانان را بیشتر در جهت ارضاء این شهوات، تحریک و اغوا می‌کند. همواره این پیام که از دانش آموز انتظار می‌رود که قبل از ازدواج حتما روابط جنسی داشته باشد، در گوشه و کنار جامعه پخش می‌شود.

اغلب نزدیکی‌های جنسی بین نوجوانان در خانه‌هایی صورت می‌گیرد که پدر و مادر حضور ندارند و این غیبت والدین که کنترل و نظارت خانوادگی را منتفی می‌کند، ناشی از شغل پدران و مادران، مهمتر دانستن شغل از تربیت فرزندان، طلاق، فرزندآوری بدون ازدواج (زنا) و به طور کلی فروپاشی نهاد خانواده در این کشور است.

(د سراسیمه به سوی گومورا، پروفیسور رابرت اچ بورک، الهه‌هاشمی حائری، تهران:

حکمت، چاپ سوم، ۱۳۸۵، ص ۳۵۱ - ۳۷۰)

صنعت فست فود

مک دونالدز، برگر کینگ و مرغ سوخاری کتاکی. تحقیق پیرامون نام‌های مشهور صنایع آمریکائی فست فود، نشان می‌دهد که تولید کنندگان غذای صنعتی، چگونه عادت غذایی، محیط زیست، اقتصاد و فرهنگ را دگرگون کرده و به خطر انداخته‌اند.

استثمار کارگران بویژه کودکان و نوجوانان آسیب پذیر، خصوصیات نگران کننده خط تولید این کمپانی‌ها، لابی کردن بی‌رحمانه و اعمال نفوذ، اعمال فشار برای استاندارد کردن محصولاتشان، انحصاری کردن بازار برای کارتل خود و از همه مهمتر غیر انسانی کردن این صنعت، در ورای نقاب و سوسه‌انگیز ابرشرکت‌های تولید غذای آمریکا پنهان است و این حقایق است که چهره واقعی «اقتصاد جهانی» را می‌سازد.

مشابه پنتاگون مصرف‌گرا، مک دونالدز هم پیروزی‌های خارجی را «دست‌آورد جهانی» می‌نامد و هیچ چیز بر سر راهش نباید مانع ایجاد کند.

میزان بروز ضایعات مختلف در صنعت بسته بندی گوشت تقریباً ۳۳ برابر بیشتر از میزان میانگین ملی در بخش صنعت است. «انقلاب IBP» مسوول مستقیم بسیاری از این آسیب‌هاست. از عوامل عمده میزان آسیب کشتارگاه‌های امروز، سرعت خط تولید است. این سرعت نسبت به ۲۰ سال پیش، حدود ۲/۵ برابر شده و کارگران در فشار مستقیم از این سرعت قرار دارند.

آژانس OSHA با هدف کاهش ضایعات شدید این صنعت، اقدام به تدوین اولین استانداردهای کار-محیطی برای تولیدکنندگان این کشور شد؛ اما اکثریت جمهوریخواه کنگره، نه تنها سد راه تصویب چنین استانداردهایی شد بلکه جمهوریخواهان کنگره با همکاری اتاق بازرگانی تمام تلاش خود را به کار بستند تا اینکه در اواخر دهه ۹۰، بازرسی‌های آژانس را به پایین ترین حد خود رساندند. «فلسفه ابر شرکتی» می‌گوید: «اولین فرمان این است: فقط تولید اهمیت دارد».

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران: اختران ۱۳۸۷، ص ۳۳۵ - ۳۴۳)



اوضاع مدارس

در مدارس دولتی آمریکا، دعا کردن ممنوع است اما به دانش آموزان "آموزش جنسی" داده می‌شود. بکارت در دانش آموزان دختر یک ننگ محسوب می‌شود و در نتیجه این امر، تعداد بچه‌های حرامزاده‌ای که در سال ۱۹۸۸، از دختران زیر ۱۵ سال متولد شده‌اند، در مقیاس با کل متولدین آن سال، به ۲۵٪ رسید. این میزان هر ساله تا ۱/۵ درصد افزایش داشته است. همین امر، معضل اجتماعی‌ای را پدید آورده که قانون‌گذاران این کشور را مجبور به تصویب قانونی کرد که طی آن هویت افراد (مدارک شناسایی قانونی) بر حسب نام مادرشان نیز صادر می‌شود.

طبق آماری که روزنامه USA Today در سال ۱۹۹۶ منتشر کرد: ۸۵٪ از دانش آموزان آمریکایی آبجو مصرف می‌کنند، ۶۵٪ سیگار می‌کشند، ۶۴٪ از مشروبات الکلی (با درصد الکل زیاد) استفاده می‌کنند و ۵۸٪ مواد مخدر ماری‌جوآنا مصرف می‌کنند.

اینکه دانش آموزی به همکلاسی‌ها، معلم یا مدیر مدرسه خود حمله مسلحانه کند و شماری زیادی از هم‌سن و سالان یا بزرگسالان پیرامون خود را به قتل برساند یا مجروح کند، حادثه پیش‌پافتاده‌ای است؛ از این‌رو در بسیاری از مدارس، افرادی مسلح به عنوان مأمورین حفاظت گمارده می‌شوند و در برخی مدارس، هنگام ورود به مدرسه، دانش آموزان توسط این مأموران، برای اسلحه‌کمری یا مواد مخدر تفتیش می‌شوند.

آمار سقط جنین و نوزادان نامشروع نیز گویای رواج نگران‌کننده تماس‌های جنسی بین دانش آموزان است. اولیاء دانش آموزان بر خلاف سیاست‌گذاران و اربابان رسانه‌های این کشور، در قالب تظاهرات و جنبش‌های اعتراضی، نگرانی شدید خود را از اوضاع مدارس فرزندان‌شان بارها اعلام کرده‌اند.

(آمریکا بدون نقاب، سید هاشم میرلوحی، تهران: کیهان، چاپ سوم ۱۳۸۹،

ص ۲۱۴-۲۲۳)

فصل چهارم

جنايات اقتصادى

□

یکسان سازی و بی عدالتی

تبلیغات سهمگین همه را به مصرف کردن دیوانه‌وار وامی دارد در حالی که موانع اقتصادی، اجازه مصرف کردن را به اکثریت جامعه بشری نمی‌دهد. واداشتن به انجام کاری که کثیری از آدم‌ها از عهده‌اش به طور طبیعی بر نیایند، نوعی دعوت به ارتکاب جرم است. حوادث جنایی سیل‌آسای مندرج در روزنامه‌های ایالات متحده، شاهد این ادعا است.

این تمدن، سفره رنگینی را برای همه می‌چیند و سپس در سفره‌خانه را بر روی خیلی از افراد، محکم می‌بندد و این یعنی «یکسان سازی» در فرهنگ و عادت‌هایی که وضع می‌کند و «نابرابر»، در فرصت‌هایی که ارائه می‌دهد.

یک جفت رژیم تمامیت‌خواه، دنیا را طاعون‌وار در بر گرفته است:

(۱) دیکتاتوری بی عدالتی اجباری

(۲) دیکتاتوری جامعه مصرفی

«یکسان سازی اجباری»، ماشینی است که علیه ظرفیت‌های متمایزکننده‌ی گونه‌های انسانی عمل می‌کند. این جنایات، هر روز علیه حق انسان‌ها به داشتن «هویت» مرتکب می‌شود. صاحبان دنیا از طریق رسانه‌های گروهی ای که تقریباً منحصرأ در دستان آنهاست، به همه ما، بطور دائم می‌گویند که اجباراً باید اینطور شوید. این رسانه‌ها، در برابر چشم همه، تقاضاهای «مصنوعی» که «شمال» دنیا بی‌وقفه اختراع می‌کند، با موفقیت به نیازهای «حقیقی» مردم «جنوب» مبدل می‌سازد. (شمال و جنوب برای تقسیم «کیک جهانی» نه الزاماً شمال جغرافیائی)

«یکسان سازی فرهنگی» (یعنی فرآیند اجباری ریختن همه آدم‌ها در یک قالب جامعه مصرفی) به زبان آمار قابل بیان نیست ولی نابرابری‌هایش، آمار بردارست:

۱. بانک جهانی که کلی کار می‌کند تا نابرابری‌ها را توسعه دهد، خود اذعان می‌کند - آژانس‌های مرتبط با سازمان ملل نیز تایید می‌کنند - که هیچگاه اقتصاد جهانی اینقدر «غیر دموکراتیک» و ناعادلانه نبوده است.

۲. دارایی ۲۰٪ از مردم جهان در سال ۱۹۹۰، ۷۰ برابر میزان دارایی ۲۰٪ دیگر است که فقیرترین مردم جهان را تشکیل می‌دهد. در سال ۲۰۰۰ این نسبت به ۹۰ برابر رسید و این قیچی شکاف‌دهنده، همچنان به بریدن ادامه می‌دهد.

۳. احتمال مرگ زنان آفریقایی باردار در حین زایمان، ۱۰۰ برابر زنان باردار اروپایی است.

۴. ارزش فرآورده‌های غذایی مخصوص حیوانات خانگی که در ایالات متحده فروخته شده، چهار برابر تولید ناخالص ملی (GNP) اتیوپی است.

۵. میزان فروش سالانه فقط دو غول اقتصادی (جنرال موتورز و فورد) به راحتی از ارزش کل اقتصادهای آفریقا فراتر است.

۶. بر طبق آمار آژانس توسعه سازمان ملل، ده نفر اول از ثروتمندترین‌ها در کره زمین، مالک اموالی معادل با ارزش کل تولید ۵۰ کشورند.

۷. سازمان ملل در سال ۱۹۹۷ اعلام کرد طی نیم قرن گذشته تعداد افراد ثروتمند دو برابر شده درحالی که تعداد افراد فقیر ۱۰۰ برابر شده است.

۸. ۶/۱ میلیارد نفر از مردم جهان در شرایط بدتری نسبت به شرایط پانزده سال قبل خود به سر می‌برند.

۹. اقتصاد تحمیلی بر آمریکای لاتین کنونی همان «اقتصاد بردگی» است که نقابی فرامردن بر چهره دارد. دستمزدها در سطح افریقائی‌ها، قیمت‌ها در سطح اروپایی‌ها و در این چرخه تولید، کالایی که به خوبی تولید می‌شود بی‌عدالتی و خشونت است.

۱۰. برخی از تحلیلگران صحبت از «برزلی سازی» جهان می‌کنند که مقصود از آن، مدلی از توسعه مبتنی بر بی‌عدالتی اجتماعی و تبعیض نژادی است که رشد اقتصادی آن صرفاً باعث فقر و محرومیت می‌شود؛ کشوری که اقلیت آن مثل ثروتمندان بلژیک و اکثریت آن مثل فقرای هند زندگی می‌کنند.

(به من دروغ نگو! به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران:

اختران ۱۳۸۷، ص ۳۰۴ - ۳۰۸)

□

انسانیت در لابلای چرخ دنده‌های توسعه اقتصادی

در ۴۰ سال گذشته، دولت ایالات متحده چهار میلیارد دلار برای خرید اضافه تولید محصولات کشاورزی و دامداری به شرکت‌های تولید کننده این مواد پرداخته و سپس برای تثبیت نرخ‌ها، بالغ بر میلیون‌ها تن جو، گندم، ذرت، کره و پنیر را نابود ساخته است. فقط در سال ۱۹۶۰، ۱۲۵ میلیون تن نان یعنی برابر خوراک یک ساله همه جمعیت شهرنشین هندوستان در انبارهای آمریکا نابود شده است.

در آفریقای جنوبی هر ساله ۱۰/۰۰۰ کودک از بیماری هولناک ورم معده که محصول گرسنگی دائمی آنهاست، جان می‌سپارند. بیماری آبله را فقط با ۵۰/۰۰۰ دلار می‌توان از سراسر جهان ریشه کن کرد. ۶۵٪ کودکان آفریقا از فقر پروتئین به بیماری‌های بری بری و پلاگر مبتلایند. هنگامی که ایالات متحده مواد غذایی را به صورت انبوه نابود می‌کند نه تنها به دوام و ثبات گرسنگی و فقر می‌افزاید بلکه هم چنین کشورهای در حال توسعه را وادار می‌سازد تا همان مواد را به قیمت سنگین تری خریداری نمایند.

طبق اظهارات «داگ هامر شولد»، فقط یک تغییر پنج درصدی در ارزش صادراتی کالاهای جهان کافیهست که همه سرمایه‌گذاری‌های بانک جهانی و سازمان ملل را در کشورهای فقیر، از حیز انتفاع ساقط کند. با این همه، با وجود اطلاع غرب از این آمار، در سال‌های اخیر قیمت خرید مواد خام صادراتی جهان در بازارهای غرب، نه فقط به اندازه ۵٪ بلکه ۴۰٪ تقلیل داده شده است. بدین ترتیب محصولات صنعتی کشورهای ثروتمند غربی، نه تنها فقر ملل ضعیف جهان را نابود ساخته بلکه حتی فقر آنان را به سود خود غرب گسترش نیز داده است.

(جنايات جنگ در ويتنام، برتراند راسل، ترجمه: ایرج مهدویان، تهران: فرهنگ، چاپ

اول ۱۳۴۷، ص ۹۵)



گرسنگی دادن

پروفسور «دیوید رووه» مدیر مطالعات روابط بین الملل دانشگاه ییل، پیش از تبدیل شدن چین به یک هم‌پیمان با ارزش، در صحن کنگره توصیه کرد: «آمریکا باید تمامی گندم‌های مازاد کانادا و استرالیا را خریداری کند تا موجبات گرسنگی وسیع یک میلیارد نفر در چین را فراهم آورد. این روشی موثر برای تضعیف ثبات داخلی چین است.»

مواد غذایی در زمان دولت کمونیستی مجارستان از دسترس مردم دور و وعده داده شد اگر رئیس جمهور از راس کار برکنار شود و دولت مقبول آمریکا روی کار بیاید این مواد توزیع خواهد شد.

این فشار بر رومانی باعث شد رئیس جمهور به مسکو بگریزد و ارتش رومانی با پیوستن به ضد انقلابیون مجارستان در روی کار آوردن یک دیکتاتوری راست‌گرا شرکت کرد.

تهدید به گرسنه نگه داشتن مردم برای خریدن انتخابات مهم سال ۱۹۴۸ و نیز کمک به تحمیل سلطه کارگزاران آمریکا در نیکاراگوئه در سال ۱۹۹۰ نیز مورد استفاده قرار گرفت.

به منظور از بین بردن جریان عرضه مواد غذایی به روستاییان ویتنامی که علیه اشغال آمریکا مقاومت می‌کردند سدها بمباران شد. در سراسر هندوچین درست مانند آمریکای مرکزی، عملیات نابود سازی مزارع انجام می‌شد. تاریخچه این عمل را در استعمار انگلیسی هند می‌توان رد گیری کرد.

(دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۴۴-۵۴۵)

□

بردگی اروپا و دامن زدن به قحطی و گرسنگی

توافقات مارس ۱۹۹۱ که تحت فشار مستقیم آمریکا در اروپا اتخاذ شد، سیاست مشترک کشاورزی اروپا برای کمک به کشاورزان این قاره را زیر سوال برد. توافق می ۱۹۹۲ برای اصلاح سیاست مشترک کشاورزی شامل کاهش تولید غله از طریق آیش اجباری ۱۵٪ از زمین‌های قابل کشت، کاهش ۱۵٪ تولید گوشت گاو به مدت سه سال، کاهش ۲/۵٪ روغن حیوانی و کاهش ۲٪ تولید لبنیات بود.

این ضربه هولناک به کشاورزی اروپا در زمانی که ۱/۵ میلیون نفر در جهان با گرسنگی مفرط دست و پنجه نرم می‌کردند، به خاطر خدمت به تولیدکنندگان بزرگ آمریکایی غلات از طریق ایجاد عطش در بازار جهانی صورت گرفت. هدف این سیاست‌های تحمیلی بر اروپا، کاهش تولید و سطح زیر کشت به جهت تضمین بازار برای آمریکایی‌ها بود. این در حالی است که ۸۰۰ هزار تن گوشت گاو، ۲۵ میلیون تن غلات و ۷۰۰ هزار تن روغن حیوانی و شیر خشک در انبارهای آمریکا نگهداری می‌شد تا لطمه‌ای به کشاورزی این کشور وارد نیاید.

(پروفسور روژه گارودی، آمریکا ستیزی چرا؟، جعفر یاره، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ هشتم ۱۳۸۷، ص ۵۳-۵۶)



WTO

سازمان تجارت جهانی (WTO) مهم‌ترین ابزاری است که در تکوین «امپریالیسم جدید» ایالات متحده، نقش کم نظیری داشته است. WTO (سازمان تجارت جهانی) یکی از نهادهای بین‌المللی است که ایالات متحده کنترل کاملی بر آن دارد. البته عواملی که باعث شد تا ایالات متحده به ابر قدرت مسلط و امپراطوری عظیم تکنولوژی تبدیل شود، فقط سازمان تجارت جهانی نبود؛ بلکه باید به آن «صندوق بین‌المللی پول» (IMF) و «بانک جهانی» را نیز افزود.

این نهادهای ۳ گانه از ابتدای تشکیل، نهادهایی غیردموکراتیک و غیرشفاف بودند. روند تصمیم‌گیری مخفیانه این نهادها به آنها این فرصت را می‌داد تا همه چیز در دست آنها باشد. این نهادهای جهانی، به مکانیسم موثری تبدیل شده‌اند تا دستورات آمریکا را بر کشورها و به خصوص کشورهای در حال توسعه تحمیل کنند.

سازمان تجارت جهانی از طریق تهدید به عدم اجازه به صادرات کالاهای کشورها و صندوق بین‌المللی پول با تهدید و سخت‌گیری در شرایط اعطای وام به کشورها، بی‌رحمانه، قوانین و مطالبات خود را بر کشورها تحمیل می‌کند. ایالات متحده از این مکانیسم‌های موثر برای کنترل کشورهای پیشرفته، نهایت استفاده را می‌برد. از طریق ایجاد مانع بر سر راه سایر کشورها، میسر را برای توسعه کارخانه‌ها و صنایع گوناگون خود هموار می‌سازد. فایننشال تایمز در گزارشی نوشت: «سازمان تجارت جهانی به یک «کابوس» برای کشورهای توسعه یافته تبدیل شده است، این روزنامه ادامه می‌دهد: «اقدامات سازمان تجارت جهانی دستورالعملی منعکس می‌کند که به واسطه آن فقط علایق و اراده باندهای بزرگ و پیچیده برآورده می‌شود که به صورت کاملاً انحصاری بازار تجارت جهانی را در تسلط کامل خود دارند.» می‌توان تصور کرد که اگر سازمان تجارت جهانی، «کابوس» کشورهای توسعه یافته و صنعتی است پس حال و روز کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته چگونه است؟! (چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، مریل وین دیویس و ضیاء الدین سردار، ترجمه عظیم

فضلی‌پور، تهران: اطلاعات، ص ۹۸-۱۰۱)

روش اول، رهبری پول جهان

(سیادت دلار بر پول‌های دیگر، رمز بزرگ‌ترین دزدی در اقتصاد)

یکی از عللی که ایالات متحده توانست بیشترین ثروت جهان را انباشت کند، کسب «استاندارد طلایی» و تعیین دلار به عنوان واحد پول بین‌المللی است. «رهبری پول جهان»، در تکوین امپراتوری نوین ایالات متحده نقش غیر قابل انکاری داشت. «ادمایو» مدیر مرکز علمی تحقیقی «بنیاد اقتصاد جدید» (NEF) در این باره می‌گوید: «یکی از وقایعی که تأثیرات بسیار ناگوار و فاجعه آمیزی در پی داشت، مربوط به زمانی بود که سیاست‌های «پول محوری» در دوران ریگان (رئیس جمهور ایالات متحده) و مارگارت تاچر (نخست وزیر انگلیس) آغاز شد. آمریکا بهای محصولات خود را به شدت افزایش داد و در نتیجه اقتصاد مکزیک - برای مثال - به سرعت سقوط کرد و بحران بدهی‌ها آغاز شد. بحران بدهی معلول چنین سیاست‌هایی بود که ضربه شدیدی به کشورهای ضعیف وارد می‌ساخت.

بحران بدهی‌ها در جهان تا آنجا پیش رفت که بسیاری از کشورهای جهان را در دام بحران بدهی گرفتار ساخت. بسیاری از کشورها در یک دور مارپیچ بی‌رحمانه قرار گرفتند که یا مجبور بودند پول رایج خود را به صورت شناور در آورند یا اینکه واحد پولی خود را به دلار پیوند بزنند و در حقیقت از سیاست «دلارسازی» پیروی کنند؛ مانند بلایی که بر سر آرژانتین آمد. وقتی کشورهایی مانند آرژانتین غرق در بدهی‌هایشان می‌شدند، این کشورها از میزان سود بدهی (ربای قرضی) لطمات جبران ناپذیری می‌خوردند. میزان سود این وام برای آرژانتین، حدود ۱۳۰ میلیارد دلار بود که تقریباً معادل کل بدهی آن است؛ یعنی سود به اندازه اصل وام.

خرده‌کشاورزان هر قدر هم وام می‌گرفتند تا در راه توسعه کشاورزی خود سرمایه‌گذاری کنند نمی‌توانستند با قدرتمندان این عرصه مقابله و رقابت کنند. بنابراین کشاورزان خرده‌پا - حتی در خود ایالات متحده - مانند کشورهای وام گیرنده، از عهده بازپرداخت برنمی‌آمدند و ورشکسته و یا بدهکار می‌شدند. هر قدر هم سخت کار می‌کردند در نهایت شاید می‌توانستند بخشی از بدهی خود را صاف کنند. پیامدهای فاجعه‌بار، «سیستم پولی ربوی» که سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، زمامداران آن هستند به آنچه گفته شد محدود نمی‌شود.

(همان، ص ۱۰۲-۱۰۳)



روش دوم، کنترل اقتصاد داخلی کشورها

بیشتر کشورهای جهان در صندوق بین‌المللی پول، حرفی برای گفتن ندارند. سیاست‌هایی که به صندوق بین‌المللی پول گره خورده است، راه را برای مالکیت خارجی و احاطه و تسلط بر اقتصاد، خصوصاً در بخش‌های صنعتی و اعتباری پدید آورده است. برای نمونه، پس از بحران‌های شدید اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، صندوق بین‌المللی پول شرایط بسیار دشواری را بر تایلند و کره جنوبی تحمیل کرد و آن‌ها را وادار ساخت که رهبری کشورهای خارجی را در اقتصاد داخلی‌شان بپذیرند و در این میان ایالات متحده، در واقع نقش اصلی را داشت. براساس بخشی از دستورات صندوق از تایلند خواسته شده بود تا در بخش بانکداری داخلی از سیاست‌های بانک‌های خارجی تبعیت کند. در فضای ساخته و پرداخته صندوق بین‌المللی پول، کالا، تکنولوژی و تجارت آمریکایی به صورت انحصاری یا مشارکتی، در سیاست‌های بانکی، نهادهای اعتباری و صنایع مادر کشورهای در حال توسعه جهان وارد شدند.

(همان، ص ۱۰۴)

روش سوم، اهرم «تجارت آزاد»

تفسیر واقعی تجارت آزاد، رفع موانع و ایجاد فضای مناسب برای ورود کالا و تکنولوژی ایالات متحده و هم پیمانانش به بازارهای مصرف جهانی است. توافقنامه‌هایی که در این راستا تدوین می‌شوند، مانند پیمان مشهور به «پیمان کلاهدرداری / SAPS» تنها به تصویب ایالات متحده و اتحادیه اروپا رسید. براساس این توافقنامه، کشورهای پیشرفته ناچارند دروازه‌های خود را بر محصولات غذایی ارزان‌قیمت بگشایند و در عین حال حمایت‌های خود از کشاورزان داخلی را باید کاهش دهند.

کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی ملزم به کاهش ۱۴ درصدی تعرفه واردات مواد غذایی تا ده سال و از میان برداشتن کنترل قیمت‌ها و سیاست‌های حمایت‌کننده از بازار شدند. توافق‌نامه‌ای که فقر روستائیان را تشدید و منجر به ویرانی زندگی و درآمدهای کوچک شد و در عین حال به ایالات متحده و اتحادیه اروپا این قدرت را داد تا بتوانند کالاهای خود را با هزینه بسیار اندک به کشورهای در حال توسعه صادر کرده و بازارهای آنها را قبضه کنند.

واردات ارزان، باعث شکسته شدن قیمت کالاها و برهم زدن نرخ بازار، آن هم برای کشاورزانی شد که قدرت رقابت و رویارویی نداشتند؛ به طور مثال در غنا، تولیداتی چون ذرت، برنج، سویا و نیز حیوانات خوراکی، در بازارهای روستایی نیز بهائی مناسب نمی‌یافت و کشاورزان مجبور می‌شدند برای کود، سموم دفع آفات و یا حتی دانه مورد نیاز کشت، که وارد می‌شد قیمتی سنگین بپردازند. مردم محلی دچار لطمات فراوانی شدند. وضع استاندارد معیشت مردم وخامت شدیدی پیدا کرد. کشاورزان بی شماری ناچار به مهاجرت و زاغه نشینی در اطراف شهرها شدند. در نتیجه، کشاورزی محلی ویران شد. تولید غذاهای داخلی، نابود و امنیت غذایی کشور به صورت جدی به خطر افتاد.

(همان، ص ۱۰۵)



روش چهارم، اهرم «جهانی سازی» در قالب «لیبرالیسم نو»

فرآیند «بازار آزاد اقتصادی»، کشورهای در حال توسعه را در یک حرکت گزانشکن قرار می‌دهد. از یک سو ایالات متحده دروازه‌های کشورهای دیگر را برای ورود بازرگانی و تکنولوژی خود باز می‌کند و از سوی دیگر مانع از رشد و توسعه صنایع کشورهای در حال توسعه می‌شود و با بستن بازارهای خود بر روی کشورهای در حال توسعه، عملاً جلوی صادرات کالاهای آن‌ها را می‌گیرد. این دقیقاً، منظور آمریکا از «بازار آزاد اقتصادی» است.

«آندرو سینمر» رئیس مرکز برنامه اقتصاد جهانی در موسسه NEF می‌گوید: آنچه که «تجارت آزاد» نامیده می‌شود یک شاهراه آشکار دزدی و غارت است که بسیار بی‌رحمانه توسط سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول ترویج می‌شود. فقط ثروتمندان از آن بهره‌مند می‌شوند تا جایی که حتی امنیت غذایی قشر مستضعف در تهدید قرار می‌گیرد. به عنوان یکی از نتایج سیاست‌های ایالات متحده تحت قوانین جهانی سازی، فقط در یک روز، کشورهای فقیر، به تنهایی ۲۰ میلیارد دلار در تجارت جهانی از دست می‌دهند، ۳۰ هزار کودک به واسطه بیماری‌هایی که قابل پیشگیری هستند، می‌میرند و ۶۰ میلیون فقیر، به خاطر بدهی کشورهای ضعیف به کشورهای ثروتمند، تلف می‌شوند.
(همان، ص ۱۰۶-۱۰۷)

تهدیدسازی به کام بقای اقتصاد نظامی (میلیتاریستی)

با سقوط ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۸۹ و فروپاشی یک شبه بلوک کمونیست، آن هم بدون جنگ داخلی، میلیاردها دلار از مالیات‌های مردم آمریکا به منظور رشد و توسعه نظامی ارتش و مداخلات نظامی ایالات متحده، اکنون فاقد توجیه معقول شده بود.

با برطرف شدن «تهدید شوروی» نگهداری از تشکیلات نظامی وزارت دفاع و نهادهای اطلاعاتی - امنیتی آمریکا که طی تمام سال‌های مقابله با تهدید شوروی و کمونیست (جنگ سرد)، با آن همه هزینه فربه شده بود، نیاز به توجیه جدیدی داشت. جرج بوش پدر برای اثبات اینکه هنوز به نیروی نظامی غول پیکر نیاز است، طی چهار سال دو جنگ به راه انداخت:

جنگ اول در پاناما، به بهانه تنبیه یک قاچاقچی صورت گرفت (۱۹۸۹): آمریکا سال‌ها چشمانش را بر دیکتاتوری بی‌رحمانه ژنرال نوریگا - حاکم پاناما - بسته بود؛ به محض اینکه قاچاق مواد مخدر او برای همه آشکار شد تاریخ مصرفش برای همکاری با سیا به پایان رسید. نیروهای آمریکا پس از اشغال پاناما و دستگیری سریع نوریگا، با بمباران اطراف پاناما، هزاران غیر نظامی را کشتند و ۱۴ هزار نفر را بی‌خانمان کردند. در نبرد دوم، به بهانه تهدید صدام حسین، نیم میلیون سرباز آمریکایی در ۱۹۹۱ به خلیج فارس اعزام شدند. این نبرد در کمتر از شش هفته، بمباران، قحطی، بیماری و مرگ هزاران کودک را برای مردم عراق به سوغات آورد درحالی که صدام در پایان جنگ هم چنان بر سر قدرت باقی ماند.

(رؤیای آمریکایی، هاوارد زین، فاطمه شفیعی سروستانی، تهران: هلال، ۱۳۸۹، ص ۳۵۸-۳۶۱)



دموکراسی به سبک آمریکایی برای فیلیپین

مجمع الجزایر فیلیپین این اقبال!! را داشته که تقریباً حدود یک قرن، زیر سایه رهبر «جهان آزاد» قرار داشته باشد. نشریه «بررسی اقتصادی خاور دور» (از هواداران قاطع لیبرالیسم اقتصادی) گزارش می‌دهد: «تجاوز آمریکا به فیلیپین در آغاز قرن بیستم که با قتل عام و ویرانی فراوان همراه بود و سیاست‌های متعاقب آن مانند عملیات ضد شورش و حمایت از دیکتاتوری «مارکوس» - البته تا زمانی که این حمایت قابل دوام بود -، شرايطی را برای این کشور ایجاد کرد که از جمله ثمرات آن، بدهی خارجی عظیم، فرار سرمایه‌های کلان، افزایش سوء تغذیه شدید در میان کودکان پیش از دوره دبستان، بیکاری شایع، درآمدی بسیار پایینتر از میزانی که از سوی دولت به عنوان درآمد فقرا مشخص شده بود و رشد یک جامعه واقعا فاسد است. کارشناسان پیش بینی می‌کردند روزهایی به مراتب بدتر در انتظار این مردم است.

تنها راه نجات این قشر محروم، کار خارج از کشور شد. در نتیجه بیشترین میزان نیروی کار خارجی در آسیا به کارگران قانونی و غیر قانونی فیلیپینی اختصاص یافت و این به معنای خروج کار و سرمایه گرانهای انسانی از کشور است.

دموکراسی آمریکایی، برای مردم فیلیپین روزنامه‌های بیشتر و امثال آن را به ارمغان آورد؛ اما طبق گزارش بانک جهانی، ثروتمندان را غنی‌تر ساخت و این کشور را به بدترین مورد توزیع نابرابر ثروت در جهان تبدیل کرد.

دموکراسی به سبک آمریکایی، کاندیدهایی را برنده می‌کرد که نماینده منافع استعماری استعمارگران بودند و نظام سیاسی متعاقب آن - که سال‌ها بعد استقلال فیلیپین نیز ادامه حیات داد - از نظام‌هایی بودند که در آن چند «خانواده» خاص، به طور موثر و بی‌رحمانه حکومت می‌کردند. (دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ

دوم ۱۳۷۵، ص ۳۳۷-۳۴۰)

هشتمین شاهکار جهان

(بازار آزاد، رمز تسلط استعمارگران بر اقتصاد جهانی)

فقر، سالانه انسان بیشتری از کشته شدگان جنگ جهانی دوم می‌کشد. در این دورانِ خصوصی سازی و آزادی بازار، «پول»، بدون واسطه فرمانروایی می‌کند. ژنرال‌ها، صاحبان تجارت، بانکداران و سازندگان افکار و احساسات در ایالات متحده این حق را دارند که سیاست اقتصادی یا هر سیاست دیگری را بر سایر کشورها، «دیکته» کنند. مثلاً به قبول قرار دادهای کمرشکن و وام با بهره گزاف فرمان بدهند و یا دیکتاتورهای نظامی و دولت‌های حرف‌شنو را روی کار بیاورند.

«هشتمین شاهکار» جهان بعد از عجایب هفتگانه و «فرمان یازدهم» خداوند علاوه بر ده فرمان، «بازار آزاد» به عنوان منبع سعادت و ضامن دموکراسی است. سه یا چهار قرن قبل، نئولیبرال‌های وقت انگلستان، هلند و فرانسه به نام «تجارت آزاد» دست به دزدی دریایی زدند. تمام اروپا به نام تجارت آزاد با «فروختن انسان» در تجارت برده خود را ثروتمند ساختند. ایالات متحده، با آختن شمشیر تجارت آزاد خیلی از کشورهای آمریکای لاتین را واداشت تا خودکامگان نظامی وابسته به آمریکا، واردات شرکت‌های این کشور و وام‌های فلج کننده را بپذیرند. سربازان دولت فخمه بریتانیا، تریاک بسته‌بندی شده و استعمال آن را زیر پرچم تجارت آزاد بر چین تحمیل کردند. در راستای احترام به تجارت آزاد، شرکت‌های بریتانیا، هند را به فلاکت کشاندند و بانک‌های آن، وجوه لازم برای نابودی پاراگوئه را تامین کرد.

تا زمان رسید به نیمه قرن بیستم که گواتمالا و کوبا، طبق تجارت آزاد با خرید نفت از شوروی از این آزادی بهره بردند. در این هنگام بود که ایالات متحده تهاجم ویرانگری را سازماندهی کرد تا آنان را از اشتباه در آورد. «بازار آزاد» یعنی ایالات متحده «بفروشد» و کشورهای آمریکای لاتین، «بخرند». از دیگر سو، «انحصار» در تکنولوژی‌های برتر، زیست‌تکنولوژی و صنایع اطلاعاتی و مخابراتی، به هر قیمتی محافظت می‌شود.

«جریان آزاد سرمایه» در آمریکا لاتین، یعنی جریان سرمایه قاچاقچی‌های مواد مخدر و بانکداران پذیرای دلارهایی دখانی.

(به من دروغ نگو!، به کوشش جان پیلجر، مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی، تهران:

فصل پنجم

جنايات عليه ايران

□

جنایت علیه ایران در کلام رهبری

در این بخش تنها به مواردی اشاره می‌شود که در بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه الله) آمده است:

الف) بر اساس تفکیک منطقه‌ای:

۱. خلیج فارس: حمله به سکوی نفتی ایران در خلیج فارس و اسقاط هواپیمای مسافربری.

۲. سیستان و بلوچستان: حمایت از گروهک‌های تروریستی شرور و پناه دادن به آنها.

۳. طبرس: لشکرکشی برای حمله به ایران.

۴. مرزهای غربی و جنوب غربی: چراغ سبز و تجهیز صدام برای حمله یک جانبه به ایران پشتیبانی از او در طول جنگ.

۵. نوژه همدان: کودتای نوژه به هدف بمباران جماران.

۶. تهران: ترور دانشمندان هسته‌ای ایران با همکاری موساد، اعلام حمایت رسمی از هر سه فتنه سال‌های ۱۳۷۸، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۸.

۷. استان‌های مرزی: تحریک و کمک به حرکت‌های تجزیه طلبانه و تروریستی.

ب) با عنوان کلی جمهوری اسلامی:

۱. تصرف و حبس دارائی‌ها و کالاهای متعلق به جمهوری اسلامی

۲. اهانت دائمی به ملت، دولت و رئیس جمهور ایران

۳. تهدید مستمر ملت ایران به حمله نظامی

۴. سی و چهار سال تحریم اقتصادی ظالمانه

۵. ایجاد وحشت از ایران و حکومت اسلامی با ابزارهای گوناگون، به

ویژه اسلام ستیزی، شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی از سوی هالیوود

۶. تهاجم فرهنگی و جنگ نرم علیه ملت ایران

(www.khamenei.ir)



جنگ نرم

۱. بهره‌گیری از جریانات مخالف: یکی از اولین شیوه‌های براندازی نرم علیه جمهوری اسلامی، بهره‌گیری از جریانات منحرف فکری در میان قشر به اصطلاح روشنفکر می‌باشد که در ساختار نظام حضور دارند. این جریانات به رغم نام‌های گوناگون، یک خط فکری را دنبال می‌کنند که همان تغییر در برداشت اسلامی از دین است.

۲. سیاه‌نمایی فعالیت‌های هسته‌ای ایران: تأکید بر نظامی بودن فعالیت‌های صلح‌آمیز و گزارش‌های پی‌در پی جعلی، از اصول اساسی موسسات آمریکایی در مبارزه با ایران است. در این رابطه نیز به دلیل فقدان شواهد مستدل، بر «نیت» ایران به ساخت سلاح اتمی اصرار داشته و راه‌کارهای ظالمانه‌ای از تحریم تا حمله نظامی را مطرح می‌کنند.

۳. اعتبار زدایی بین‌المللی: موسسات آمریکایی به کرات سعی کرده‌اند وجهه ایران را در سطح بین‌المللی مخدوش کنند. این مساله را به‌ویژه در چارچوب «حقوق بشر» مشاهده می‌کنیم.

۴. شخصیت‌سازی: برجسته کردن مخالفان و فتنه‌گران داخلی در قالب نخبه، روشنفکر، متفکر، دانشمند یا فعال حقوق بشر، به هدف رقیب‌تراشی از درون برای شخصیت‌های اصیل و رهبران داخلی، از دیگر شیوه‌های موسسات غربی است.

۵. تحریک قومیت‌ها برای تجزیه ایران: این شیوه را می‌توان از نخستین سیاست‌های اتخاذ شده علیه جمهوری اسلامی دانست. تنها سه روز پس از پیروی انقلاب، غائله کردستان و به دنبال آن دیگر مناطق را چون ترکمن صحرا و خوزستان به راه انداختند. به طور مشخص اجرایی کردن هدف «رهبرسازی برای قومیت‌ها» و حرکت به سمت «فدرالیسم» بر دوش موسسه صهیونیستی «امریکن اینتر پرایز» قرار داده شده است.

۶. رسانه‌سازی: طی سال‌های اخیر بودجه هنگفتی صرف راه‌اندازی سایت‌ها، نشریات، شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های فارسی‌زبانی شد که برای ایجاد جو بدبینی، القاء یاس، شکاف انداختن میان نظام و مردم و تشکیک در برنامه‌های هسته‌ای ایران تلاش می‌کنند.

۷. اجرای طرح‌های «انقلاب رنگی»: انقلاب‌های رنگی در دستور کار بنیادهای فکری به خصوص «موسسه سوروس» قرار گرفت. در این رابطه همکاران آنها در داخل، شروع به ترجمه کتاب‌های مرتبط، برگزاری کلاس‌های آموزشی در داخل و خارج با حضور عوامل انقلاب رنگی در کشورهای چو امارات و صربستان کردند. فتنه

سال‌های ۷۸ (کوی دانشگاه) و ۸۲ (تحصن در مجلس ششم) و ۸۸ را می‌توان نمونه‌های آشکاری از این طرح دانست.

۸. حمایت از فراریان: به اسم بورسیه تحصیلی و پژوهشگر و نیز اعطای بیش از ۵۰ جایزه به بهانه‌های مختلف، این شیوه پیگیری می‌شود.

۹. ایجاد، تقویت و استفاده از سازمان‌های غیر دولتی: این اقدامات نیز از برنامه‌های موسسات غربی به خصوص «جامعه باز» متعلق به جرج سوروس، میلیاردر صهیونیست می‌باشد. از مهم‌ترین این سازمان‌ها، «کنشگران داوطلب» است که توسط سهراب رزاقی (مدیر کل دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور وقت) در ۱۳۸۱ تأسیس شد و ۳۰۰ میلیون دلار از بنیاد سوروس دریافت کرد. در کارگاه‌های آموزشی مشترک با این عوامل در داخل، چگونگی ایجاد انقلاب رنگی با استفاده از تجربیات دیگران آموزش داده می‌شد.

(رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران، علی عبدالله خانی و عباس کاردان، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول ۱۳۹۰، ص ۱۵۲)



هوایمای مسافربری ایران

هیچ چیز بیش از سرنگون شدن هوایمای ایالات متحده در سال ۱۹۸۳ توسط نیروی هوایی شوروی، خشم این دولت را برنیانگیخت و ضمیمه نیویورک تایمز در آن ماه، هفت صفحه کامل را به این موضوع اختصاص داد؛ اما وقتی ناو آمریکایی «وینسس» یک هوایمای غیر نظامی ایران را در یک مسیر بازرگانی بر فراز سواحل ایران سرنگون کرد، واکنش کاملاً متفاوت بود.

این عمل به عنوان یک اشتباه تاسف‌بار در شرایط دشوار که در نهایت ایرانی‌ها مقصر آن بودند! معرفی شد؛ درحالی که آخرین اقدام در این نمایش آموزنده، در آوریل ۱۹۹۰ انجام شد که فرمانده ناو وینسس همراه با افسر مامور جنگ‌افزار ضدهوایی به خاطر عملکرد شایسته و بی سابقه در انجام خدمات برجسته، نشان «لژیون مریت» را دریافت کردند! رسانه‌های گروهی نیز ظاهراً موضوع با ارزشی را برای اظهارنظر در مورد هیچ‌یک از این وقایع نیافتند. در جریان سقوط هوایمای مسافربری ایران در آب‌های خلیج فارس، بیش از ۲۹۰ نفر بی گناه کشته شدند. (دموکراسی بازدارنده، نوآم چامسکی، مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۵۳۹-۵۴۰)

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران

شنیدن نام کارگردانان و عناصر اصلی این کودتا جالب است.

۱- «جرج کندی یانگ»، طراح و فرمانده اصلی کودتا و رئیس بخش خاورمیانه‌ای سازمان MI6، که در سال ۱۹۵۱ طرحی را به دولت بریتانیا ارائه داد که با نام عملیات «دزد دریائی» پیش‌درآمد طرح کودتای ۲۸ مرداد بود. (مصدق نزد بریتانیائی‌ها به دزد دریائی لقب گرفته بود!)

هدف طرح، باز پس گیری اموال ملی شده شرکت نفت انگلیس و ایران بود. تصویب طرح یانگ در دولت بعدی، دولت «وینستون چرچیل»، با نام جدید «عملیات چکمه» محقق شد.

۲- سرلشکر «سینکлер» معروف به «سنباد» رئیس کل MI6 در زمان کودتا.

۳- «آلن دالس»، رئیس سازمان سیا در زمان کودتا، که ریاست ستاد هماهنگی عملیات سیا را در آن زمان «ریچارد هلمز» به دست داشت.

۴- «کریمت روزولت»، مسوول میز خاورمیانه که ۱۶ تیر ۱۳۳۲، مخفیانه وارد ایران شد و هدایت عملیات از سوی سیا را به دست گرفت. خاندان روزولت از دیرباز دارای پیوندهای عمیق با شبکه جهان‌وطنی زرسالاران یهودی- مسیحی است که در تحولات سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ ایران و کودتای ۲۸ مرداد نقش اصلی را داشته‌اند.

۵- «مونتی وودهاوس» مسول ایستگاه سازمان سیا در تهران که به عنوان مهره مورد اعتماد چرچیل و کانون‌های افراطی بریتانیا شناخته می‌شد. طی سال‌های آینده از چهره‌های شاخص بازار بورس لندن به شمار رفت و آغاز رونق فعالیت‌های مالی «جیمز وودهاوس» اندکی پس از استقرار برادرش در تهران است.

تکاپوهای مرموز مالی یکی از مولفه‌های مهمی است که در پایه حوادث سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ ایران قرار می‌گیرد. یکی از اهداف اصلی شبکه زرسالاری موثر در تحولات ایران طی آن سال‌ها، دست‌کاری مالی از طریق کاستن بهای سهام خصوصی کمپانی نفت انگلیس و ایران در بازار بورس و خرید کل این سهام بود. پس از کودتا این سهام افزایش یافت و سودهای کلان نصیب ایشان کرد.

۶- سرشاپور ریپورتر، مسوول شبکه‌های داخلی کودتا و افسر رابط MI6 با محمدرضا پهلوی، که در کنار «کندی یانگ»، در اکثر تاریخ‌نگاری‌ها به کلی مغفول مانده و نقش روزولت بیش از جایگاه واقعی‌اش برجسته می‌شود.

اشتباه است اگر تصور شود که در زمان کودتای ۲۸ مرداد، پیوندهای عمیق با شبکه جهان‌وطن زرسالاری یهودی به ایتلیجنس سرویس بریتانیا محدود بود. در سازمان سیا نیز چنین وضعی وجود داشت. یک

نمونه آشکار در این نوع پیوندهای سازمان سیا، «آلن دالس» رئیس این سازمان در زمان کودتا می‌تواند باشد. کودتای ۲۸ مرداد با استراتژی ابقای شاهنشاهی محمدرضا پهلوی واقع شد و پیامدهای چند جانبه‌ای در سرنوشت ایران رقم زد.

(کودتای ۲۸ مرداد، عبدالله شهبازی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵-۲۳۰)

□

احیاء نظام دیکتاتوری ایران و حمایت‌های مستمر از آن

در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳، سازمان سیا با کوتادی علی‌ه دولت مصدق، تاج و تخت شاه ایران را احیا کرد. پس از کودتای ۱۳۳۲/۱۹۵۳، محمدرضا پهلوی دوباره فرصت یافت تا نظام دیکتاتوری را بنیان نهاده و تا ۱۳۵۷/۱۹۷۹ (انقلاب اسلامی)، تحولات چند جانبه ناشی از این نظام استبدادی بر مردم ایران تحمیل شد.

در ۱۹۵۷ (چهار سال پس از کودتای ۲۸ مرداد) واشنگتن، به رژیم پهلوی کمک کرد تا «ساواک» (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) را تأسیس کند. وظیفه ویژه پلیس مخفی شاه که بعدها پرده از جنایات فراوان آن برداشته شد، سرکوب منتقدین بود. سرکوب‌گری رژیم، به ویژه در فاصله ۱۹۷۰ - ۱۹۷۶ وحشیانه بود و هیچ درخواست مردمی اصلاح طلبانه‌ای را بی‌پاسخ نمی‌گذاشت. مطبوعات از تیغ سانسور رژیم در امان نبودند. مردم، بی دلیل دستگیر و زندانیان نیز سیستماتیک شکنجه می‌شدند. تبعیض در جامعه ایران موج می‌زد. مراکز چاپ و نشر کتاب و نشریات مذهبی تعطیل شد، مساجد مود اعمال زور ایدای رژیم قرار گرفت و گروه‌های طلاب دینی از هم گسیخته شدند.

رشد درآمدهای کلان حاصل از فروش نفت خام، ایران را میان کشورهای جهان سوم به کشوری ثروتمند تبدیل کرد. اشتهای وصف‌ناپذیر شاه برای خرید جنگ‌افزار نظامی، معنایی جز انتقال ثروت نفتی ایران به جیب پیمان‌کاران صهیونیست آمریکا نداشت. در خلال ۱۹۷۰ - ۱۹۷۸، ۲۰ میلیارد دلار تسلیحات، سفارش داده شد و ایران را به بزرگترین واردکننده جنگ‌افزار نظامی آمریکا مبدل نمود. از سال ۱۹۶۷، آمریکا همه مخارج تشکیلات نظامی خود در ایران را بر دوش این کشور انداخت! در پی کوتای ۲۸ مرداد، سیل مشاوران و کارشناسان آمریکایی رهسپار ایران شدند. «جیمی کارتر» دمکرات، آخرین رئیس جمهور آمریکا در دوران سلطنت محمدرضا، رکورد صادرات نظامی به ایران را ثبت کرد.

در شب سال نو ۱۹۷۸ (۱۳۵۶)، کارتر، شاه را با این الفاظ ستود: «ایران به اتکای رهبری شکوه‌مند شاه، جزیره‌ثباتی در یکی از نواحی آشوب‌زده جهان است. من، شما و پادشاهی‌تان را می‌ستایم!» این تعریف و تمجید در حالی اظهار می‌شد که فساد و سرکوب‌گری به ویژگی‌های بارز رژیم شاه در دو سال اخیر سلطنت او تبدیل شده و شکاف فقیر و غنی به بالاترین سطح خود رسیده بود. شاه دست ساواک را بیش از پیش باز گذاشته بود تا اینکه ایرانیان به واسطه خیزش مردمی و رهبری یک روحانی محبوب به نام آیت‌الله خمینی به این دوران سیاه پایان دادند.

(علیه ترویس، فردریک اچ. گارو، علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۶، ص ۱۳-۱۶)



پشتیبانی همه جانبه از صدام در جنگ با جمهوری اسلامی

حمله غافلگیرکننده ۱۳۵۹/۱۹۸۰ صدام به حکومت نوپای اسلامی در ایران، مورد پشتیبانی کامل دولت‌های ریگان و بوش پدر قرار داشت. واشنگتن به حمایت دیپلماتیک از صدام نیز پرداخت: وقتی در سال‌های آغازین جنگ، بوی شکست صدام به مشام می‌رسید، شورای امنیت بلافاصله آتش‌بس می‌داد؛ در حالی که عراق هنوز بخشی از قلمرو ایران را تحت اشغال داشت. تهدید شورای امنیت به برداشتن گام‌های بعدی علیه حکومتی که از دستور آتش‌بس سرپیچی کند، اقدام علیه قربانی تجاوز به نظر می‌رسید. عراق آشکارا متجاوز بود اما سازمان ملل - با رفتاری عجیب - از اعلام رسمی آن خودداری می‌کرد! «جفری کمپ» رئیس بخش خاورمیانه شورای امنیت ملی آمریکا در این باره گفت: «این نبود که ما بخواهیم عراق در جنگ پیروز شود؛ بلکه ما می‌خواستیم از شکست صدام جلوگیری کنیم. ما می‌دانستیم صدام یک هیولا است اما نفع او به ما می‌رسید.»

اقدام سال ۱۹۸۲ ریگان در خارج کردن عراق از فهرست کشورهای حامی تروریسم با گشایش اعتبار بیشتری برای صدور کالاهای بازرگانی به این کشور همراه شد و در نتیجه آن، سیلی از فرآورده‌های کشاورزی و تجهیزاتی با «کاربرد دوگانه» روانه این کشور شد. وزارت بازرگانی آمریکا به کنگره اعلام کرد که ظرف دو سال، ۲۴۰ مورد صادرات انواع تجهیزات با کاربرد دوگانه صورت گرفته است. از جمله این صادرات، «اسیلوسکوپ» (نوسان ساز)هایی با سرعت بالا بود که در انجام آزمایش‌های تسلیحات هسته‌ای به کار گرفته می‌شوند. کامپیوترهای دیجیتالی ویژه برای پرتاب موشک‌های دوربرد، کامپیوترهایی برای تولید جنگ‌افزارهای شیمیایی، محیط ویژه کشت باکتری و قارچ و ابزار آلات ماشینی دقیقی که قرار بود روی موشک‌های «اسکاد» به کار گرفته شوند نیز، در لیست این صادرات ثبت شده بود.

۷۰ بالغرد صادراتی آمریکا از نوعی که در جنگ ویتنام استفاده شد، برای پاشیدن گاز خردل بر سر کردها، به کار گرفته شد. تجهیزات آمریکایی، صدام را علاوه بر جنگ کلاسیک در جنگ‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای نیز توانمند می‌ساخت.

در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ واشنگتن کشتی‌های بیشتری را به خلیج فارس فرستاد و در جریان حملات به سکوها و کشتی‌های نفتی ایران، دو سکوی نفتی و شش کشتی ایرانی را غرق کرد. این کشتی‌ها نیمی از ناوگان دریایی آن زمان ایران را تشکیل می‌دادند.

(علیه تروریسم، فردریک اچ. گارو، علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۶، ص ۱۹-۲۲)

سهم در جنایت شیمیایی و میکروبی علیه ایران و کردهای عراق

کوچ اجباری یا تبعید ساکنان شیعه عراقی که از ۱۹۷۹ (ابتدای ریاست صدام) آغاز شد، طی سال‌های حمایت واشنگتن از صدام و جنگ با ایران شدت گرفت و سرانجام حدود ۳۰۰ هزار نفر مجبور به ترک دیار خود شدند.

رزمندگان جمهوری اسلامی و کردهای ساکن عراق به‌ویژه شهر کردنشین حلبچه، نشانه‌های تجاوز کینه‌توزانه شیمیایی را به همراه دارند. چشمان نابینا، اندام سوخته، سرفه‌های خشک، رعشه‌های ناخواسته، رشد بی‌سابقه انواع مشکلات حاد تنفسی، پوستی، روحی و روانی و حدود هفت هزار کشته، برخی نتایج فاجعه شیمیایی عراق به حساب می‌آیند. عراق به بزرگترین دارنده و سازنده جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی در جهان سوم تبدیل شده بود. هویت ۳۱ تامين کننده بزرگ خارجی این تسلیحات در اظهارنامه ۱۲ هزار صفحه‌ای که در دسامبر ۲۰۰۲ به سازمان ملل تحویل شد، به طور مفصل و دقیق معلوم است: چهارده شرکت بزرگ آلمانی، سه شرکت هلندی، سه شرکت سوئیسی، دو شرکت فرانسوی، دو شرکت اتریشی و دو شرکت آمریکایی!!

این دو شرکت آمریکایی مواد مورد نیاز در تولید گاز «خردل» و ۶۰ تن از یک ماده شیمیایی قابل کاربرد برای تولید «سارین» را به عراق فرستاده بودند. (سارین یک ماده فوق العاده سمی با کاربرد جنگی است.) آمریکا جمعا ۷۰ محموله سیاه زخم و سایر میکروب‌های بیماری‌زا را بین سال‌های ۱۹۸۵ - ۱۹۸۹ (در سال‌های جنگ با ایران) برای دانشمندان عراقی فرستاد. دو محموله نیز به عنوان یک باکتری برای ساختن ماده سمی «بوتولینوم» حوالی همان زمان‌ها به عراق فرستاده شد.

نیروی هوایی عراق در فاصله ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ سیزده هزار بمب شیمیایی را بر سر قربانیان خویش فرو ریخته است. مارس ۱۹۸۸ با گاز خردل و ترکیبات سمی مُخل اعصاب، شهر کردنشین حلبچه را بمباران کرد. همه اشکال حیات داخل و خارج این شهر عراق از بین رفتند. علاوه بر آن، دویست و پنجاه شهر و دهکده مظنون به فعالیت‌های چریکی پیش‌مرگان گرد، به نفع جمهوری اسلامی، در ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ مورد تجاوز شیمیایی قرار گرفتند. این حملات باعث شد که در سال ۱۹۸۸ سنای آمریکا، قانون پیشگیری از کشتار جمعی را علیه عراق تصویب کند. در متن قانون سنا، ممنوعیت واردات نفت از عراق، صدور کالا به عراق و صدور تجهیزات با کاربرد دوگانه تصویب شده بود. دولت ریگان و عناصری در مجلس با وجود افشاگری «شولتز»، وزیر امور خارجه وقت، مبنی بر استفاده عراق از جنگ‌افزارهای شیمیایی آمریکایی، با این لایحه مخالفت

کردند. ریگان تهدید کرد که هر لایحه‌ای که نزد او فرستاده شود، وتو خواهد کرد!

در سال ۱۹۸۹، بوش پدر، رئیس جمهور جدید، سندی را امضا کرد که به «سند امنیت ملی ۲۶» مشهور شد. این سند خواستار برقراری پیوندهای مستحکم نظامی با بغداد شده بود و طبق آن، اعتبارات کشاورزی تخصیص یافته به عراق و صدور انواع فناوری افزایش یافته بود تا گامی به جلو در مناسبات سیاسی با بغداد قلمداد شود. (علیه تروریسم، فردریک اچ. گارو، علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۶، ص ۲۲-۲۷)

والحمد لله رب العالمین، محمد محمدی نیا، قم مقدس

۱۳۹۲/۴/۳۱، ۱۳ رمضان المبارک ۱۴۳۴، ۲۲ جولای ۲۰۱۳



منابع:

۱. اچ. بورک، رابرت، در سراشیبی به سوی گومورا، ترجمه: الهه هاشمی حائری، تهران: حکمت، چاپ سوم، ۱۳۸۵
 ۲. اچ. گارو، فردریک، علیه تروریسم، ترجمه: علی عبدالمحمدی، تهران: روایت فتح، چاپ اول، ۱۳۸۶
 ۳. اگی، فیلیپ، سیا و جعل اسناد، به کوشش و ویراست وارث پوئلخو، ترجمه: حمید احمدی، تهران: کیهان، چاپ دوم ۱۳۷۱
 ۴. بلوم، ویلیام، سرکوب امید، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸
 ۵. پیلجر، جان، به من دروغ نگو!، ترجمه: مهرداد شهبابی و میرحمود نبوی، تهران: اختران، چاپ اول ۱۳۸۷
 ۶. چامسکی، نوآم، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه: بهروز جندقی، قم: عصر رسانه، چاپ اول ۱۳۸۱
 ۷. ———، دموکراسی بازدارنده، ترجمه: مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۷۵
 ۸. خانی، علی عبدالله و کاردان عباس، رویکردها و طرح‌های آمریکایی درباره ایران، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول ۱۳۹۰
 ۹. دیویس، مریل وین و سردار، ضیاء الدین چرا مردم از آمریکا متنفرند؟!، ترجمه: عظیم فضل‌پور، تهران: اطلاعات، چاپ اول ۱۳۸۳
 ۱۰. راث، کِنت، به نام تروریسم، ترجمه: امیرشهریار امینیان، تهران: روایت فتح، چاپ اول ۱۳۸۸
 ۱۱. راسل، برتراند، جنایات جنگ در ویتنام، ترجمه: ایرج مهدویان، تهران: فرهنگ، چاپ اول ۱۳۴۷
 ۱۲. رابزن، جیمز، دولت جنگ، ترجمه: محمد مهدی احمدی معین و مهدی ذوالفقاری، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول ۱۳۸۷
 ۱۳. زین، هاوارد، رؤیای آمریکایی، ترجمه: فاطمه شفیعی سروستانی، تهران: هلال، چاپ اول ۱۳۸۹
 ۱۴. شهبازی، عبدالله، کودتای ۲۸ مرداد، تهران: روایت فتح، چاپ اول ۱۳۸۷
 ۱۵. گارودی، روزبه، آمریکا ستیزی چرا؟، ترجمه: جعفر یاره، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ هشتم ۱۳۸۷
 ۱۶. میرلوحی، سید هاشم، آمریکا بدون نقاب، تهران: کیهان، چاپ سوم ۱۳۸۹
 ۱۷. ———، یوسرائیل و صهیوناکراسی، قم: دفتر نشر معارف، چاپ اول ۱۳۹۰
۱۸. www.Khamenei.ir

